



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

تطبیق مدل در سطح سوم «قانون اساسی»

تطبیق مدل به جریان تصمیمات جاری نظام
به عنوان سطح سوم از تطبیق بحث مدل



۱۳۸۴/۴/۱۱

جلسه نخست

سرپرست پژوهش تطبیقی:
حجت‌الاسلام والمسلمین صدوق

گروه پژوهش‌های تطبیقی

بررسی مدل در سطح سوم (قانون اساسی)

استاد: حجة الاسلام والمسلمین صدوق	تاریخ بحث: ۱۳۸۴/۴/۱۱
فهرست: حجة الاسلام روح الله صدوق	شماره جلسه: ۱
ویراست: برادر حیدری	تاریخ انتشار: ۱۳۸۴/۶/۲۸
پیاده نوار: برادر حیدری	گروه علمی: گروه پژوهش‌های تطبیقی
واژه‌نگار: شرکت نشر پرسا	

حسینیه اندیشه

فهرست

- ۴ - مقدمه: تطبیق به جریان تصمیمات جاری، اولین گام در بحث مدل..... ۴
۱. تعیین کابینه اولویت سوم رئیس جمهور در جریان تصمیمات جاری ۴
- ۱/۱ - الگوی گزینش، ۲- کیفیت تنظیم برنامه‌ها، ۳- جلوگیری از تنش تعویض وزرا و مدیران، سه محور اصلی مربوط به کابینه ۵
۲. کنترل چالش افکار عمومی داخل (ائتلاف ملی در حمایت از آقای هاشمی) و خارج (اروپا، امریکا و سایر کشورها) به عنوان اولین اولویت کاری آقای احمدی نژاد..... ۶
- ۲/۱. دائمی بودن چالش داخل و خارج به دلیل ناشناخته بودن نوآوری‌ها و برنامه‌های آقای احمدی نژاد ۶
۳. قاعده‌مند کردن ارتباط رئیس جمهور با مردم، علت بقای جریان سوم تیر ۸
۴. بیان نسبت میان سه محور چالش داخل و خارج، ارتباط با مردم و کابینه ۱۰
۵. راهکارهای تحقق محورهای سه‌گانه ۱۰
- ۵/۱. نقشه عملیاتی پیش‌بینی شده در کتاب‌های پیش‌بینی، هدایت، کنترل ۱۰
- ۵/۲. استفاده از ادبیات امام و رهبری ۱۰
- ۵/۳. توصیه به انتخاب کابینه کاملاً جدید و عدم ائتلافی ۱۱
- ۵/۳/۱. استفاده از تجارب مدیران گذشته در معاونت نقد ۱۱
- ۵/۳/۱/۱. بالارفتن ظرفیت وزارتخانه‌ها در تمام سطوح، ثمره ایجاد معاونت نقد و درگیری دیدگاه‌های مختلف ۱۱
- ۵/۳/۲. استفاده از مدیران گذشته در دانشگاه‌ها ۱۲
- ۵/۳/۳. اختلاف در جهت‌گیری‌ها علت عدم استفاده از مدیران گذشته در کابینه ۱۳
- ۵/۳/۳/۱. نمونه‌هایی از اختلاف جهت‌گیری‌های آقای احمدی‌نژاد و دیگر مدیران ۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

- مقدمه: تطبیق به جریان تصمیمات جاری، اولین گام در بحث مدل

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: امروز می‌خواهیم با دوستان مشورتی داشته باشیم که چه باید کرد؟
ما سه محور را در جلسه عمومی که در دفتر برگزار شده عرض کردیم:
۱- بحث تطبیق مدل؛

۲- بحث تطبیق به برنامه‌های اول، دوم، سوم و چهارم توسعه؛

۳- بحث تطبیق به جریان تصمیمات جاری که الآن ایشان درگیر چه مسائلی است؟

به نظر من باید از پایین (تطبیق به جریان تصمیمات جاری) شروع کنیم. البته در بحث تطبیق مدل، این کتاب را (محورهای توسعه نیافتگی اقتصاد ایران - نوشته دکتر حسین عظیمی) باید محور قرار دهیم. پس دوستان آن را تهیه کرده و داشته باشند. به تبع این منبع که منبع اصلی ما است، هر جا که آقای عظیمی در این کتاب به جای دیگری رجوع داده باشند، آن منبع نیز باید تهیه بشود.

۱. تعیین کابینه اولویت سوم رئیس جمهور در جریان تصمیمات جاری

خب به نظر دوستان در بحث تطبیق به جریان تصمیمات جاری، چه مسائلی مبتلی به آقای رئیس جمهور است؟ اگر بخواهیم محورهای این بخش را بنویسیم و روی آن فکر کنیم، باید چه مطالبی را ذکر کنیم؟
برادر حیدری: یکی از چیزهایی که خیلی مهم است، عدالت است اما در نحوه اجرای آن در استان‌های محروم باید دقت شود.

ج: دور نروید. وقتی می‌گوییم «تصمیمات جاری»، به این معنی است که اولویت امروز چیست؟ مثلاً فرض کنید که الآن خودتان رئیس جمهور هستید و می‌خواهید تصمیم بگیرید... با چه موضوعاتی برخورد دارید؟
حجۀ الاسلام موشح: مسئله اول کابینه است. قبل از هر چیز انتخاب کابینه است.
ج: کابینه یکی از موضوعات است.

س: اولویت اول اول است.

ج: نه! اولویت اول نیست. البته اجازه بدهید اول به صورت پراکنده مسائل را بنویسیم بعد آنها را دسته‌بندی می‌کنیم. برادر حیدری: منظور بنده این است که چون شعار اصلی ایشان عدالت است و مراکز هم از رفاه نسبی برخوردار شده‌اند، بنابراین مناطق حاشیه‌ای و کمتر توسعه یافته باید در اولویت باشند که چگونه باید توزیع اختیارات و ثروت در استان‌های محروم صورت بگیرد.

ج: به نظر تان بحث عدالت، بحث تصمیمات جاری ایشان است؟

س: چون اصلی‌ترین شعار ایشان عدالت است پس باید اصلی‌ترین هم باشد.

ج: نمی‌گویم شعار اصلی ایشان عدالت نیست، در اینکه دو شعار ۱- اسلام و انقلاب ۲- عدالت. اصلی‌ترین شعار ایشان است شکی نیست. البته ایشان اسلام و انقلاب را یکی گرفته‌اند و آنها را با هم برابر می‌دانند. چون علم اعتقادات حکومتی را در دست ندارند، بنابراین ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی را تفکیک نکرده‌اند. ایشان در بیاناتشان ولایت تکوینی و تاریخی را برابر با ولایت اجتماعی می‌دانند. این دو شعار اصلی ایشان است، ولی الآن در راستای عدالت می‌خواهند تصمیم بگیرند. اولین کاری که انجام می‌دهند چیست؟

س: برخورد با مدیران قبلی.

۱/۱. ۱- الگوی گزینش، ۲- کیفیت تنظیم برنامه‌ها، ۳- جلوگیری از تنش تعویض وزرا و مدیران، سه محور اصلی

مربوط به کابینه

ج: در بخش کابینه سه مرحله مطرح است:

۱- الگوی گزینش همکاران که در این مورد دو احتمال وجود دارد: اول اینکه کابینه ائتلافی باشد. دوم اینکه کابینه مستقل باشد.

بعد از اینکه همکاران را انتخاب کردند، باید ببینند که چگونه اینها را به پذیرش مجلس برسانند. روال مجلس این‌گونه است که یک فرصتی را به آقای رئیس‌جمهور می‌دهند که وزراء را معرفی کند و فهرست و سرفصل‌های برنامه آنها را نیز بیان کند. پس مرحله بعد:

۲- کیفیت تنظیم برنامه‌ها برای تعامل با مجلس است.

س: تعامل با رهبری هم در مورد وزارتخانه‌های حساس مهم است. رهبری در مورد وزارتخانه‌هایی مانند کشور، امور خارجه و اطلاعات حساس است.

ج: اگر چنین چیزی باشد، قاعده‌مند نیست. اگر در پشت صحنه این هماهنگی وجود دارد، مطلبی است که در قانون اساسی نیست و علاوه بر آن، اخلاق رهبری در روز اجتماعی‌شان این‌گونه نیست. یعنی در این ۲۶ سال، نه امام و نه مقام معظم رهبری گزارشی به این مضمون از این بخش نداده‌اند که مثلاً نسبت به ۳ وزارتخانه حساسیت داریم. این‌گونه نبوده است. البته ممکن است به صورت محرمانه بین رهبری و رئیس‌جمهور چنین چیزی باشد ولی ما خبردار نباشیم.

سه محور اصلی مباحث به ترتیب اینگونه است:

۱- الگوی گزینش و

۲- کیفیت تنظیم برنامه‌ها برای تعامل با مجلس

۳- جلوگیری از تنش تعویض وزراء و استانداران و بقیه مدیران. مانند آقای خاتمی که از بالا تا پایین همه مدیران را عوض کردند که نوعاً مردم به این نحوه برخورد جواب مثبت نداده‌اند. خود این تعویض‌ها یک موج ایجاد می‌کند که باید برای آن چاره‌اندیشی شود. این سه مورد، موارد تبعی هستند که مربوط به کابینه می‌باشند.

۲. کنترل چالش افکار عمومی داخل (ائتلاف ملی در حمایت از آقای هاشمی) و خارج (اروپا، امریکا و سایر

کشورها) به عنوان اولین اولویت کاری آقای احمدی نژاد

البته به نظر بنده موضوع کابینه موضوع دوم است و موضوع اول و مهم‌تر نفس انتخاب ایشان به عنوان رئیس‌جمهور است. یعنی مثلاً اگر در آمریکا جمهوری‌خواهان سرکار بوده‌اند و حالا دموکرات‌ها رأی آورده‌اند یا در انگلیس حزب کارگر سرکار بوده و حالا سوسیالیست‌ها رأی آورده‌اند؛ در این حالت از داخل و خارج رقیب را با انواع سؤالات بمباران می‌کنند و از برنامه‌های او توضیح می‌خواهند و او را به چالش می‌کشاند.

پس اولین مطلبی که ایشان با آن مواجه است، «افکار عمومی داخل و خارج» است و به دنبال آن تا امروز ایشان دو مصاحبه مطبوعاتی داشته است. این فشار داخل و خارج است که با آنکه ایشان هنوز بر سر کار نیامده، چنین فشاری را متحمل می‌شود. لذا به نظر من این اتفاقاتی که برای ایشان در حال وقوع است، برای اولین بار در انقلاب پیش آمده است. علت آن در خارج، نگرانی‌هایی بود که برای آمریکا، اتحادیه اروپا، شرکای اقتصادی ما و وزرای امور خارجه دیگر کشورها از طریق رسانه‌های آنها به وجود آمده بود و از داخل نیز ائتلاف ملی‌ای که در حمایت از آقای هاشمی ایجاد شده بود، علت چنین فشاری بر ایشان است. همچنین در مورد اظهارنظرهای آقای کلهر، ایشان مجبور شد اعلام کند که من سخنگویی ندارم. لذا اولین مطلب در رابطه با آقای احمدی نژاد، «چالش افکار عمومی از داخل و خارج» برای ایشان است که منجر به مصاحبه مطبوعاتی ایشان گردید. این اولین موضوع است. برادر عابدینی: این مسئله یک جریان به حساب نمی‌آید.

۲/۱. دائمی بودن چالش داخل و خارج به دلیل ناشناخته بودن نوآوری‌ها و برنامه‌های آقای احمدی نژاد

ج: می‌خواستم بگویم، این یک جریان دائمی است. کوچکترین صحبت از طرف ایشان و اطرافیان‌شان زیر ذره‌بین است. در جریان بورس، مشاور اقتصادی ایشان مجبور شد فوراً اظهارنظر کند و خود ایشان هم در مصاحبه با خبرنگاران نظرش را در رابطه با بورس بیان کرد. این مسئله امری است حاکم که اگر هشت سال هم ایشان سر کار باشد، در تمام این ۸ سال، اولین موضوع ایشان همین است. «چالش نظام در داخل و خارج و کنترل این مطلب». پس یک مطلب این است که صاحبان قدرت را چگونه کنترل کنیم. برادر موسوی: این بعد از دو سال تمام می‌شود.

ج: نه در تمام دوران ریاست جمهوری ایشان ادامه دارد. به عنوان مثال آقای هاشمی شاهرودی به دیدار ایشان رفت و به محض اینکه از جلسه خارج شدند با هر دو مصاحبه کردند. موضوع مصاحبه هم مفاسد اقتصادی بود که قوه قضائیه با رئیس‌جمهور قبلی در حال همکاری بر روی آن بودند و رهبری هم روی آن بسیار تأکید داشتند. در حالی که اصلاً

چنین چیزی قبل از تنفیذ در انقلاب اتفاق نیافتاده است. دبیر شورای نگهبان با ایشان دیدار می‌کند، رئیس مجلس و رئیس جمهور هم همین‌طور. این دیدارها و نقل کردن اظهارنظرهای ایشان، نشان‌دهنده همین فشاری است که عرض کردم. البته اینها بعد از تنفیذ و معرفی کابینه اشکالی ندارد، اما قبل از تنفیذ تا به حال چنین چیزی سابقه نداشته و برای ایشان این امر مضاعف است و علت آن هم این است که در مورد مثال‌هایی که زدم (در آمریکا جابجایی دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان و در انگلیس...) برای مردم روشن است که فرق احزاب چیست. وقتی می‌گویند در فرانسه سوسیالیست‌ها جای کمونیست‌ها را گرفته‌اند یا بالعکس، این برای مردم شناخته شده است، ولی این حادثه در ایران، یک حادثه شناخته شده نیست. یعنی ایشان تنها کسی است که در انتخابات برنامه درونی تحت عنوان میثاق با مردم ارائه نداده است ایشان است. یعنی حرف‌هایش را کمی نکرده است.

در هر صورت یک نوآوری و فضای جدیدی به وجود آمده که هم برای دنیا نامأنوس است و هم برای جریان‌ها داخل. در نتیجه فشار مضاعف بر ایشان وارد شده است و این قضیه تا پایان دوره ریاست جمهوری ایشان ادامه دارد و تا یک جمع‌بندی خاص (هم مردم و هم دنیا و هم احزاب و صاحبان قدرت در درون کشور) پیدا نکنند، این فشار و شدت وجود دارد. این (چالش دولت جدید نسبت به فشار افکار عمومی از خارج و داخل) اولین مسئله ایشان است.

س: آن چه این تأثیر را گذاشته اطلاعات و داده‌های تلویزیون و مطبوعات است و به نظر من در این دوره گرایش صدا و سیما - جدای از اینکه چه کسی رئیس جمهور می‌شود - به این سمت بود که تا می‌تواند، اطلاع‌رسانی بیشتر و شفاف‌تری داشته باشد و الآن که نگاه می‌کنیم، بیشتر چیزهایی که از ایشان در ذهنمان است، مصاحبه‌هایی است که شبکه‌های تلویزیونی و مطبوعات با ایشان داشته‌اند. به نظر من در این دوره جوئی حاکم بود که اگر هر کس دیگری به غیر از ایشان هم رأی می‌آورد، این فشار وجود داشت.

یعنی مطلبی که شما می‌فرمائید (چون ایشان خصوصاً رأی آورده، این‌گونه فشار می‌آورند و اگر کس دیگری بود این‌گونه نبود) درست نیست.

ج: ابد! جنابعالی در این خصوص هیچ دلیلی ندارید. ادبیات آقای لاریجانی مشخص بود، ادبیات آقای قالی‌باف هم شناخته شده و مشخص است. آقای هاشمی هم، هم از نظر شخصیتی و هم از نظر برنامه شناخته شده است. تمام دنیا در مورد دولت و کابینه ایشان، دید روشنی دارد، ولی در مورد آقای احمدی‌نژاد این‌گونه نیست. مثلاً بوش گفته: گذشته احمدی‌نژاد را بررسی می‌کنیم. آیا این حرف را در مورد آقای هاشمی هم می‌زد؟ غیر از همه اینها اخباری که از انتخابات تا امروز منتشر شده، تحلیل ما را نتیجه می‌دهد. یعنی اصلاً کاری به قبل از انتخابات و صحبت‌های کاندیدها نداریم، آنچه بعد از انتخابات نشان می‌دهد، بیانگر این است که موضع‌گیری افکار عمومی داخل و خارج، در این دوره با دوره‌های قبل متفاوت بوده است و همه از این انتخاب و نسبت به برنامه‌های ایشان اظهار ابهام می‌کنند. پس سؤال اساسی این است که علت مسائلی که در حال وقوع است چیست؟ این‌که در دوره‌های قبل به یک‌گونه برخورد می‌کردند و در این دوره به گونه دیگری برخورد می‌کنند؟ اینکه رئیس‌جمهور، رئیس مجلس، رئیس قوه قضائیه، دبیر شورای نگهبان، رئیس ارتش، وزراء و بسیاری دیگر از مسؤولین قبل از تنفیذ به دیدار ایشان رفتند، باید مورد دقت قرار گیرد و تحلیل شود.

البته ممکن است بعضی‌ها این روند را یک روند عادی ببینند و نسبت به آن حساسیت نداشته باشند ولی به نظر ما این یک روند عادی نیست. اگر نسبت به این روندها حساس نباشیم، بعداً در آن گم می‌شویم.

۳. قاعده‌مند کردن ارتباط رئیس‌جمهور با مردم، علت بقای جریان سوم تیر

یک مسئله دیگر (غیر از چالش دولت جدید نسبت به فشار افکار عمومی از داخل و خارج) خود مردم هستند. این برمی‌گردد به اتفاقی که افتاد. یعنی یک حادثه جدید در خود انقلاب بعد از ۲۶ سال اتفاق افتاد. تا امروز هر کسی که کاندیدا شده - چه رأی آورده و چه رأی نیاورده - بخشی و تمامی نهادهای قدرت از او حمایت کرده بودند، اما در این دوره ایشان تنها کاندیدایی بود که حتی بخشی از نهادها هم از او حمایت نکردند و رأی هم آورد.

بالتر اینکه همه بالاتفاق برعلیه او موضع گرفتند. به نظر من برای اولین بار است که در تاریخ دموکراسی، «انتخابات واقعی» انجام گرفته است. در تمام این پانصد سال تاریخ دموکراسی چنین انتخاباتی بی‌سابقه است. هیچ‌وقت، هیچ فردی نتوانسته بدون اینکه در مجرای احزاب کانالیزه شود، بالا بیاید و رئیس‌جمهور شود. این اولین بار است که در تاریخ دموکراسی چنین اتفاقی افتاده است. از این حادثه فلاسفه، عالمان سیاسی، کارشناسان جامعه‌شناسی و کارشناسان علوم‌مدیریت جدید به‌عنوان یک استثناء یاد می‌کنند و اگر از این استثناء تحلیل درستی نداشته باشیم، رابطه رئیس‌جمهور با کسانی که به او رأی داده‌اند (مردم) قطع خواهد شد.

ممکن است بعضی این‌گونه تحلیل کنند که این انتخاب اتفاقی بوده و بنابر شانس ایشان رأی آورده است که این نوع انتخاب، خیلی زود شکست می‌خورد، مانند ساندسیت‌ها که مبارزه کردند و در همان سالی که ما پیروز شدیم، آنها هم پیروز شدند، ولی دو سال بعد در انتخابات کسانی که رأی آوردند، آمریکائی‌ها بودند. تمام مبارزاتشان را تحویل دادند و تمام شد.

اما به نظر ما این یک اتفاق نبوده است. بلکه ایشان به یک سازوکاری تکیه کرد و بالا آمد که باید این سازوکار را کشف کرده و درست تحلیل کنیم تا این سازوکار، ابزار استحکام ارتباط رئیس‌جمهور با مردم باشد. لذا اگر کشف قانون کنید، متوجه خواهید شد که با استحکام بالا آمده‌اید و اگر این کشف صورت نگیرد - ولو اینکه دارای قانونی بوده باشد - خودتان با دست خودتان این نردبان را خراب خواهید کرد.

لذا سومین موضوعی که مطرح است ارتباط رئیس‌جمهور با مردم است. یک ارتباط با افکار عمومی داخل (صاحبان قدرت) داشتید.

موضوع دیگر، ارتباط با پایگاه مقبولیت یعنی انقلاب است که در فلسفه دموکراسی پایگاه مشروعیت است. اگر نتواند ربط مشروعیتش را به صورت قاعده‌مند تمام کند، نمی‌تواند ارتباطش را با مردم حفظ کند ولی اگر بتواند از این حرکت تعریف و تحلیل بدهد، آن‌گاه می‌تواند ارتباط قاعده‌مندی با مردم برقرار کند. البته آقای احمدی‌نژاد می‌تواند با مردم ارتباط برقرار کند ولی اگر نتواند این ارتباط را قاعده‌مند کند، نمی‌تواند آن را تعمیم دهد.

لذا به نظر من این سه موضوع، سه محور اصلی کار آقای رئیس‌جمهور برای شخص خودش می‌باشد. یعنی اینها مربوط به منصب رئیس‌جمهور است. اگر بخواهد در این منصب موفق باشد باید از این سه موضوع تحلیل داشته باشد.

در قدم بعد که وزراء انتخاب شدند و مجلس هم به آنها رأی اعتماد داد و همه برای خدمت یکپارچه شدند، باید این مسائل در فرهنگ، پژوهش، آموزش عالی، امور اقتصادی، عدالت و... خرد شود. باید جهت‌گیری برای مستضعفین را عملی کند، باید طرح مهاجرت از شهرها به روستاها را اجرا کند. به عبارت دیگر تمام سرفصل‌هایی را که در برنامه‌هایشان ذکر کردند، در دستور کار قرار می‌گیرد که باید با اولویت‌بندی‌ها و برنامه‌ریزی‌های متناسب اجرا شوند. اینها بعد از تنفیذ و رأی اعتماد وزراء است.

پس محور بحث، اولویت‌های قبل از تنفیذ است که البته ممکن است بعضی از این موارد، بعد از تنفیذ هم ادامه داشته باشند. مواردی که در اولویت‌های قبل از تنفیذ عرض شد، بر هر مسئله دیگر حکومت خواهد کرد.

در نوع همکاری خودمان با ایشان می‌توان به گونه‌های مختلفی برخورد نمود:

۱- می‌توان کمک به بانک اطلاعاتی جمع‌آوری نیروهای حزب الهی و خودم را در دستور کار قرار داد و چند پیشنهاد در این زمینه به ایشان داد. این یک کار خرد است که در شهرها بگردیم و نیروهای خوب و مخلص را شناسائی کنیم و لیست کاملی در این زمینه به ایشان پیشنهاد کنیم: البته این کار ضروری است و باید انجام شود ولی کار ما این نیست.

۲- اینکه بتوانیم در مسئله کابینه، الگوی صحیح‌گزینش را برای ایشان آماده کنیم و تشریح کنیم که کابینه ائتلافی چه ضررهایی دارد و چه منفعتهایی دارد و همچنین کابینه مستقل، این کمک فکری‌ای است که مناسب است و به دلیل اینکه ما یک مرکز علمی هستیم، باید در رساندن کمک‌های فکری فعال باشیم، زیرا مراکز دیگر به فکر کمک فکری به ایشان نیستند. پس اگر شما بتوانید روی الگوی گزینش فکر کنید و مدل مناسبی ارائه کنید، ان‌شاءالله بعداً می‌تواند به صورت قانون و قاعده برای همه دولت‌های بعدی در آمده و مورد استفاده قرار گیرد. در پایان زمان کار دولت‌ها نیز براساس همین قواعد و قوانین، دولت‌ها می‌توانند نسبت به ملت و رهبری پاسخگو بوده و میزان پیشرفت دولت خود را به صورت عینی نشان دهند، بنابراین باید نهادهایی برای کنترل و پاسخگوبودن دولت درست شود که کمک به ایجاد چنین سازوکاری حتماً مثبت خواهد بود. البته باید بررسی شود که در غرب برای پاسخگو بودن چه سازوکاری طراحی شده آیا واقعاً حزب، رئیس‌جمهور را کنترل می‌کند؟ یعنی رئیس‌جمهور به‌عنوان دبیر حزب، استراتژی را تدوین می‌کند و حزب نیز در چارچوب استراتژی تدوین شده حزب، از او جواب می‌خواهند و اگر به آن عمل نکنند، برای بار دیگر او را کاندیدای این منصب نمی‌کنند.

حجة الاسلام موشح: یعنی در غرب حزب حاکم است، نه شخص.

ج: یک قدم بالاتر پشت احزاب، کارتل‌ها هستند. کارتل‌ها عمرهای طولانی دویست سال، سیصد سال و غیره دارند. مرحوم حاج آقای حسینی می‌فرمودند: عمر شرکت فولکس واگن ۲۵۰ سال است و این شبیه عمر حکومت‌های پادشاهی و سلطنتی قاجار و صفویه و... است. پس الآن هم خاندان‌ها هستند که حکومت می‌کنند، ولی حکومت آنها به صورت نامرئی است و در ظاهر کسانی را به اسم دموکراسی و با آراء به روی کار می‌آورند. البته اینکه نظر اسلام در این زمینه چیست، بحث دیگری است که در مجال خود به آن خواهیم پرداخت.

لذا این سه محور، مسائل دائمی در دولت ایشان است و هر کدام نیز مسائل زیادی را تحت‌الشعاع خود قرار خواهد داد.

- ۱- چالش دولت جدید نسبت به افکار عمومی داخل و خارج (چالش در مقابل قدرت‌ها)؛
- ۲- ارتباط با مردم که اگر حمایت مردم را در دوران تصدی خود بخواهد، باید بتواند به صورت قاعده‌مند با مردم ارتباط برقرار کند؛
- ۳- کابینه.

۴. بیان نسبت میان سه محور چالش داخل و خارج، ارتباط با مردم و کابینه

به نظر بنده، بند اول «تهدید» است، بند دوم «فرصت» و نسبت بین این دو، کابینه‌ای است که هم باید تهدیدزدائی کند و هم از فرصت‌ها استفاده نماید. یعنی برنامه‌هایی که وزراء می‌دهند، باید نسبت بین این تهدید و این فرصت را کنترل کند.

لذا اولین اولویت ایشان امری است «سیاسی»، نه اقتصادی. اگر این مسئله را حل نکند، نمی‌تواند معیشت مردم را حل کند، نمی‌تواند مسائل روستائیان را حل کند. نمی‌تواند با انجام امورات خُرد، جلب آراء کند. یعنی ممکن است کارهای خُردی در جهت معیشت و مسائل روستائیان انجام دهد ولی همین‌که او را متهم کنند به اینکه اقتدار ندارد، کافی است تا همه تلاش‌ها نادیده گرفته شود. در نتیجه بیشتر از هر چیز دیگر، مردم در هویتشان، اقتدار رئیس‌جمهورشان را می‌خواهند، اقتدار حاکمیت را می‌خواهند، امنیت کلان را در صحنه بین‌المللی و داخلی می‌خواهند.

۵. راهکارهای تحقق محورهای سه‌گانه

۵/۱. نقشه عملیاتی پیش‌بینی شده در کتاب‌های پیش‌بینی، هدایت، کنترل

برای برخورد با این چالش حتماً باید نقشه داشته باشیم. نقشه عملیاتی‌ای که نمونه آن را در بخش پیش‌بینی از کتاب سوم ذکر کرده‌ایم. در این بخش جداولی که ترسیم کردیم، نشان‌دهنده حساسیت‌هایی است که غرب، کشورهای مرتجع منطقه و سایر کشورها دارند و در مقابل حساسیت‌هایی که جمهوری اسلامی ایران در وضعیت فعلی دارد نیز نشان داده شده که به نظر ما ایشان باید نسبت به فضای حساسیت آنها صحبت کرده و در خلال آن بعضی از مطلوبیت‌هایی که مورد نظر جمهوری اسلامی ایران هست را نیز ذکر کند. یعنی باید ادبیات گفتاری ایشان این‌گونه باشد که وضع الآن را تحلیل کرده و آنچه مطلوب است را هم مرتباً متذکر شود. لذا ادبیات پاسخگویی باید با ادبیات عقلانیت برنامه باشد. بنابراین به نظر ما جزوات «پیش‌بینی»، «هدایت» و «کنترل» باید در دستور کار ایشان قرار گیرد.

۵/۲. استفاده از ادبیات امام و رهبری

کار دیگری که خارج از ادبیات عقلانیت برنامه می‌تواند انجام دهند و مؤثر واقع شود، استفاده از ادبیات امام و رهبری است. در هر بخش اعم از برخورد با آمریکا، اتحادیه اروپا، هنر، اقتصاد و... سایر موارد، اگر از ادبیات رهبری استفاده کنند. حتماً مؤثر خواهد بود. این کار ساده و سهل‌تری است. رهبری تا امروز نسبت به همه چیز صحبت کرده و نظراتشان موجود است. آنچه رهبری در بخش هنر، فکر، ورزش، مسائل زنان و... بیان داشته‌اند، جهت‌گیری‌های کلی

در همان بخش را مشخص خواهد کرد. پس اگر ایشان فعلاً خودشان را به ادبیات انقلاب (امام و رهبری) مقید کنند، مفید خواهد بود.

البته اگر این جزوات را هم محور قرار دهند، از لحاظ علمی و کارشناسی و تخصصی، ادبیات جدیدی را معرفی می‌کند که هیچ عقلانیتی نمی‌تواند در مقابل آن بایستد.

در رابطه با مردم هم ما تحلیلی را در جلسه‌ای که با آقای محسنی و دوستانشان داشتیم، ارائه کردم. در آن جلسه تحلیل رفتار مردم را از بخش تاریخی آن تا مبارزات ۱۵۰ سال اخیر (که چگونه ظرفیت سیاسی مردم در حل معضلاتی که با رهبران‌شان داشتند و امتحاناتی که رهبران با آن درگیر بودند رشد کرد) تا انتخاب نهم ریاست جمهوری ارائه کردیم. در آن تحلیل مرحله اول انتخابات را تحلیل کردیم و مرحله دوم را هم تحلیل کردیم و علت رأی آوردن ایشان را هم در آن جلسه توضیح دادیم. به نظر من جمع‌بندی خوبی ارائه شد.

۵/۳. توصیه به انتخاب کابینه کاملاً جدید و عدم ائتلافی

مسئله سوم، مسئله کابینه و الگوی گزینش مدیران است. به نظر بنده، الآن هیچ فرصتی نداریم که بخواهیم الگو دریاوریم. تنها توصیه‌ای که می‌توانیم بکنیم این است که ایشان الگوی ائتلافی را به دلیل حمایت مردم و انتظار مردم نپذیرد. قطعاً مردم منتظر چهره‌های جدید هستند. اگر کابینه ائتلافی بشود، اولین ضربه به مردم خواهد خورد و نظر مردم در اولین گام از ایشان برخواید گشت.

۵/۳/۱. استفاده از تجارب مدیران گذشته در معاونت نقد

اما مشکل دولت‌های قبل و تجاربشان چگونه حل خواهد شد. مضافاً بر اینکه ممکن است ظرفیت دولت جدید از نظر تجارب کاری کم باشد. پیشنهاد ما در این زمینه این است که کل بدنه دولت دارای سه بخش است: ۱- بخش تصمیم‌گیری ۲- بخش تصمیم‌سازی ۳- بخش اجرا.

در دولت‌های قبل هنگامی که دولت جدید سر کار می‌آمد، برای وزراء و مدیران قبلی دنبال پست می‌گشتند و شرکت‌های وابسته به دولت زیاد می‌شد. اما ایشان باید از این کار جلوگیری کند. این دولت باید پرچم استفاده از تجارب مدیران قبلی را بلند کند و در بخش «تصمیم‌سازی» وزارتخانه‌ها (نهادهای که با سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی) کار می‌کند، معاونتی به نام «معاونت نقد» ایجاد کنند تا این مدیران ارشد بتوانند در آن قسمت برنامه‌هایشان را به چالش با بقیه تصمیم‌سازان بکشانند.

۵/۳/۱/۱. بالارفتن ظرفیت وزارتخانه‌ها در تمام سطوح، ثمره ایجاد معاونت نقد و درگیری دیدگاه‌های مختلف

این مدیران بر برنامه‌های وزارتخانه‌ها بسیار مسلط هستند و باید در معاونت نقد، دیدگاه‌های خودشان را مطرح کنند. از برخورد این دیدگاه‌ها با دیدگاه‌های آقای احمدی‌نژاد، چالشی به وجود می‌آید که ثمره آن بالا رفتن ظرفیت عقلانیت برنامه در وزارتخانه‌ها (از مدیران ارشد گرفته تا تمام پرسنل) می‌شود. باید درگیری فکری در مجموعه‌ها پدید آید و قدرت قضاوت برای همه ایجاد شود. فرض کنید یک کارمند میانی که مشغول خدمت است باید نسبت به مدیران و دیدگاه‌هایشان قدرت قضاوت داشته باشد. این یک فایده است. فایده دیگر این کار این است که این‌گونه نیست که از نظر

تخصصی جناب آقای احمدی نژاد و وزرایشان، مثلاً بتوانند بلافاصله تکنولوژی جدیدی از این میکروفون ارائه دهند. زیرا نه تئوری آن کامل است و نه آزمایشگاهی برای آزمون و خطای آن ایجاد شده و در نتیجه نمی‌تواند در خط تولید قرار گیرد تا کارآمدی خودش را به اثبات برساند. بنابراین آنچه ایشان عمل می‌کند، دیوار به دیوار برنامه‌های مدیران گذشته است، در این شرایط برای ایجاد تئوری جدید، به تخصص آنها نیز احتیاج دارید.

پس:

۱- باید ظرفیت فکری در تمام سطوح وزارتخانه‌ها بالا برود؛

۲- تغییر وضع موجود، نیازمند تخصص و تجربه نیز می‌باشد.

پیشنهاد ما در این قسمت این است که جناب آقای احمدی نژاد، وزرایشان را از کسانی قرار دهد که حتماً متخصص باشند و علاوه بر آن شیفته رهبری هم باشند. یعنی تعهد و تخصص را با هم داشته باشند تا دیگر نیازی به استفاده از مدیران قبلی در بخش تخصصشان نباشد، بلکه تجربه آنها را مورد استفاده قرار دهد. این کار (ایجاد معاونت نقد) استفاده از تجربه دولت‌های گذشته است، همچنین این کار، شکست ائتلاف ملی قدرت بر علیه ایشان و استفاده از این نیروها را نیز در پی خواهد داشت. در نتیجه:

۱- تنش بسیار پائین خواهد آمد؛

۲- قلع و قمع مدیران صورت نخواهد پذیرفت، بلکه در خود وزارتخانه‌ها از آنها استفاده خواهد شد؛

۳- جلوگیری از درست کردن پست‌های مصنوعی در گوشه و کنار دولت که یکی از دلایل بزرگ شدن دولت‌های گذشته هم همین امر بوده است. زیرا مجرای هدایت آن تجربه‌ها در استفاده کردن مناسب از آنها وجود نداشته و در نتیجه منجر به ایجاد پست‌های مصنوعی می‌شده است.

۵/۳/۲. استفاده از مدیران گذشته در دانشگاه‌ها

به نظر ما می‌بایست این متخصصان و مدیران به دانشگاه‌ها برگردند و تدریس را همراه با تجارب خود به نسل بعد منتقل کنند و دانشجویان علاوه بر مباحث تئوری، تجارب عینی را نیز بیاموزند. البته این مدیران دو دسته هستند: تعدادی استاد هستند که عرض شد، باید در دانشگاه‌ها و در نهادهای پژوهشی به کار خود ادامه دهند. تعدادی هم گرایش‌های اجرایی دارند که در بخش معاونت نقد باید از آنها استفاده شود.

لذا پالایش و تصفیه در نظام اداری کشور، باید با «تقوی» انجام شود، اگر این کار با تقوی صورت بگیرد، دو نتیجه دارد: یک درس برای ائتلاف ملی قدرت دارد و یک درس هم برای مردم دارد.

این چیزی است که به نظر بنده در بخش کابینه متغیر اصلی کنترل و هدایت است.

برادر موسوی: می‌فرمائید ایشان نباید زیر بار دولت ائتلافی بروند، عرض بنده این است که چه اشکالی دارد ملاک ایشان شایسته‌سالاری باشد و از اشخاصی که در دولت‌های گذشته مناسب بودند نیز استفاده بشود و نتیجه آن هم تشکیل دولت ائتلافی شود؟

۵/۳/۳. اختلاف در جهت‌گیری‌ها علت عدم استفاده از مدیران گذشته در کابینه

ج: اگر ایشان نماینده یک حزب رقیب بود، حرف شما درست می‌بود، ولی چون ایشان در برنامه‌هایشان سخن از تغییر دیدگاه‌ها و رویکردها کرده‌اند، به هیچ عنوان نمی‌توانند نگاه‌های گذشته را بپذیرند. یعنی یک تحول جدی در ادبیات کارشناسی نظام از منظر ادبیات انقلاب و اسلام در حال شکل‌گیری است. ایشان مدعی چنین شعاری است و به زعم ما و تحلیل‌هایی که ارائه کردیم، ایشان توانسته به این شکل با مردم ارتباط برقرار کند که ۱۷ میلیون رأی برای ایشان به ارمغان آورده. بقیه کاندیداها اعتقادی به این مطلب نداشتند و الآن هم ندارند و در آینده هم در دولت ایشان نمی‌توانند حضور داشته باشند. یعنی اگر ایشان هم از آنها تقاضا کند، پاسخ آنها این است که با چنین رویکردی که شما دارید، ما نمی‌توانیم با شما کار کنیم. یعنی به‌طور مثال برنامه‌های آقای قالیباف در اداره هر وزارتخانه‌ای که به او پیشنهاد شود، برخلاف آن جهت‌گیری‌هایی است که آقای احمدی‌نژاد در برنامه‌های خود بیان کرده است.

حجّه‌الاسلام موشح: ممکن است گفته‌های خودشان را عوض کنند و در قالب آقای احمدی‌نژاد تغییر شکل دهند. ج: امکان ندارد. در گفته‌های سیاسی می‌توان با آقای احمدی‌نژاد دوست بود ولی وقتی قرار شد برنامه‌هایشان را ارائه دهند، دیدگاه‌های خودشان را خواهی نخواهی منتقل خواهند کرد. این اعتقاد آنها شده و دیدگاه‌هایشان همان‌هایی است که در برنامه‌های تبلیغاتی ذکر کرده‌اند.

برادر عابدینی: یعنی اینقدر تباین دارد که همکاری آنها ممتنع خواهد بود.

ج: به نظر ما علت رأی آوردن آقای احمدی‌نژاد و برجستگی‌ای که ایشان نسبت به ۶ نفر دیگر داشت همین است که شعار اداره کشور براساس ادبیات انقلاب و اسلام، در آقای احمدی‌نژاد منحصر بود و خدای متعال رویکردها و راهکارها و تغییراتی در چارچوب ادبیات انقلاب و اسلام در شهرداری تهران به ایشان عطا کرد.

۵/۳/۳/۱. نمونه‌هایی از اختلاف جهت‌گیری‌های آقای احمدی‌نژاد و دیگر مدیران

پس ایشان در یک نمونه کوچکی این ادبیات جدید را تجربه کرده است. مثلاً ایشان قائل است اگر کسی به یکی از ادارات رجوع کرد و کار او راه نیفتاد، این احساس را داشته باشد که شخص دیگری هست که می‌تواند به او پناه ببرد. یعنی باید ارتباط ارباب رجوع با مدیران آسان و تنگاتنگ باشد. ایشان قائل بود که در شهرداری این سازوکار را به وجود آورده است. این یک راهکار عملیاتی بود که ایشان آن را تبلیغ نمود. نمونه دیگر اینکه ایشان ارتباط مدیر ارشد با مردم را به نفع دستگاه اداری می‌دانست، زیرا اطلاع‌رسانی برای مسئولین ایجاد می‌شد و نشان می‌داد که ضعف قوانین تا چه اندازه است. نمونه این مباحث که ایشان مطرح کرد، فراوان است.

این نوع نگاه در مدیریت غیرالهی که بقیه کاندیداها از آن حمایت می‌کردند، جایی ندارد. مدیریت آمریکایی قائل است که باید این مشکلات را به گونه‌ای بهینه کنیم که از همان پایین مسائل حل شود و نیازی به بالا آمدن مردم نباشد. بنابراین در ابتدا راه مردم را به اطاق مدیر می‌بندد و ارتباط مدیران با مردم را ناشی از ضعف دستگاه می‌داند. تمام کاندیداها می‌گویند، برنامه‌هایشان را حول چنین مدیریتی مطرح می‌کردند ولی آقای احمدی‌نژاد مدیریت مردمی را مطرح می‌کرد. البته ایشان به دلیل اینکه تخصص این نوع مدیریت مردمی در هیچ جایی (به جز فرهنگستان) وجود ندارد، وارد مباحث تخصصی آن نمی‌شد و در نتیجه تمام بحث ایشان به دو چیز ختم می‌شد:

۱- اینکه مدام می‌فرمودند باید جهت عوض شود، باید نگاه، رویکرد و دیدگاه‌ها را عوض کنیم (یعنی فقط به صورت کلی بیان می‌کردند).

۲- در تبیین مدیریتی که مورد نظرشان بود، فقط مصادیق را ذکر می‌کردند. مصادیق را هم از تجربیاتی که در شهرداری کسب کرده بودند، بیان می‌کردند.

به نظر ما مردم احساس کردند ادبیاتی که جناب آقای قالیباف و کارشناسانشان، آقای لاریجانی و کارشناسانشان، آقای هاشمی و کارشناسانشان و... به کار می‌برند، مانند حرف گذشتگان است که در این ۲۶ سال گذشته ناکارآمدی خود را ثابت کرده بود. یعنی رأی آقای احمدی‌نژاد (طبق اظهاراتی که خود ایشان هم در تلویزیون بیان کرد) در راستای اعتراض به وضع موجود بود.

ایشان می‌گفت: رأی مردم در دور اول به «من» نبود، بلکه رأی به «نفی وضع موجود» بود این یک رأی وجدانی بود، نه یک رأی علمی و اثباتی. مردم فهمیدند که روح صحبت همه کاندیداها، رنگ و بوی تخصص گذشته را دارد و آن تخصص هم به ما چیزی را چشاند است که خوب نیست و ما آن را نمی‌خواهیم. در دوره آقای خاتمی هم آرای مردم در همین راستا بود. رأی به آقای خاتمی، رأی «نه» به آقای هاشمی بوده است که در کالبد آقای ناطق ظهور کرده بود.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

تطبيق مدل در سطح سوم «قانون اساسی»

اشاره به سه سطح اصلی مشاوره به رئیس‌جمهور
و بیان کیفیت تمرکززدایی
برای رشد کرامت انسانی در سطح سوم مشاوره به ایشان



۱۳۸۴/۴/۱۲

جلسه دوم

سرپرست پژوهش تطبیقی:
حجت‌الاسلام والمسلمین صدوق

گروه پژوهش‌های تطبیقی

بررسی مدل در سطح سوم (قانون اساسی)

استاد: حجة الاسلام والمسلمین صدوق	تاریخ بحث: ۱۳۸۴/۴/۱۲
فهرست: حجة الاسلام موسوی موشح	شماره جلسه: ۲
ویراست: حجة الاسلام روح الله صدوق	تاریخ انتشار: ۱۳۸۴/۱۰/۱۳
پیاده نوار: برادران حیدری و نیافرذ	گروه علمی: گروه پژوهش‌های تطبیقی
واژه‌نگار: شرکت نشر پرسا	

حسینیه اندیشه

فهرست

۵. مرور مباحث جلسه قبل: بیان چالش‌های پیش رو، شروعات و کابینه به عنوان سه محور اصلی درگیری رئیس‌جمهور.....
۱. کیفیت انتخاب اعضای کابینه بر اساس دو روش ائتلافی و استقلالی و با توجه به حساسیت بعضی وزارتخانه‌ها.....
۲. انطباق تعریف رئیس‌جمهور به رهبر در نظام و در اختیار او بودن رسانه ملی.....
۳. تحلیل تعریف دولت در نظام سرمایه‌داری به کارتل‌ها.....
- ۴/۱. بیان کیفیت اهمیت بیشتر سه وزارتخانه کشور، خارجه و اقتصاد نسبت به سایر وزارتخانه‌ها.....
- ۴/۲. بیان راه پیشنهادی برای شکستن تمرکز بر اساس رویکرد آقای احمدی‌نژاد.....
- ۴/۱/۱. حذف استانداری‌ها و تفویض اختیارات هر وزیر به خود او در تمام استانها به عنوان راه‌حل شکستن تمرکز.....
- ۴/۲/۱/۱. بیان تمثیلی کیفیت شکستن تمرکز اقتصادی و ضرورت شکستن امنیت مدیران ارشد نظام.....
- ۴/۲/۱/۲. تفویض اختیارات سه وزارتخانه حساس به رهبری در جهت شکستن تمرکز اختیارات آنها.....
- ۴/۲/۱/۳. تبیین نظری ضرورت اداره کشور بر اساس عقلانیت برنامه و نفی دیکتاتوری به واسطه آن.....
- ۴/۲/۲. تقسیم مدیریت به سه بخش محتوا، برنامه، سازمان بر اساس منطق فرهنگستان و ضرورت محوری بودن محتوا برای الهی شدن نظام...۱۰
- ۴/۲/۲/۱. موضوع محور بودن نظام کفر در تعلق به دنیا در مقابل موضوع محور بودن نظام الهی در اختیارات.....
- ۴/۲/۲/۲. روشن شدن وحدت ساختاری نظام بر اساس معاونت قوای سه‌گانه برای رهبری به عنوان هدف ما از این بحث.....
- ۴/۲/۲/۳. ضرورت ورود رهبر به عرصه حکومت بر اساس وظیفه و تکلیف و وجود شواهد فراوان بر آن در رفتار رهبری.....
- ۴/۲/۲/۴. ضرورت تفکیک صحیح موضوع کار رهبری و سران سه قوه و تقسیم حکومت به سه سطح سیاست، فرهنگ و اقتصادی.....
- ۴/۲/۲/۵. کیفیت تفکیک وظایف قوای سه‌گانه با موضوع کار رهبری و مشخص شدن موضوع کار هر یک.....
- ۴/۲/۲/۶. بیان کیفیت استقلال معاونت‌های رهبری از قوای سه‌گانه.....
- ۴/۲/۳. افزایش کرامت انسانی و نفی تحقیر با کاهش تمرکزگرایی و افزایش اختیارات استانها.....

بسم الله الرحمن الرحيم

– مرور مباحث جلسه قبل: بیان چالش‌های پیش رو، شروعیّت و کابینه به عنوان سه محور اصلی درگیری رئیس‌جمهور

در جلسه قبل ۳ محور را به عنوان مباحث اصلی که آقای احمدی‌نژاد با آن برخورد دارند بیان کردیم. اول: چالش‌های خارجی و داخلی درباره صاحبان قدرتی که از مجراییی که ایشان به قدرت رسیده، به قدرت نرسیده‌اند و به تعبیر امروزی نامشروع هستند. قدرت‌های خارجی که بر علیه نظام مبارک جمهوری اسلامی کار می‌کنند و مشروعیت آن را قبول ندارند. و قدرت‌های داخلی‌ای که هم‌صدا با آنها هستند که این محور به عنوان تهدید ذکر شد. و گفتیم که این مورد، موضوع اصلی است و کنترل این تا روز آخر برای ایشان مطرح است. دوم: مشروعیتی که ایشان با آن به قدرت رسیده‌اند که بالاترین فرصت و قدرت و مقدور پیاده کردن دیدگاه‌ها و آرمان‌های ایشان است. پس مساله اول به عنوان تهدید و مساله دوم به عنوان فرصت مطرح شد. سوم: مساله کابینه بود. به نظر ما آمد که به جای برخورد با عناصر و اینکه بگوییم چه عناصر و چه تیمی در کابینه ایشان باشند الگوی گزینش را مطرح کرده و درباره آن بحث می‌کنیم. درباره این الگو گفتیم: گاه این الگو، ائتلافی پیشنهاد می‌شود و گاه، به‌طور مستقل. گفتیم که الگوی ائتلافی فقط در صورت بحران و ضرورت قابل پذیرش است ولی الگوی مستقل ایجاد امید در مردم می‌کند و برای همکاری بیشتر مردم با ایشان آمادگی ایجاد می‌کند. البته برای این مطلب من ۲ دسته الگوی گزینش برای مدیران ارشد نظام نوشته‌ام که اعم از قوه مجریه و قضائیه و مقننه است، ولی چون در حال بحث درباره قوه مجریه هستیم، فقط خلاصه آن را مطرح می‌کنیم. یکی سرفصل‌های اعمال پرورشی است که همان «نظام مضاف و مضاف الیه» است و یکی هم نظام اوصاف است که البته روی آن در این جلسه صحبت نمی‌کنیم.

بحث بعدی کابینه درباره برنامه‌های رئیس‌جمهور و وزرای ایشان است که این برنامه‌ها باید به مجلس عرضه شود و مجلس هم به این عناصر و برنامه‌ها رأی دهد. تخمین اولیه این است که مجلس به برنامه و وزرای ایشان چه قوی باشند

و چه ضعیف، بدلیل بزرگ بودن حادثه و نیز بافتی که مجلس هفتم دارد، رأی دهد، اما این غیر از این است که ما نقطه نظرمان را در این بخش نداشته باشیم. البته قاعدتاً ایشان همان برنامه‌هایی که در ایام تبلیغات مطرح کردند را می‌آورند که اگر کلی باشد به‌عنوان برنامه‌های رئیس‌جمهور و اگر بخشی باشد وزرای ایشان باید در آن چارچوب مثلاً ده سرفصل دیگر بنویسند. به هر حال برنامه می‌نویسند اما با عقلانیت برنامه تصمیم گرفته نمی‌شود، بلکه با انفجار احساسات انقلاب و پیروزی بزرگی که پدید آمده تصمیم گرفته می‌شود. این پیش‌بینی ماست که جلسه امروز می‌خواهیم بیشتر درباره آن بحث کنیم.

اما مساله سوم مسائل بعد از رأی اعتماد به کابینه است که دیروز در این‌باره صحبت کردیم. به دلیل آن تصمیماتی که دولت‌های قبل برای تغییر مدیران داشتند و ایجاد تنش کرد و ذهنیت برای مردم درست کرد و ایشان هم به هر دلیلی که این کار را کند تحت فشار بیشتری توسط رسانه‌ها قرار می‌گیرد، ما پیشنهاد دادیم که مدیران موجود را در بخش تصمیم‌سازی در معاونتی با عنوان «معاونت نقد» قرار بدهند و این تقابل آراء را به بدنه وزارتخانه‌ها بکشانند و آن را به قضاوت عمومی وزارتخانه‌ها برسانند و صدا و سیما هم آن را به قضاوت افکار عمومی برساند. این امر جلوی آن تنش را می‌گیرد. این پیشنهاد اول ما در بخش سوم یعنی «کابینه» بود.

۱. کیفیت انتخاب اعضای کابینه بر اساس دو روش ائتلافی و استقلالی و با توجه به حساسیت بعضی

وزارتخانه‌ها

دیروز بحثی مطرح شد که رئیس‌جمهور باید وزرای خارجه و کشور را با رهبری هماهنگ کند. در هر دولتی که در دنیا سر کار می‌آید ۳ الی ۴ وزارتخانه از حساسیت خاصی برخوردار بوده و متغیر اصلی آن دولت هستند. این‌ها وزیر کشور و وزیر خارجه و وزیر بخش اقتصادی دولت هستند. اگر فرض کنید در کشور ما پایه اقتصاد به نفت برمی‌گردد (مثل عربستان و ونزوئلا) وزارت نفت شاخص و مهم می‌شود و بر وزارت اقتصاد هم حکومت خواهد کرد چون همه بودجه به آن برمی‌گردد. بنابراین رئیس‌جمهور متوجه است که چند وزارتخانه بهای بیشتری داشته و پیش‌تاز هستند و بقیه وزارتخانه‌ها هم باید خودشان را با آنها هماهنگ کنند. پس این حساسیت چند وزارتخانه نسبت به بقیه وزارت‌ها در دنیا طبیعی است و امری واضح است.

اگر دولت‌ها ضعیف باشند یا دولتی که روی کار آمده ائتلافی باشد، همه‌ی چک و چانه‌ها روی همان وزارتخانه‌ها انجام می‌شود مثل اگر ۲ حزب ائتلافی هستند این ۴ وزارتخانه را ۲ به ۲ تقسیم می‌کنند. پس این مساله خاص دولت دکتر احمدی‌نژاد نیست. اما نمی‌خواستیم از این نکته بگذریم بلکه برای تأمل بیشتر آن را مطرح کردم.

۲. انطباق تعریف رئیس‌جمهور به رهبر در نظام و در اختیار او بودن رسانه ملی

سؤال این است که رئیس‌جمهور کیست؟ تعریف رئیس‌جمهور در نظام ما به معنای واقعی کلمه به چه کسی منطبق است؟ به نظر ما رئیس‌جمهور حقیقی همان رهبر است. می‌خواهیم دولت در دولت‌ها را طبقه‌بندی کنیم و شفاف کنیم.

درگیری با چالش‌های داخلی و خارجی یعنی موضوع افکار عمومی - که در جلسه قبل مطرح شد - خودش یک دولتی است. به عبارت دیگر بالاترین دولت، دولت جمهورهاست. سخن گفتن با مردم و نیز مردم خود را در بین بقیه ملل، به توزان و تعادل رساندن، هم در منطقه هم در نظام بین‌الملل و هم در نظام جهانی. کنترل افکار عمومی به وسیله رسانه‌ها و مطبوعات و خبرگزاری‌ها صورت می‌گیرد و این‌ها بازوی رئیس‌جمهور هستند که به وسیله اینها با ملتش صحبت کند و اینها را طبقه‌بندی و جدول‌بندی کند و به سمتی برود. ساختار این کار، رسانه‌ها، خبرگزاری‌ها و مطبوعات هستند. در نظام شما نیز رساله ملی به دست رهبر است.

۳. تحلیل تعریف دولت در نظام سرمایه‌داری به کارتل‌ها

حجۀ الاسلام روح‌الله صدوق: در غرب، رسانه‌ها خصوصی هستند. اینها چگونه می‌توانند بازوی دولت باشند؟ ج: در نظام سرمایه‌داری تعریف دولت به آن فرد منتخب نیست، بلکه تعریف دولت به کارتل‌ها و سران نظام سرمایه‌داری است. مثلاً در لبنان آقای امیل لحود که رئیس‌جمهور می‌شود به دلیل این است که یک تاجر بسیار بزرگی است. یعنی دولت را مسؤول معیشت و اقتصاد و تکنولوژی و صنعت تعریف می‌کنند و فلانی چون رئیس و کارشناس این بخش است به او رأی می‌دهند. پس در دنیا نوعاً به سرمایه‌دارها و بچه‌های آنها و خانواده‌شان رأی داده می‌شود تا اقتصادشان رونق داشته باشد. اما چهره اولیه که صاحبان شرکت‌های بزرگ مثل فیات و بویینگ و... هستند رو نمی‌شود، بلکه یک حزب درست می‌کنند و عضو آن می‌شوند و در حزب هم دارای مناصبی می‌شوند و با تعادلی که در حزب ایجاد می‌کنند و روابطی که دارند، تشخیص می‌دهند که فلانی به خاطر نظرسنجی‌ها و مقبولیت و... به صحنه بیاید و او هم کابینه‌ای متناسب با دوستان حزبی که دستشان در همان شرکت‌هاست ارائه می‌دهد.

پس در نظام سرمایه‌داری دولت ۳ لایه پیدا می‌کند. یعنی سازوکار مدیریت در آنجا به نحوی است که سیاست و فرهنگ خدمه صنعت و تکنولوژی و شرکت‌ها و سرمایه و پول است. تعریف نظام آنها این‌گونه است ولو اینکه تعریفی که آنها از خودشان ارائه می‌دهند این نباشد و ادعای آزادی و دموکراسی کنند. تحلیل ما از نظام سرمایه‌داری این است و به‌طور طبیعی نمایندگی مجلس و سنا و تمام مراکز قدرت دست سرمایه‌دارهاست و مردم هم به اینها رأی می‌دهند.

اما در کشور ما، تعلقات مردم را به سمت جهتی بردن و صحبت کردن با آنها و با بقیه مردم دنیا و با همه مراکز قدرت دنیا و اعلام موضع به وسیله رهبر انجام می‌شود و در جمهوری اسلامی این ارتباط یک ارتباط ایدئولوژیک و مکتبی است. یعنی کیفیت برخورد ما با دنیا و کشورها و قطب‌های قدرت و جهان اسلام و در منطقه و درون به وسیله ادبیات مکتبی روشن می‌شود. اینکه ما گفتیم باید در سطح سوم یعنی تصمیمات جاری به رئیس‌جمهور مشورت بدهیم این به معنای تطبیق با قانون اساسی است. پس:

۱. سطح اول تطبیق مدل

۲. سطح دوم تطبیق به برنامه‌ها

۳. و سطح سوم تطبیق به قانون اساسی است. بنابراین ما دارای ۳ لایه ولایت هستیم:

۱. ولایت بر مدل‌ها

۲. ولایت بر برنامه‌ها و

۳. ولایت بر قانون اساسی‌ها.

حجۀ السلام موشح: در جلسه قبل سطح سوم به‌عنوان تصمیمات جاری مطرح شد، نه قانون اساسی.

ج: در حال بهینه کردن کارهایمان هستیم

۴/۱. بیان کیفیت اهمیت بیشتر سه وزارتخانه کشور، خارجه و اقتصاد نسبت به سایر وزارتخانه‌ها

س: یعنی بحث عوض شد و بحث قبل مطرح نیست؟

ج: خیر، آن را کامل کردیم، یعنی سیاست داخلی و سیاست خارجی را نوشتیم و دیدیم ۲ وزارتخانه بر وزارتخانه‌های دیگر حکومت می‌کنند. وزارت کشور در درون. مثلاً اداره بازرگانی در استان و وزارتخانه آن در تهران است. این وزارتخانه باید در مرکز با رئیس‌جمهور هماهنگ شود و اداره‌اش در استان باید با استاندار هماهنگ شود. لذا متمرکز است. وزارت صنایع و مسکن و ۰۰۰ هم همین‌طور. یعنی در استان‌ها باید از استاندار حرف‌شنوی داشته باشند و در مرکز از رئیس‌جمهور. همه‌ی ۲۰ وزارتخانه در یک سطح به صورت متمرکز باید از رئیس‌جمهور و در یک سطح هم باید از استاندار تبعیت کنند. البته اینها ارتباطاتی هم با خارج از کشور دارند که باید با وزارت خارجه هماهنگ کنند. مثلاً وزیر آموزش عالی بورسیه می‌فرستد. رتق و فتق دانشجویان ما با کنسول‌گری انجام می‌شود. رتق و فتق تاجر و بازرگان ما هم باید با کنسول‌گری باشد. قبل از این مرحله، برای بستن قراردادهای بزرگ باید اول ارتباط سیاسی و دوستی دو ملت از کانال وزارت خارجه برقرار شود. رئیس‌جمهور ما دعوت آنها را بپذیرد و ما از رئیس‌جمهور آنها دعوت کنیم و دوستی برقرار شود.

البته منحصر در رئیس‌جمهور نیست. درباره رئیس‌مجلس و قوه قضائیه هم همین‌طور است. بعد از ایجاد همدلی توسط رؤسا، باید دستگاه‌های کارشناسی هم بروند و ایجاد همدلی کنند تا زمینه پروتکل‌ها درست شود و در باب بازرگانی یا انتقال تکنولوژی یا صادرات و واردات روابطی برقرار شود که مقدمات همه اینها با وزارت خارجه است. این کار که انجام شد بستر حقوقی و قانونی در مجلس پیدا می‌کند و رفت و آمد عادی می‌شود. پس یک وزیر خارجه هست که باید برای همه وزارتخانه‌ها بسترسازی کند و یک وزیر کشور هست که باید برای جریان فرمان رئیس‌جمهور در بدنه نظام بستر فراهم کند. بنابراین این دو وزارتخانه در عمل معاونین اصلی رئیس‌جمهور هستند.

قسمت سوم آن هم بیت‌المال است که مربوط به وزارت اقتصاد یا سازمان مدیریت یا بانک مرکزی می‌شود. این در کشورهای مختلف فرق می‌کند. پس نفر سوم هم مشخص شد که نه وزارت خارجه می‌تواند بدون دلار و هزینه‌های موجود در خارج کار کند و نه وزیر کشور و استاندارها در استان‌ها و مرکز بدون بودجه می‌تواند کاری انجام دهد.

۴/۲. بیان راه پیشنهادی برای شکستن تمرکز بر اساس رویکرد آقای احمدی‌نژاد

حال که یکی از رویکردهای ایشان (آقای احمدی‌نژاد) در بحث مدیریت شکستن الگوهای غربی و شکستن تمرکز بود، ما هم می‌خواهیم ببینیم آیا می‌شود این دو وزارتخانه از دست رئیس‌جمهور دربیاید و تمرکزش شکسته شود و از آنها تعریف دیگری بدهیم؟

۴/۲/۱. حذف استانداردها و تفویض اختیارات هر وزیر به خود او در تمام استانها به عنوان راه حل شکستن تمرکز آیا بهتر نیست تمام وزارتخانه‌ها ارتباط مستقیم با مراکز استان‌ها داشته باشند؟ بهتر نیست استانداری‌ها را حذف کنید و حدود اختیارات را بیشتر به شهرداری‌ها بدهید که از طریق شوراهای منتخب مردم‌اند؟ یعنی به جای استاندارها، شهردارها باشند. ۲ پست را در هم ادغام کنید. یعنی باطن قضیه در یک جمله است و آن اینکه هر وزیری باید مسؤول موضوع کار خودش باشد داخلی و خارجاً. تقصیر را به گردن استاندار منطقه یا وزارت خارجه نیندازند. باید تمرکز را در همه بخش‌ها حتی در بیت‌المال از بین ببرید.

۴/۲/۱/۱. بیان تمثیلی کیفیت شکستن تمرکز اقتصادی و ضرورت شکستن امنیت مدیران ارشد نظام

وزیر بازرگانی برنامه نوشته و مجلس هم به آن بودجه داده است. یک ذی‌حسابی قرار می‌دهیم و در حسابش می‌ریزیم تا خودش خرج کند. چرا قدم به قدم از سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی بودجه بگیرد؟ سازمان برنامه فقط باید در هزینه کردن نظارت کند. مانند کاری که ما برای مجمع تشخیص انجام می‌دادیم که هم خودمان هزینه می‌کردیم و هم خودمان پاسخگو بودیم. اگر پول آن را ندارند در سه قسط می‌دهند اما اینکه در هر پروژه‌ای برای چند کامیون به شورای عالی پول برود و مصوبه بگیرد غلط است. این کار را نمی‌کنیم. زیرا وقتی مشکل پیش می‌آید همه بر گردن بقیه می‌اندازند. در حالی که مقصر اصلی تمرکز است. گزارش می‌دهند که مثلاً ۴۰ درصد کار هم انجام نشده و کسی نیست که پی‌گیری کند. حال چگونه برنامه‌ریزی شده که ۴۰ درصدش انجام نشده است. دلیل این هم اختیارات مطلق دادن به مدیران، در جهت تأمین امنیت آنان است. ما می‌خواهیم امنیت مدیران را بشکنیم. آنهم از بالا نه از پایین.

برادر حسنی: با این تعریف شما آیا کار سازمان برنامه فقط نظارت می‌شود؟

ج: ما اینجا تمرکز را از بین می‌بریم و در جای دیگری متمرکز می‌کنیم.

۴/۲/۱/۲. تفویض اختیارات سه وزارتخانه حساس به رهبری در جهت شکستن تمرکز اختیارات آنها

س: به این صورت مرتبه‌ای بالاتر از وزارت کشور و خارجه درست می‌شود.

ج: بله. اگر اجازه بدهید می‌خواهیم اختیارات بیشتری به رهبری بدهیم. یعنی صندوق ذخیره ارزی در دفتر رهبری باشد و دست رئیس‌جمهور و مجلس نباشد. وزارت خارجه و کشور هم معاونین رهبری می‌شوند. ولی نه در این حدود اختیارات که هم اکنون مطرح است (اختیارات در سطح موضوعات خرد).

پس می‌خواهیم - البته نه با حدود اختیارات الآن - امور خارجه و کشور و بیت‌المال را می‌خواهیم معاونین رهبری بکنیم تا رهبری از الگوی گزینش وزارتخانه‌ای دریابد و فقط محدود به عزل و نصب و تنفیذ نباشد. یعنی قانون اساسی باید شفاف باشد که موضوع کار رهبری چیست؟ موضوع کار قوه مجریه چیست؟ تداخل پیش نیاید تا تقصیرها را گردن هم بیندازند و دعوا سر قدرت درست شود که اختیارات من کم است یا زیاد است.

۴/۲/۱/۳. تبیین نظری ضرورت اداره کشور بر اساس عقلانیت برنامه و نفی دیکتاتوری به واسطه آن

وقتی منطق حاکم نباشد و عقلانیت برنامه، علمی نباشد - ولو در قانون اساسی استقلال قوا را ذکر کنید - در عمل دیکتاتوری حاکم می‌شود. کسی می‌آید و می‌گوید همه اختیارات را به من بدهید تا کار را درست کنم. بعد هم هیچ اتفاقی

نمی‌افتد. در جاهایی که دولت‌ها ضعیف هستند و با فقر خود می‌سازند این تنش‌ها برای مردم موضوعیت ندارد. صد کودتا می‌شود ولی مردم می‌گویند چه کسی اقتدار دارد تا شب ما را نگشند. یعنی بلایی سرشان می‌آید که ناموس و جان‌شان بدون امنیت می‌شود و در این صورت حاضر می‌شوند هر کسی بیاید تا حداقل نمیرند. مثل پاکستان. بحث اینگونه ملت‌ها بحث نیروی هسته‌ای و امثال این نیست، بلکه امنیت جانی ندارند. می‌خواهد به مسجد برود یا در عاشورا سینه‌زنی کند ناگهان می‌آیند به رگبارشان می‌بندند یا در هند قتل و دعوای قبیله‌ای می‌شود و کسی پاسخگو نیست. قبلاً دیکتاتوری بود و امروزه شکلش عوض شده و از سه قوه تشکیل شده، اما مردم می‌بینند که امنیت ندارند و در نتیجه هر کسی را با هر برنامه‌ای قبول می‌کنند. رگه‌هایی از این در ادبیات بعضی مردم ما نیز دیده می‌شود که به تعبیر مختلف آن را بیان می‌کنند: چون پیرمردا اقتدار رضا شاه را دیده‌اند، بعضاً می‌گویند: یکی می‌خواهیم مثل رضاشاه. چرا؟ چون وقتی همه چیز مردم غارت می‌شد، او آمد که با قلدری اینها را از بین ببرد. آن وقت می‌گویند خدا پدرش را بیامزد که باعث شد ما زنده بمانیم. بعضی از نسل جدید هم می‌گویند که کسی می‌خواهیم مثل صدام. یعنی مستأصل کردن در حوائج عمومی کار را به جایی برساند که بگویند حاضریم دیکتاتور بالای سرمان باشد - حال چه به رأی و چه به کودتا - تا امنیت ما تأمین شود و وقتی هم که توانست مانند حسنی مبارک سیطره حکومتش را تثبیت کرده و به وسیله رفراندوم آن را مادام‌العمر کند، باز مردم راضی هستند. چون نه جنگ درست می‌شود و نه بی‌امنیتی. البته این حکومت‌ها تسلیم زور شدن است ولو اینکه قالبش قالب‌های صوری امروزی باشد.

۴/۲/۲. تقسیم مدیریت به سه بخش محتوا، برنامه، سازمان بر اساس منطق فرهنگستان و ضرورت محوری بودن

محتوا برای الهی شدن نظام

اما شما می‌خواهید از پایگاه عقلانیت دین محور تئوری برای اداره دهید که در آن شعارهای دینی‌تان (تعادل، توازن، عدالت و ...) جریان پیدا کند. به نظر بنده می‌آید که براساس منطق فرهنگستان مدیریت از سه بخش محتوا، برنامه و سازمان متشکل است.

وقتی صحبت از محتوا می‌کنید مثل این است که کارخانه‌ای داریم که می‌خواهیم در آن تلفن درست کنیم. پس محتوا، موضوع کار تشکیلات است. برنامه و سازمان باید از محتوا تبعیت کنند. در کارهای اقتصادی که حرف از بخش خصوصی می‌زنند و از آن تعریف می‌کنند به خاطر این است که از این روش تخطی نمی‌شود. مثلاً وسط تولید تلفن نمی‌گویند حالا کاغذ هم تولید کنیم. پس تقدم موضوع نسبت به برنامه و سازمان به شما سود تحویل می‌دهد. ولی اگر در محتوا، برنامه و سازمان شما خواستید سلطنت کنید و برایتان مهم نبود که محصول شما را بخرند یا نه، آن وقت سازمان اصل می‌شود و نیز اگر ژست فرهنگی بگیرید و حرف از نظم بزنید و برنامه و نظم خرد را حاکم کردید، ولی توجه به بازار نداشتید و به جای موبایل تلفن هندلی تولید کردید، آن وقت ورشکسته می‌شوید.

پس حکومت یا حکومت نظم است یا حکومت سلطنت است یا حکومت موضوع. اگر التقاطی باشد، نظم محور است. اگر کفر باشد سلطنت محور است و اگر الهی باشد محتوا محور است. این مدل مدیریتی است که ما می‌خواهیم به دنیا هدیه کنیم.

در غرب هم در دولت اصلی (کارتلها) که در غرب حکومت می‌کنند که مثلاً سازنده بوئینگ است «موضوع» اصل است. برای ساخت موضوع باید روی همه کشورهای رقیب مطالعه کند حتی اگر شده جاسوسی صنعتی و ارتباط صنعتی انجام می‌دهد تا عقب نیفتد و چیزی بسازد تا بتواند بازار را تصاحب کند.

۴/۲/۲/۱. موضوع محور بودن نظام کفر در تعلق به دنیا در مقابل موضوع محور بودن نظام الهی در اختیارات

حجة الاسلام موشح: چطور کفر است ولی موضوع محور است؟

ج: موضوع محور در دنیا است و در اختیارات سلطنتی است. اما شما در اختیارات موضوع محور می‌شوید. وقتی می‌گویید رهبر رئیس‌جمهور است موضوعش چیست؟ نفت و میکروفون و دنیای مردم است؟ نخیر! موضوع او اختیارات انسان‌هاست. بعد از مدت زمانی باید وزن مخصوص آدم‌ها عوض شده باشد و بزرگ‌تر شده باشند. در حالی که شما بعد از گذشت ۵۰ سال از رنسانس می‌بینید که امروز گرمای ۴۰ درجه در اروپا کشته می‌دهد. عجب پزشکی و بهداشت و سلامتی دارید!! باید خندید به این پزشکی و بهداشت و سلامت. یعنی بدن باید در مقابل حرارت ۴۰ درجه بمیرد؟ یا برای یک وزارتخانه بحران ایجاد کند؟ سیل جمعیت بدحال آنقدر زیاد شود که تخت نباشد و مردم در راهرو بخوابند که مجبور شوند برای کنترل افکار عمومی وزیر را ذبح کنند و عزل شود؟ با اینکه تقصیر او و عملش نبوده است و حادثه طبیعی بوده است.

۴/۲/۲/۲. روشن شدن وحدت ساختاری نظام بر اساس معاونت قوای سه‌گانه برای رهبری به عنوان هدف ما از

این بحث

در هر صورت همه این بحث برای این است که روشن شود در قانون اساسی موضوع کار رهبری چیست؟ رهبری می‌گوید من هم می‌خواهم پاسخگو باشم. باید جواب چه چیزی را بدهند؟ به نظر بنده باید کنترل چالش قدرت‌های خارجی و داخلی که دیروز مطرح شد و به عبارت دیگر صیانت از نظام را موضوع کار رهبری قرار دهیم. در نتیجه سفرها در موضوع کار ایشان باید تابع ایشان باشند و درباره خدماتی که برای وزارت بازرگانی یا آموزش عالی یا... می‌دهند باید تابع وزارتخانه مربوطه باشند. الآن رهبری موضع‌گیری می‌کند ولی مجرای برای پیاده شدن آن وجود ندارد و نهادی پی‌گیر نیست. اگر رفع فقر و فساد و تبعیض که رهبری شعار آن را بلند کرده‌اند موضوع کارشان نباشد، پس به معنای دخالت در کار رئیس‌جمهور و شوراندن مردم بر علیه او است و حال آن‌که این‌گونه نیست، بلکه رفع فقر و فساد و تبعیض در سطح محورهای اصلی موضوع کار رهبری و در سطح محورهای فرعی، موضوع کار رئیس‌جمهور و در سطح محورهای تبعی، موضوع کار استاندارهاست.

یعنی باید کار تقسیم در سه سطح شود که در صورت عمل هماهنگ، مشکل حل شود. پس ما در حال روشن کردن طبقه‌بندی موضوعی محتوای رفتار مدیریتی نظام هستیم. رهبر و سران سه قوه متصرف در چه موضوعی هستند؟ می‌خواهیم این را تبدیل به یک وحدت ساختاری بکنیم. می‌خواهیم بگوییم که سران سه قوه سه معاون رهبری هستند. اگر معاونت‌شان را قبول کردید آن‌گاه سطح موضوع رهبر و سطح موضوع معاونین باید تفکیک شود و گرنه تکرار موضوع غلط است. یعنی باید سطوح، متناسب با موضوع تفکیک شده باشد.

۴/۲/۲/۳. ضرورت ورود رهبر به عرصه حکومت بر اساس وظیفه و تکلیف و وجود شواهد فراوان بر آن در

رفتار رهبری

حجة الاسلام موشح: یک بحث در اینجا مطرح می‌شود و آن بر مبنای صحبت‌های آقای حجاریان است که اگر ما بخواهیم طرح شما را اجرا کنیم مشکل پیش می‌آید چون ایشان موضع‌گیری می‌کنند وقتی در عمل انجام نشد از قداست رهبری کاسته می‌شود. باید کسی را بگذاریم که او کار کند که اگر موفق نشد او بشکند و رهبری امری قدسی باقی بماند وگرنه اگر رهبری در کارهای مملکتی و اجرایی داخل شود وجهه قداست او از بین می‌رود.

ج: ما کاری به حرف غلط ایشان نداریم. رهبری ۸ ماه قبل از پایان ریاست جمهوری آقای هاشمی پرچم رفع فقر و تبعیض و فساد را بلند کردند و الآن نزدیک به ۸ سال هم طول کشیده است. یعنی می‌خواهم بگویم رفتار امام و رهبری با حرف نامربوط آقای حجاریان نمی‌خواند. اینها وارد مسأله می‌شوند و دنبال حفظ و عدم حفظ آبرو نیستند بلکه در حال عمل به تکلیف هستند. پشت سرشان حرف زده می‌شود و به تعبیر ایشان قداستشان شکسته می‌شود و بسیاری از اوقات هم هست که قداستشان بالا می‌رود. اصلاً این بزرگواران در این چارچوب عمل نمی‌کنند بلکه عمل به وظیفه می‌کنند. رهبری هم دنبال این است که معنویت، قدرت مدیریت دنیای مردم را داشته باشد و اسلام در عمل پیاده شود. حوزه‌ها و فقها دنبال این هستند که قبل از ظهور اثبات کنند اسلام می‌تواند مدیریت کند. این فی‌الجمله در روح مؤمنین و رهبری و مساجد و هیأت هست. حالا می‌خواهیم برای این قاعده بدهیم. بنابراین بحثی که هست طبقه‌بندی محتوا و برنامه و سازمان است. یعنی در حال بحث تطبیقی قانون اساسی هستیم، زیرا اگر قرار است طبق شعار آقای احمدی‌نژاد دیدگاه‌ها عوض شود، اولین تغییر دیدگاه اگر در ریشه‌ای‌ترین مرحله به قانون اساسی کشیده نشود عملاً راه گم می‌شود. به تبع آن انتظارات بگونه‌ای می‌شود که دولت برخی مشکلات را به رهبری برمی‌گرداند، به طور مثال در زمان امام (ره) ایشان اصلاً ملاقات با شخصیت‌های خارجی به آن معنا نداشتند، ولی ملاقات با رئیس‌جمهورها و... در دوره مقام معظم رهبری راه افتاده است. یعنی تصرف رهبری در یک سطحی از وظائف سران قوا در زمان ایشان به وجود آمده است. البته با انگیزه آن کاری نداریم. ممکن است تجربه ایشان انگیزه چنین کاری باشد یا درخواست خود مهمانان خارجی. انگیزه هرچه که باشد نهادینه شده است.

۴/۲/۲/۴. ضرورت تفکیک صحیح موضوع کار رهبری و سران سه قوه و تقسیم حکومت به سه سطح سیاست،

فرهنگی و اقتصادی

در این بین می‌خواهیم ببینیم موضوع کار رهبری و سران قوا چیست؟ و اگر این موضوع درست تفکیک نشود انتظارات قاعده‌مند نمی‌شوند. بنابراین اولین تطبیق این است. مثلاً اگر وزارت خارجه‌ها در دنیا موضوع کارشان دنیاست، مقدمه دوستی سیاسی و فرهنگی را فراهم می‌کنند تا بتوانند تجار و صاحبان صنعت نظام روی دنیا قرارداد ببندند، اما شما پیام جدیدی به دنیا می‌دهید و می‌گویید ما اقتصادمحور و دنیامحور نیستیم، بلکه آخرت محور هستیم. یعنی انسان‌ها و کرامت آنها و عاقبت به خیر شدن آنها و فرهنگمان و ارزش‌ها و آرمان‌هایمان و شعارهای ادبیات انقلاب را می‌خواهیم متغیر اصلی قرار دهیم. اگر می‌خواهید این کار را بکنید باید برای اجرای مواضع رهبری در داخل و خارج معاونت درست کنید. یعنی ظهور مکتب در ولایت اجتماعی، در داخل کشور مردم‌سالاری دینی را نتیجه می‌دهد و در خارج شعار مرگ

بر آمریکا و استکبار و ظلم را نتیجه می‌دهد. یعنی ما زیر مظالم دنیا را امضا نمی‌کنیم و سیاست خارجی ما حول این مطلب است. یعنی عزت و حکمت و مصلحت حول نفی اخلاق رذیله در دنیاست. ما پای جنگ‌ها را امضا نمی‌کنیم. بنابراین انتقال مکتب در صحنه عینیت به یک دیپلماسی احتیاج دارد که بازوان رهبری باشد.

در قدم بعد اگر بخواهیم مکتب در بحث فرهنگ نمود پیدا کند، باید تبادل اندیشه و پژوهش و آموزش انجام شود که مربوط به ولایت فرهنگی و فرهنگستان‌های علوم و وزیر علوم و وزیر آموزش و پرورش می‌شود. این سطح بعدی است. مسئولیت این سطح را می‌توان به رئیس قوه مقننه داد. مثلاً می‌گوییم چون فرهنگ از سنخ ارتباطات و مفاهیم و ساختارهاست، این را به رئیس مجلس محول کنید و ایشان پاسخگو باشد.

سطح سوم هم که بحث پول و بانک و گندم و صادرات و واردات و دنیای مردم است را به مثلاً به قوه مجریه بدهید.

البته فعلاً اینها برای تقریب به ذهن است، زیرا می‌خواهیم قانون اساسی را به فکر فرهنگستان تطبیق دهیم. اول تطبیق در ریشه‌هاست و بعداً به بندها می‌رسد. بنابراین ابتدا باید تقسیم موضوعی صورت گیرد تا بعداً حدود اختیارات و فرآیند برنامه‌ها که در سازمان برنامه نوشته می‌شود، به صورت قاعده‌مند از خود آن در آید و هماهنگ شود. پس شما ۲ مجموعه از جاذبه درست می‌کنید که در تعامل با هم توازن داشته باشند. ولی اگر در آن سلطنت درست کنید مابه‌النزاع درست شده و دعوا بر سر حدود اختیارات پیش می‌آید. البته غربی‌ها در بحث دنیایشان دعوا نمی‌کنند و با تفاهم و تقسیم کار، کار سازمانی انجام می‌دهند. در تجارت جهانی پیچیده‌ترین سازمان‌ها و دقیق‌ترین ساختارهای حقوقی و قانونی‌شان را در بخش اقتصاد درست می‌کنند که بالاترین سود را به دست بیاورند. البته به هم خوردن تعادل اقتصادی و وحدت روبه‌ای که برای غارت عالم بود به خاطر ظهور انقلاب است مثل قیمت نفت که در حال به هم ریختن معادلات آنهاست. از یک طرف می‌دانند که اگر تحکم نظامیشان را از خاورمیانه بردارند قیمت نفت بالا می‌رود و اگر هم بمانند باز هم قیمت بالا می‌رود مانند استخوانی که در گلو گیر کرده نه در می‌آید و نه پایین می‌رود.

۴/۲/۲/۵. کیفیت تفکیک وظایف قوای سه‌گانه با موضوع کار رهبری و مشخص شدن موضوع کار هر یک

بنابراین پیشنهاد من این است که اختیارات شکسته شود و وزارت کشور و خارجه در سطح مکتب تبدیل به دو معاونت اعتقادی رهبری شوند.

حجۀ الاسلام روح‌الله صدوق: وزارت دفاع هم این چنین است.

ج: خیر! من همه موارد را یادداشت کرده‌ام:

«وزارت کشور، نیروی انتظامی، قوه قضائیه» اینها برای گرفتن مجرم در یک خط ارتباطی خاص دارند.

«وزارت کشور، نیروی انتظامی، شهرداری‌ها و فرمانداری‌ها» اینها در یک خط هستند برای جلب و حفاظت آراء و

خدمات عمومی.

«وزارت کشور، نیروی انتظامی، ادارات و بانک‌ها» یعنی امنیت پول ادارات باز به عهده وزارت کشور است از طریق

نیروی انتظامی.

«وزارت کشور، نیروی انتظامی، اداره راه ترابری» امنیت حمل و نقل زمینی، دریایی و هوایی به عهده وزارت کشور است.

«وزارت کشور، نیروی انتظامی، گمرکات»

«وزارت کشور، وزارت اطلاعات، امنیت داخل کشور»

«وزارت کشور نیروی‌های مسلح، امنیت مرزها» یعنی جنگ و صلح و حمله به مرزها به عهده نیروهای مسلح است، اما قاچاق کالا به عهده نیروی انتظامی است. یعنی تفکیک ماموریت شده است. تمام فرمان‌ها از طریق استاندار در منطقه داده می‌شود.

س: سپاه و نیروهای مسلح فقط از رهبری فرمان می‌گیرند، نه از استانداری‌ها.

ج: در ابتدا سپاه و ارتش و... باید از استاندار فرمانبری کنند جز در مواقع خاص که مثلاً تا ۵ ماه کنترل استان به دست فرمانده سپاه منطقه می‌افتد. مثل رئیس شورای عالی امنیت ملی که رئیس‌جمهور است و فرمانده سپاه و ارتش نیز زیر دست او هستند و تا رئیس‌جمهور امضا نکند حق کاری ندارند. یعنی در سیستم‌ها اینجور نیست که نیروهای مسلح حاکم بر سران سه قوه باشند.

حیدری: وزارت اطلاعات چگونه تحت نظر وزارت کشور قرار می‌گیرد.

ج: مثلاً شورش شده و وزارت اطلاعات می‌خواهد اموراتی را پی‌گیری کند. آیا وزارت مستقیماً دخالت می‌کند یا در شورای تامین استان تصویب می‌شود؟ دقیقاً همان اختیاراتی که رئیس‌جمهور دارد استاندارها در استان‌ها دارند.

۴/۲/۲/۶. بیان کیفیت استقلال معاونت‌های رهبری از قوای سه‌گانه

برادر عابدینی: اینها (معاونت‌های رهبری) خودشان مستقل هستند یا تابع دولت؟ اگر مستقل باشند، نیاز به ایجاد دولتی جداگانه زیر نظر رهبری خواهیم بود و اگر تابع باشند....

ج: وقتی می‌گویید وزیر کشور معاون رهبر است به این معنی نیست که باید در ۲۰۰ کشور کنسولگری داشته باشد، بلکه رهبر نوعاً با ابرقدرتی مثل امریکا و اتحادیه اروپا صحبت می‌کند؛ یا مثلاً وزیر آموزش عالی عمده ارتباطات پژوهشی و بورسیه‌ای که دارد با کانادا و انگلیس و فرانسه و هند است. یعنی ما ۶ محور کنسولگری فرهنگی بیشتر نداریم و نمی‌خواهیم که با همه جا ارتباط فرهنگی داشته باشیم. یا الگوی مصرف ما برایمان روشن می‌کند که به چه محورهایی از واردات و صادرات احتیاج داریم که مثلاً باعث می‌شود ۱۰ کنسولگری واردات و ۱۰ کنسولگری صادرات داشته باشیم که کنسولگری‌های مستقل وزارت بازرگانی خواهند بود. یعنی کارها تجزیه می‌شود و از تمرکز می‌افتد.

پس رهبر، ارتباط مکتبی دارد و وزارتخانه‌ها ارتباط موضوعی دارند. منظور از ارتباط مکتبی، این است که باید دکترین نفی مظالم را بنویسیم و مثلاً برای غیر متعهدها هر روز زبان مختلف درست کنیم. حتی در ادبیات خودشان بررسی کنیم و زبان ضد ظلم را پیدا کنیم یعنی مسئول صدور تمدن شما رهبری است.

حجة الاسلام موشح: یعنی باید بتوانیم مردم را بر علیه دولت‌هایشان در دنیا بشورانیم؟

ج: نه! بحث شوراندن نیست، بحث رساندن پیام قرآن است. ما به این مأمور نیستیم که در اثر رساندن پیام قرآن چه اتفاقی می‌افتد و البته می‌دانیم که این اتفاق نمی‌افتد. یعنی تکان خوردن دنیا در دوره ظهور انجام می‌شود. اما فعالیت دفتر

برای این است که حجیت را بر دنیا تمام کند. شاید خدا در حوزه غیر متعهدها ۵۰۰ قلب را آماده هدایت کند که با حرکت شما آن ۵۰۰ نفر هدایت شوند، ولی قرار نیست با بحث شما انقلاب جهانی ایجاد شود. خیر این طور نمی شود.

۴/۲/۳. افزایش کرامت انسانی و نفی تحقیر با کاهش تمرکزگرایی و افزایش اختیارات استانها

برادر حیدری: لطفاً تمرکززدایی و اختیارات استانها را در تئوری تان بیشتر توضیح دهید.

ج: شما سه سطح دارید. یکی رهبری است که با مردم صحبت می کند. در استانها، طریق صحبت کردن با مردم فعال کردن ائمه جمعه است. آنها باید بتوانند حرف رهبری را متناسب با منطقه شان منعکس کنند نه اینکه همان حرف را تکرار کنند. چند خبر را بگیرند و در خطبه دوم تکرار کنند و در خطبه اول آزاد باشند که هر چه خواستند بگویند. خطبه های نماز جمعه و امام جماعات مساجد چگونه می خواهند وحدت ملی را هماهنگ کنند؟ بنابر تمرکززدایی ها، امام جمعه ها مجرای سیاست داخلی رهبر می شوند و استاندارها همان شهرداری ها می شوند که شوراها شهر آنها را تعیین می کنند و بسیج و نیروی انتظامی هر شهر با شهردارها کار می کنند.

البته دیگر اختیاراتشان به آن نحو قبلی متمرکز نیست بلکه در سطح تبعی (خدمات جاری) است. یعنی همین کاری که شهردارها الآن انجام می دهند.

پس سطح اول ائمه جمعه سطح دوم ادارات و سطح سوم شهردارها می شوند. یعنی ادارات به مردم برق و آب می دهند و نماینده موضوعی هستند و همگی تابع وزارتخانه شان هستند نه استاندار.

حجۀ الاسلام موشح: به این صورت تمرکز در تهران بیشتر می شود.

ج: اگر شهرداری ها و رهبری را نگاه نکنید و بریده نگاه کنید حرفتان درست است. ولی اگر بگویید در موضوع، تمرکز ایجاد شد می گوئیم همین خوب است. یعنی آموزش و پرورش استانها با خود وزیر ارتباط داشته باشند و از طریق استانداری کانال نخورد و نیز از نظر بودجه و همه چیز مستقل باشند. البته شما در این جا سه سطح دارید که باید بین آنها ارتباط منطقی باشد و سه جاذبه به نحو متعادل با هم هماهنگ شوند. یعنی همان طور که در مرکز، رهبر و رؤسای قوا و وزراء داریم، در این جا ائمه جمعه، ادارت و شهرداری ها داریم. یعنی ولایت سیاسی ولایت فرهنگی و ولایت اقتصادی. پس همین در شهرستانها منعکس می شود فقط سطح موضوع در استانها عوض می شود و همه در هم ضرب می شوند و بودجه ها نیز در سه سطح بسته می شود.

س: آیا ناهماهنگی بیشتر نمی شود؟

ج: خیر! شما با این کار تحقیر را از بین می برید و به جای یک مرکز ۳۰ مرکز می شود. هر چه تجزیه شود و اختیار داده شود به کرامت انسانی نزدیک تر است و دعوا کم می شود. یک مثال می زنم، می گویند سدی می سازیم بر رودخانه ای که چندین کیلومتر طول دارد. یک پیشنهاد این است که اگر در کل این مسیر ۲ شاهراه وجود دارد، بر روی این ۲ شاهراه ۲ سد بزرگ بسازیم این یک شکل است. اما پیشنهاد دیگر این است که از این رودخانه هر جا احتیاج داشتیم شعبه بگیریم و با ساخت یک تکنولوژی به جای ۲ سد، در صد جای این رودخانه صد سد کوچک بسازیم. به کدامیک از این ۲ تمرکز می گوئیم؟ قطعاً به آن پیشنهادی که ۲ سد را مطرح می کند. الآن هم برای همه وزارتخانه ها گلوگاه درست شده است. اگر بخواهند نفس بکشند بدون وزارت خارجه و کشور و سازمان برنامه و بودجه نمی توانند، بودجه همه واردات از

زیر دست سازمان برنامه و بودجه استان می‌گذرد و این سازمان هم زیر نظر استاندار است. در تهران هم زیر نظر رئیس‌جمهور است. باید این گلوگاه باز شود که همه نفس بکشند و از همه ظرفیت رودخانه استفاده شود و همه بتوانند آب بخورند. ایشان می‌فرمایند تمرکز درست می‌شود. استدلال ایشان برای تمرکز غلط است، ولی اگر سؤال شود هماهنگی اینها چگونه تمام می‌شود؟ می‌گوییم به وسیله «طبقه‌بندی علمی» یعنی باید موضوعات، ارتباط منطقی داشته باشند. مثالش در بحث خودمان این است که هر کدام از پیاده و ویراست و فهرست و خلاصه و تدوین این نوار به دست چند نفر به صورت جداگانه است. اگر طبقه‌بندی موضوعی طوری باشد که ویراستار با عمل ویراست، کار پیاده کننده را کنترل کند و فهرست‌زن با عمل فهرست، عمل ویراست را کنترل کند، یک بحث به صورت مطلوب به جزوه تبدیل می‌شود، بدون اینکه کار موازی انجام شده باشد. پس اگر موضوعات هر کدام بر دیگری حکومت منطقی داشته باشند، آن وقت مدیریت علمی خواهد بود. اگر موضوعات ربط منطقی داشته باشند، سیستم به صورت طبیعی خودش خودش را کنترل می‌کند. دیگر احتیاج به تشکیلات موازی نیست.

برادر حیدری: حرفی که می‌زنند این است که برای اجرای طرح شما، قانون اساسی باید عوض شود و این به آسانی انجام نمی‌شود.

ج: فعلاً کاری به تغییر قانون اساسی نداریم. شما قبول کردید یا نه؟ شما سمپات ما بشوید کافی است.

برادر موسوی: همه این تمرکزشکنی‌ها برای زمانی است که رئیس‌جمهور هماهنگ با رهبر نباشد اما الان این مشکل را نداریم.

ج: حاج آقا حسینی یک مثال می‌زدند که اگر سلمان فارسی را در یک کارخانه شراب‌سازی به کار بگذارید با نفس او شراب تبدیل به آب انگور می‌شود؟ یا اینکه باید فرمول دیگری بدهد که انگور سرکه شود و شراب نشود. شما می‌گویید آدم خوبی رأی آورده است اما از قانون اساسی شما سرکه بیرون می‌آید؟ اصلاً فرهنگستان درست شده برای اینکه بهینه کند و بگوید چقدرش سرکه است و چقدرش چیزهای دیگر.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

تطبیق مدل در سطح سوم «قانون اساسی»

بررسی سه محور اصلی کار رئیس‌جمهور؛
تمرکززدایی، مدیریت ارگانیزه و توزین بر اساس قرابت انسانی
و ارائه راهکار پیشنهادی در محور نخست



۱۳۸۴/۴/۱۳

جلسه سوم

سرپرست پژوهش تطبیقی:
حجت‌الاسلام والمسلمین صدوق

گروه پژوهش‌های تطبیقی

بررسی مدل در سطح سوم (قانون اساسی)

استاد: حجة الاسلام والمسلمین صدوق	تاریخ بحث: ۱۳۸۴/۴/۱۳
فهرست: حجة الاسلام موسوی موشح	شماره جلسه: ۳
ویراست: حجة الاسلام روح الله صدوق	تاریخ انتشار: ۱۳۸۴/۱۰/۱۳
پیاده نوار: برادران حیدری و نیافرذ	گروه علمی: گروه پژوهش‌های تطبیقی
واژه‌نگار: شرکت نشر پرسا	

حسینیه اندیشه

فهرست

۱. تغییر محور بحث از تصمیمات جاری نظام به قانون اساسی به جهت موضوع اصلی بودن قانون اساسی برای رئیس‌جمهور ۵
- ۱/۱. ضرورت تجزیه متن قانون اساسی به جهت ضرورت داشتن استفاده از روش مطالعه برای فهم یک متن ۶
- ۱/۲. بیان ناتوانی حوزه از ارائه راه حل برای رئیس‌جمهور و ضرورت تطبیق به قانون اساسی برای ارائه راه حل در مقابل راه حل غرب ۶
- ۱/۳. تفکیک وظایف رهبری و رئیس‌جمهور بر اساس قانون اساسی و مسئول اجرای قانون اساسی بودن ۷
- ۱/۴. ضرورت استناد برنامه‌های رئیس‌جمهور به قانون اساسی مانند برنامه‌های منتشر شده سایر رؤسای جمهور ۷
۲. بیان محور اصلی ذکر شده در قانون اساسی برای کار رئیس‌جمهور ۸
- ۲/۱. جایگزینی طبقه‌بندی موضوعی به جای تمرکززدایی به عنوان راه توسعه اختیارات در برابر سلب اختیارات در غرب ۸
- ۲/۲. هماهنگی مدیریت با تکوین در راستای آرگانیزه‌شدن رشد بشر در مقابل مدیریت ماشینی و مکانیزه در غرب ۹
- ۲/۲/۱. بیان کیفیت مکانیکی بودن مدیریت در غرب با ذکر مثال و ضرورت انجام تحقیقات میدانی برای نشان دادن آن ۹
- ۲/۲/۲. محور بودن انسان و کرامت انسانی در دیدگاه اسلام و نفی محور بودن سود سرمایه ۱۰
- ۲/۲/۲/۱. عدم نفی شکاف طبقاتی در دستگاه الهی و تعریف آن به منزلت ایمانی با حفظ اختیارات در تغییر منزلت ۱۱
- ۲/۳. ضرورت وجود بنای واحد در ارزش‌گذاری و توزین برنامه‌ها ۱۱
۳. ارائه راه حل پیشنهادی به رئیس‌جمهور بر اساس سه محور ذکر شده به تفکیک موارد ۱۱
- ۳/۱. شکستن تمرکز اختیارات از طریق طبقه‌بندی موضوعی فعالیت‌ها و واگذار کردن هر موضوع به وزارتخانه مربوط ۱۱
- ۳/۱/۱. تقسیم صنایع مکانیکی و دستی و واگذاری صنایع دستی به شهرداری‌ها ۱۲
- ۳/۱/۲. ترسیم جغرافیای کیفیت فعالیت هر وزارتخانه بر اساس نیازها و صنایع هر منطقه از کشور ۱۲
- ۳/۱/۳. محور بودن عدالت در تمرکززدایی بر اساس طبقه‌بندی موضوعی بر مبنای قانون اساسی ۱۳
- ۳/۱/۴. تقسیم قانون‌های اساسی دنیا به سه دسته: قانون اساسی سیاسی، قانون اساسی فرهنگی و قانون اساسی اقتصادی ۱۴
- ۳/۱/۵. وجود دو رویکرد پذیرش یا نفی قانون‌های اساسی سه‌گانه دنیا و ضرورت تدوین قانون‌های سه‌گانه جدید در صورت نفی آنها ۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. تغییر محور بحث از تصمیمات جاری نظام به قانون اساسی به جهت موضوع اصلی بودن قانون اساسی برای

رئیس جمهور

۱ یک نوع از قانون اساسی‌هایی که در دنیا نوشته می‌شود و شاکله‌اش با قانون اساسی ما مشترک است، قانون اساسی دولت‌هاست. قانون اساسی‌هایی هم برای دولت‌های اقتصادی وجود دارد که آن هم نوشته شده است مانند قوانین تجاری جهانی.

۱. نکته‌ای که در ابتدای بحث می‌خواهم عرض کنم این است که دوستان وقت بگذارند و با مباحثه یا پیاده و... روی مباحث مسلط شوند و بر مباحث حاج آقای حسینی نیز مطالعه داشته باشند. ما بعد از انقلاب آدم‌های فاسد را بیرون کردیم و الآن همه خودی هستیم. همه سینه‌زن و نمازخوان و متدین و شیعه هستیم. یک ملت شیعه دور هم جمع شده و می‌خواهد کشور را اداره کند، ولی نمی‌دانیم چه‌طور اداره کنیم. مدیریت الهی را بلد نیستیم. اگر بلد نباشیم سراغ کسی می‌رویم که بلد باشد و می‌گوییم این ماشین را راه بیندازد.

بعد که شما را به سینه کفر بردند می‌گویید تو حتماً بی‌دین بودی و غرض داشتی. مثلاً در خبر ۸:۳۰ دیروز با آقای حجاریان مصاحبه کرده بودند و ایشان گفته بود: عکسی که بخاطرش جنجال شده مربوط به دکتر احمدی‌نژاد نیست و متعلق به تقی محمدی است و او مرده است. من خیلی تعجب کردم. اینکه، کسی که می‌گویند اپوزسیون است. بیاید و خودش را خرج آقای احمدی‌نژاد کند. البته نمی‌خواهم بگویم هیچ‌کس دشمن نیست و ضربه به نظام نمی‌زند. نمی‌خواهم مطلق کنم ولی مجموعه‌ای نیست که بخواهند تیشه بردارند و به ریشه بزنند. شخص خاصی منظورم نیست. اینکه مقام معظم رهبری خودی و غیرخودی را مطرح می‌کنند به همین معنا است در رفتارشان همین طور هستند. در انتخاب مجمع تشخیص مصحلت سعه‌صدری که نشان می‌دهد با افراد دیگر فرق می‌کند. مقصود این که مدیریت بلد نیستیم و گرنه همه متدین و شیعه هستند. غرضم این بود که دوستان مسلط شوند و حبلی برای تسلط بر دشمن پیدا کنید. این «حبلی» چه مباحثه باشد چه پیاده کردن باشد و چه تدوین، آن را بگیرید و خلأ نظام را پر کنید. تنها مرکزی که ۳۰ سال دنبال این مطلب رفته اینجاست. وقت بگذارید و صحبت‌های حضرت استاد را بخوانید تا ناشکری نسبت به صحبت‌های ایشان نشود. زیرا من این‌طور نیستم که وقت برای پرورش نیرو بگذارم. خودتان باید انجام دهید. قطعاً بنده در تنظیم این جزوه‌ها و برنامه‌ها باید مسلط به بحث‌های حضرت استاد باشم. من برای همین کارمان چندین جزوه ایشان را فهرست جدید زدم و در ضمائم داخل کردم. آخرین فهرست من از بحث‌های حاج آقای حسینی تحلیل ناهنجاری‌ها و نظام سرمایه‌داری است. هر کس روی آن کار کند می‌تواند به بحث‌هایی که داریم اشکال کند و با من مباحثه کند. من وقت برای کاری که الآن در حال انجامش هستم و به آن احتیاج دارم می‌گذارم. همین بحث «فرآیند حضور فرهنگ آکادمیک در مدیریت توسعه» - که آقای موشح تنظیم می‌کند - مجموعه بحث‌های عینی حاج آقای حسینی است که من آن را منظم کردم. هر کسی می‌خواهد اشکال کند به این اشکال کند. بعد که منظم شد می‌توانید آن را بخوانید و مسلط شوید. جزوه بحث‌های فعلی در مرتبه هشتم و نهم آن جدول است. هفت سطح دیگر حضرت استاد بحث گفته‌اند که آنها را باید مسلط شوید و بدانید که وقتی وارد نظام شدید لایه‌هایی از افراد هستند که سؤال‌ها را به آن سطوح می‌کشانند. این افراد در آکادمی‌ها و فرهنگستان‌های علوم هستند و شما باید آنقدر سعه داشته باشید تا بتوانید در مقابل افراد عالم‌تر، که بحث ریشه‌ای می‌کنند از فکر خودتان دفاع کنید. در آن قسمت نیز سؤال‌ها پیچیده‌تر می‌شود و این‌جور نیست که بخشی سؤال کنند، بگونه‌ای سؤال می‌کنند که مدیریت را بُعد ریاضیات می‌داند و ریاضیات را بُعد بهداشت جامعه می‌بیند و از همه جهت از شما سؤال می‌کند و شما باید قدرت رفت و برگشت داشته باشیم. بنابراین در این جلسات منظم شرکت کنید و کار خاصی را به عهده بگیرید تا قوی شوید.

حال سؤالی که دوستان مطرح کردند این است که چرا بحث از تطبیق به تصمیمات جاری کشور به تطبیق قانون اساسی تغییر پیدا کرد؟ ببینید جناب آقای قالیباف و آقای لاریجانی برنامه‌ای دادند و آقای احمدی‌نژاد و آقای هاشمی هم سرفصل‌هایی را معین کردند. وقتی اینها را مقایسه می‌کنید و اختلاف‌ها را پیدا می‌کنید این نتیجه را می‌دهد که برداشت آنها از قانون اساسی و دیدگاهشان از آن، جهت دیگری دارد. می‌خواهیم این را اثبات کنیم؛ و الا یک رئیس‌جمهور نمی‌تواند موضوع اصلی کارش را قانون اساسی قرار ندهد. بعبارت دیگر جهت‌گیری که به وزارتخانه‌ها می‌دهد و همچنین گزارشی که به مردم و رهبری ارائه می‌کند در عمل، کیف ارتباط خودش را با قانون اساسی روشن می‌کند. به این دلیل ما وارد این بحث شدیم.

۱/۱. ضرورت تجزیه متن قانون اساسی به جهت ضرورت داشتن استفاده از روش مطالعه برای فهم یک متن

در نهایت چندین کار که انجام شود، این مطلب معلوم می‌شود: که قانون اساسی باید تجزیه شود. در خواندن هر کتابی حتی قرآن یا خواندن تئوری قبض و بسط آقای سروش یا مطالعه تئوری اسلامیت علوم جناب آقای جوادی و کلاً موقع ورود به حیطه دفتر آکادمیک یا حیطه تخصصی نمی‌توانید از طریق بداهت وارد شوید؛ بلکه احتیاج به روش مطالعه دارید و اگر این روش قاعده‌مند نباشد شما به چالش و خطا می‌افتید. چون روش کار است که صحت و غلط و بهینه و عدم‌بهینه را به شما نشان می‌دهد.

برادر حیدری: این مباحث منجر به تغییراتی در قانون اساسی می‌شود و حال آنکه بحث ما کمک به دولت آقای احمدی‌نژاد است.

۱/۲. بیان ناتوانی حوزه از ارائه راه حل برای رئیس‌جمهور و ضرورت تطبیق به قانون اساسی برای ارائه راه حل در

مقابل راه حل غرب

ج: ما فرمایشی از آقای احمدی‌نژاد شنیده‌ایم که می‌خواهند تمرکززدایی کنند. می‌خواهیم ببینیم تمرکز یعنی چه؟ و این تمرکز را می‌توان در بخش سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی تعمیم داد یا فقط تمرکز برمی‌گردد به وجود ۱۵۰۰ شرکت دولتی در تهران.

در بخش مدیریت هم گفته‌اند می‌خواهیم اختیارات را به استان‌ها بدهیم. به تعبیر دیگر ممکن است ایشان یک چیزی را در حیطه مدیریت خودشان استشمام کرده‌اند. اما این فقط یک جهت‌گیری است یا تخصص متناسب با آن هم نیاز است؟ تخصص یعنی قاعده‌مند کردن و فرمول داشتن، که بعد گمراه نشوید. به نظر می‌آید که ادبیات این کار فقط در دفتر است و ما می‌خواهیم به‌عنوان یک گمانه‌مطلبی را تقدیم ایشان بکنیم. بر مبنای ما بنظر می‌رسد که در حوزه کسی پیشنهاد خاصی در این مطالب برای ایشان نخواهد داشت. در دانشگاه هم به علت کثرت تولیدات علمی در غرب، حتماً مدعیانی پیدا می‌شوند که مخالف تمرکز باشند. ممکن است حرف فلان دانشمند در فلان دانشگاه را برای ایشان به‌عنوان راه‌حل فوراً بیاورند، اما در دنیای غرب حتماً آن حرف به پذیرش نرسیده است و همچنین آن مباحث با تعاریف ما از تمرکز و عدم تمرکز تفاوت ماهوی دارد.

بنابراین شما یک تطبیق به قانون اساسی دارید و یک تطبیق هم به آن اندیشه‌ها دارید. البته اگر از دایره اجرا بیرون بیاید حتماً باید عرصه معادله را هم در تولید علم طی کند. آن موقع باید مدل متناظر و متقارن درست کنید تا صحت و غلط کل تئوری آنها را نشان دهید. یعنی مدل متناظر و متقارن برای کشف مبنای تئوری‌های آنهاست که البته بعدها بحث آن را انجام می‌دهیم.

۱/۳. تفکیک وظایف رهبری و رئیس‌جمهور بر اساس قانون اساسی و مسئول اجرای قانون اساسی بودن

فعالاً می‌خواهیم ببینیم رویکردها و دیدگاه‌های ایشان - که دیروز هم مطرح شد - برعهده رهبری است یا رئیس‌جمهور؟ اصل پنجم قانون اساسی می‌گوید: در زمان غیبت حضرت ولی (عج) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می‌گردد. در این اصل ولایت امر و امامت امت را تصریح کرده‌است و در اصل ۵۷ می‌گوید: قوای حاکم عبارت است از قوه مقننه، مجریه و قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردد؛ این قوا مستقل از یکدیگرند. اما در یک اصل دیگر درباره قوه مجریه آمده است: اصل ۱۱۳ پس از مقام رهبری، رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، برعهده دارد». البته استثناء به خاطر این است که مثلاً عزل و نصب فرماندهان نظامی به دست رهبری است.

در اصل دیگر تصریح دارد که هماهنگی و ارتباط بین قوا به عهده رهبر است.

حالا بحث سر این است که موادی از قانون اساسی به جهت‌گیری‌های آقای احمدی‌نژاد تصریح دارد. مثل نفی بوروکراسی و مدیریت‌های دست و پاگیر اقتصاد.

یعنی ایشان شعارهایی که داده‌اند از قانون اساسی و ادبیات انقلاب استخراج کرده‌اند و برداشت ایشان از نحوه اداره کشور همین است و سعی کرده‌اند در این چارچوب صحبت کند و خاستگاه فکری خودشان را از این ادبیات قرار بدهند. بنابراین ایشان اجرای قانون اساسی را در چارچوب این سرفصل‌هایی که مطرح کرده می‌خواهد جلو ببرد.

لذا اینها باید تفسیر داشته باشند و برای آن مکانیزم اجرایی بدهند. البته ایشان قطعاً از طریق معلول‌ها و برخورد با روبناها، این کار را خواهند کرد، اما این که توجه به ریشه‌ها داشته باشند و برنامه‌شان تبدیل به ساختار شود، انجام نخواهد شد.

۱/۴. ضرورت استناد برنامه‌های رئیس‌جمهور به قانون اساسی مانند برنامه‌های منتشر شده سایر رؤسای جمهور

برادر حیدری: منظور این است مباحثی که در جلسه پیش مثل معاونین رهبری مطرح کردید تغییر در قانون اساسی است که کسی به راحتی زیر بار نمی‌رود.

ج: گاه شما می‌توانید سلبی صحبت کنید و گاهی هم اثباتاً راه‌حل می‌دهید. اگر نفی شما و اثبات دارای یک مبنای واحد باشد عملاً نقد شما نق‌زدن و دعوا و جدل بر سر کسب قدرت نخواهد بود. باید دقت کنید که حتماً بخشی از مطلب، ریشه در قانون اساسی و ادبیات انقلاب دارد. اینها مطالبات مردم، دین رهبری و خود آقای احمدی‌نژاد است که

می‌خواهد کاری را انجام دهد، ولی اگر به علت واقعی توجه نکند مشکلات بصورت ریشه‌ای حل نخواهد شد. بنابراین برادران اگر قاعده‌مند و با منطق دفتر بر قانون اساسی و ادبیات رهبری مسلط شوند متوجه می‌شوند که بحث ما داخل در موضوع دفتر بوده و خارج از بحث نیست. تصمیمات جاری که رئیس‌جمهور می‌گیرد به خاطر محقق کردن دیدگاه‌ها و برداشت‌های خودش است. همان‌طور که آقای خاتمی هم بحث توسعه سیاسی را مطرح کردند و بخش زیادی از ذهنیت و مقدرات را به آن بخش بردند و این را مستند به بحث جمهوریت در قانون اساسی و آزادی مطبوعات کردند و استناداتی را به قانون اساسی دادند.

بنابراین شما لازم می‌دانید که درک از قانون اساسی، قاعده‌مند و هماهنگ شود. در هر صورت بین همه کاندیداهای اصول‌گرا بجز آقای هاشمی، بحث تحول در مدیریت بصورت بعدی مطرح بود (این که دولت باید کوچک شود و فساد آن از بین برود و...) همچنین آقای احمدی‌نژاد مدیریت مردمی و نظارت مردمی و نفی الگوهای غربی را هم مطرح کردند.

۲. بیان محور اصلی ذکر شده در قانون اساسی برای کار رئیس‌جمهور

حال شما در این بخش ۳ سرفصل دارید:

۲/۱. جایگزینی طبقه‌بندی موضوعی به جای تمرکززدایی به عنوان راه توسعه اختیارات در برابر سلب اختیارات در

غرب

۱) تمرکز در تصمیم‌گیری و حدود اختیارات. برای حل این مطلب راه‌حل علمی دارید یا ندارید؟ به نظر ما باید برای هماهنگی اختیارات به جای این حرف، استفاده از منطق حکومتی و طبقه‌بندی موضوعات به نحو منطقی و خودگردان شدن موضوعی (نه خودگردانی وزارتخانه‌ها) جایگزین شود. یعنی باید به نحو مستقل موضوعات هماهنگ با هم بوده و در هم ضرب شوند تا سطح «توسعه کلان خرد» «سیاسی فرهنگی اقتصادی» «جهانی بین‌المللی ملی» در یک نظام راجواب بدهند. پس چیزی را که ما پیشنهاد می‌کنیم، طبقه‌بندی موضوعی به جای تمرکززدایی است، اما چرا در غرب این را نمی‌پذیرند؟ چون در بحث توسعه غربی، توسعه اختیارات موضوع نیست، بلکه سلب اختیارات موضوع است. هدف برنامه‌ریزی آنها به عرش رسیدن انسان‌ها نیست بلکه به عرش و فرش رسیدن سودشان و افزون شدن سیطره‌شان در دنیا هستند.

بنابراین غرب در بخش سیاسی، مدیریت تمرکز را امضا می‌کنند. اما در بخش اقتصاد در جایی که تکنولوژی ساده‌تر است آزادی مدیریت بیشتر است و جایی که تکنولوژی پیچیده می‌شود دوباره تمرکز وجود دارد و اجازه نمی‌دهند و سرّی می‌شود مثل هوافضا و ماهواره‌ها و توان هسته‌ای. بالعکس اسلام که پیچیده‌ترین حرفت که قرآن و قال الصادق و قال الباقر(ع) است نشر می‌دهد تا همه استفاده کنند. یعنی خدا آدم را آدم حساب کرده است. حتی برای چشاندن امور پشت پرده هم انسان‌ها را در شب قدر دعوت می‌کند. هر کسی شدت بیشتری داشته باشد امور سرّی بیشتری به او عطا می‌کنید. یعنی حتی اسرار را هم در آن شب می‌دهند، یعنی سیستم باز باز است. اما طبقه‌بندی موضوع به نحوی است که هر موضوع دارای یک سطح از اختیارات و ظرفیت است که اگر کسی به آن مقدار نرسد طبیعتاً نمی‌تواند بالا برود. مانند

وزن مخصوص اجسام. چوب در آب پایین نمی‌رود به خاطر وزن مخصوصی که دارد، در حالی که آهن در عمق آب جا می‌گیرد. یعنی وزن مخصوص آب، آهن و... به صورت تکوینی در یک سطحی قرار گرفته است. طبقه‌بندی موضوعات در مدیریت هم اگر بخواهد تکامل و تقرب را نتیجه بدهد، طبقه‌بندی و وزن مخصوص دارد. اگر توانستید از ارتباط با دستگاه الهی چیزی به دست بیاورید، از طریق عقلانیتی که عطا می‌شود می‌توانید در نظام مدیریت به کارایی برسید. بنابراین به جای تمرکز، با بکارگیری عقلانیت دین محور در بحث مدل، طبقه‌بندی موضوعات باعث تعیین وزن مخصوص شود که فرد وجداناً احساس می‌کند که عقل و روحيات و جسمش چقدر ظرفیت دارد. به خاطر همین بیشتر از ظرفیت خودش طلب نخواهد کرد. اصلاً اصغاء نمی‌شود که بخواهد طلب کند. مگر اینکه دعا کند و تقلاهایی کند تا از این ظرفیت بالاتر برود. یعنی مدیریت شما منطقی و علمی است و باید استدلال‌های این بحث را در منطق‌تان بیاورید. به نظرم می‌آید هرم‌های مدیریتی که در بحث کنترل مطرح کردیم برای همین قضیه است و عمده بحث قسمت کنترل بحث سازمان است.

۲/۲. هماهنگی مدیریت با تکوین در راستای ارگانیزه‌شدن رشد بشر در مقابل مدیریت ماشینی و مکانیزه در غرب

بحث دوم، مدیریت ارگانیزه و مدیریت مکانیزه است. آیا شما مدیریت را زنده تعریف می‌کنید؟ مانند یک موجود زنده، مثل یک سلول که عمر ۳ ماهه دارد یا یک فیل که عمر ۱۰۰ ساله دارد یا انسان که عمر ۷۰ ساله دارد یا گیاه که عمری ۲۰۰ ساله دارد. آیا بحث مدیریت را با تکوین هماهنگ می‌کنید و یک مدیریت ارگانیزه تعریف می‌کنید یا مدیریت را مکانیزه تعریف می‌کنید؟ مدیریت مکانیزه یعنی مدیریت ماشینی. هم انسان هم پنکه در اصل حرکت وجه اشتراک دارند اما حرکت پنکه مکانیکی است و حرکت انسان ارگانیزه است. تفاوت حیات ارگانیک با حیات مکانیک این است که پیش‌بینی‌ای که برای حیات ارگانیک شده احتیاجی به تعمیر و تعویض ندارد. مثلاً این‌طور نیست که در سن بلوغ یک چشم شما را در می‌آورند و چشم دیگری به جایش می‌گذارند. اما مدیریت مکانیکی احتیاج به تعمیر و تعویض دارد. هر مهره‌ای عمره خاصی دارد وقتی تمام شد باید عوضش کنند. مثلاً لوله آگزوز ماشین ۲ سال یک بار باید عوض شود. پلاتین و شمع هم همین‌طور است. این یک اصل موضوعه در ماشین است. دائم مستهلک می‌شود و باید برای ادامه حیات قطعاتش را تعویض کنید. اما انسان این‌جور نیست. مریض می‌شود اما به صورت طبیعی چیزی از آن را تعویض نمی‌کنند. البته این چیزهایی که جوامع امروزی آورده‌اند و در تکوین اثر گذاشتند بحث دیگری است، اما به صورت طبیعی و انسان این‌گونه است. جوری ساخته‌اند که این گوش ۷۰ سال کار کند. حال جوهره مدیریت در سازمانهای غرب هم مکانیکی بوده و از همین مدیریت مادی اقتباس می‌شود.

۲/۲/۱. بیان کیفیت مکانیکی بودن مدیریت در غرب با ذکر مثال و ضرورت انجام تحقیقات میدانی برای نشان دادن

آن

به این صورت که غیر از اینکه وقتی تکنولوژی پیشرفت می‌کند، امورات کامپیوتری می‌شود و جمعیت زیادی از کارگران را از سیستم خارج می‌کنند و می‌گویند دیگر به شما احتیاجی نداریم. یا تکنولوژی که عوض می‌شود، ماهیت کارگر ساده باید به کارگر فنی تبدیل شود و در این سیکل بافت مدیریتی نیز عوض خواهد شد. اگر در رسیدن به

استانداردهایی که ایجاد شده تلاش نکنند و آموزش‌های لازم را نینند، عقب می‌مانند و اگر این آموزش‌ها را نیز انجام دهند، بخشی از مدیران حذف خواهند شد. یعنی متناسب با پیشرفت‌هایی که می‌کنند، مرتب سلب اختیار نموده و منجر به حذف نیرو خواهند شد. البته در این زمینه باید تحقیقات مفصلی کرد و از لحاظ میدانی هم اثبات کنید. این تحلیل، بیان مکانیزم «الگوی مدیریت مکانیک» بود که در جریان آن به دنبال این هستند که کالائی که تولید می‌شود، دائم بهینه شود تا در بازار بتواند سود بیشتری را نصیب مجموعه کند. زیرا در مدیریت غرب، محصول اصل است و انسان‌ها فرع هستند و مهم نیست که چه اتفاقی برای آنها می‌افتد. به طور مثال یکی از عزیزانی که از مدیران کارخانه بریجستون شیراز بود برای من نقل می‌کرد که در محیط کارخانه، مواد شیمیایی کل محیط را می‌پوشاند و عمر کارگران آنجا را تبدیل به نصف یا یک سوم می‌کند و اینها همگی بیماری تنفسی می‌گیرند و بعد هم به زودی می‌میرند.

برادر حسنی: آنها در جواب خواهند گفت در راستای پیشرفت علم، افراد جامعه نیز باید پیشرفت کنند و در این باره مجبور هستند.

ج: ولو عمرشان کم شود؟

س: بله!

ج: آن وقت وقتی یک قطره خون از دماغ سگشان بریزد، داد و فریادشان بالا می‌رود که چرا دکترش به او نمی‌رسد، چرا موهایش بلند شده و... ولی اگر عمر کارگران نصف شود، هیچ مسئله‌ای نیست. گردونه صنعت جلو برود و سود ما را تضمین کند ولو کارگران در این میان از بین بروند؟

برادر عابدینی: این بنده خدایی که برای شما نقل کرد، خودش مرده است یا زنده است!

ج: مدیران که در آن محیط کار نمی‌کنند. مدیران در اطاق بیمه شده مشغولند. البته خود این مدیر هم در سطح مدیران، نسبت به مدیرانی که در محیط نرم‌افزاری یا محیط‌هایی که آسیب‌های کمتری دارد مشغول هستند، آسیب‌پذیرترند، مثلاً فقط یک دهم از عمرش کم می‌شود. در هر صورت غرض من بیان مدیریت غرب است.

۲/۲/۲. محور بودن انسان و کرامت انسانی در دیدگاه اسلام و نفی محور بودن سود سرمایه

خب حالا اسلام چه می‌گوید؟ اسلام می‌گوید: مسئله اصلی (چه در بخش سیاست، چه در بخش فرهنگ و چه در بخش اقتصاد) کرامت انسانی است. سازمان متکفل رشد انسان‌ها است، سازمان باید از نظر روحی، فکری و جسمی، ارتقاء توانمندی‌های عناصرش را مدنظر داشته باشد. در قدم بعد سایه این مطلب باید روی ابزارها و آزمایشگاه‌ها بیفتد و بعد نیز باید سایه ابزارها و آزمایشگاه‌ها بر روی محصولات بیفتد. در هر صورت در این نگاه «انسان» محور است و هیچ‌کس حق ندارد برای اینکه دولت سود و سرمایه‌داری تشکیل شود، بر اختیارات حکومت کند. شرع با تشکیل دولت سود و سرمایه شدیداً مخالف است و انسان‌ها را محور قرار داده است.

منزلت

البته ممکن است در یک سازمانی الگوی گزینش به گونه‌ای باشد که همه افراد در آن جذب نشوند. یعنی این مطلب به معنای نفی «طبقات» نیست. یعنی بنابر تعریف ایمان هم «شکاف طبقاتی» وجود دارد. شکاف طبقاتی به معنای اختلاف عقلانیت، اختلاف توانمندی جسمی و اختلاف حالات روحی حتماً وجود دارد، ولی این شکاف طبقاتی با شکاف طبقاتی که غرب منحصر در میزان سرمایه می‌داند بسیار متفاوت است.

اساس شکاف طبقاتی هم بر می‌گردد به اینکه اختلاف همیشه وجود دارد (تکویناً). هم در بین گیاهان، هم در بین حیوانات و هم در بین انسان‌ها و هم بین سایر مخلوقات اختلاف وجود دارد. اما خدا نگفته که همه محکوم به ثابت ماندن در اختلاف هستند بلکه گفته از من بخواهید تا من به شما عطا کنم. البته این اعطاء در حد ظرفیت آنها است. یعنی اگر کسی طلب کند که پیغمبر بشود، محقق نخواهد شد. اما در نسبت خودش آنقدر خداوند قدرت مند است که هر چه بخواهید عطا می‌کند، تا موقعی که احساس سیری کنید و اشباع شوید.

۲/۳. ضرورت وجود بنای واحد در ارزش‌گذاری و توزین برنامه‌ها

مسئله سوم در مدیریت، توزین (وزن‌دادن به امورات) است به هر چیزی که بخواهند وزن، قیمت و ارزش بدهند، حتماً حول یک مبنائی واقع می‌شود. این توزین در اسلام حول اخلاق حمیده (کرامت انسان‌ها) صورت می‌گیرد. یعنی اسلام، «سیاست محور» است. در نظام سرمایه‌داری هم توزین براساس اخلاق رذیله (پرستش سود و سرمایه) شکل می‌گیرد. یعنی کفر «اقتصاد محور» است.

این سه محور کم و بیش در قانون اساسی وجود دارد که یک بند آن را برای شما می‌خوانم: اصل دوم اصول کلی قانون اساسی ماده ۶: «جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به: کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا» البته انسان محوری و ارزشی والای انسان نه فقط در اینجا بلکه در چندین جای دیگر هم آمده است و مهم این است که انسان محوری و ارزش و کرامت انسان، حول خداپرستی تعریف شده است و گرنه در ادبیات حقوق بشر و قانون اساسی دیگر کشورها هم صحبت از آزادی و مسئولیت و نقش‌آفرینی انسان و... آورده می‌شود، اما حول خداپرستی و معنای اخلاق نیست.

۳. ارائه راه حل پیشنهادی به رئیس‌جمهور بر اساس سه محور ذکر شده به تفکیک موارد

۳/۱. شکستن تمرکز اختیارات از طریق طبقه‌بندی موضوعی فعالیت‌ها و واگذار کردن هر موضوع به وزارتخانه مربوط برادر انجم‌شعاع: شما در این بیان، اصل تئوری «تمرکززدائی، مدیریت ارگانیزه و تولید» را توضیح دادید که قانون اساسی نیز با آن هماهنگ است، اما این بحث با تصمیمات جاری نظام چه ربطی دارد؟
ج: حالا من با این مقدمه، بحث دیروز را تکمیل می‌کنم: عرض شد که تمرکز اختیارات باید شکسته شود در نتیجه باید استانداران را حذف کنیم تا:

۱- طبقه‌بندی اختیارات به مرکز منتقل شود.

۲- استان‌ها به صورت موضوعی مسئولیت امورات را به دست گیرند.

۳- شهرداری‌ها نیز امورات خرد شهرها را عهده‌دار شوند.

در رابطه با موضوعات وقتی استانداری حذف شود، گردش امورات به گونه دیگری خواهد شد، به طور مثال وزارت صنایع و معادن که تا امروز دارای ۳۰ اداره در ۳۰ استان بود، الآن متناسب با وضعیت استان‌ها بعضی ادارات خود را تقویت و بعضی ادارات خود را کوچک و حتی حذف خواهد نمود، زیرا در همه استان‌ها که معدن وجود ندارد، پس هر جا معدنی هست باید نسبت به آن، ادارات فعال باشند.

۳/۱/۱. تقسیم صنایع مکانیکی و دستی و واگذاری صنایع دستی به شهرداری‌ها

س: صنایع دستی در همه استان‌ها هست.

ج: صنایع دستی به شهرداران واگذار خواهد شد. منظور ما از صنعت، صنایع اتوماسیون و مکانیکی است، نه دستی. صنایع دستی چون ساده و خرد است به شهرداری واگذار می‌شود ولی آن صنعتی که احتیاج به منطق، آزمایشگاه، تحقیقات، پژوهش و تخصص دارد، باید به تناسب صنعتی بودن هر استان، به آن اهمیت داد. در نتیجه ممکن است وزارت صنایع و معادن در کل کشور ۵ الی ۱۰ مرکز فعال داشته باشند. البته اینکه در کل کشور باید اکتشافات توسعه پیدا کند و این ۱۰ مرکز زیادتر شود، بحث دیگری است ولی در کل ۳۰ اداره محدود خواهد شد.

۳/۱/۲. ترسیم جغرافیای کیفیت فعالیت هر وزارتخانه بر اساس نیازها و صنایع هر منطقه از کشور

مثال دیگر اینکه تنوع آب و هوایی در کشور وجود دارد، در نتیجه وزیر کشاورزی لازم نیست در جاهایی که بیابان است (یزد و سیستان و...) سرمایه‌گذاری کند، زیرا کشاورزی در آن جاها موضوعیت ندارد. در نتیجه وزیر کشاورزی باید برای خودش یک جغرافیای کشاورزی ترسیم کند. همچنین نیروی انتظامی باید برای خود یک جغرافیای امنیتی ترسیم کند. به طور مثال در یک استان‌هایی تعداد شرور زیاد است که باید در این استان‌ها نیروی انتظامی فعال‌تر باشد و بالعکس در یک استان‌هایی که سطح امنیت بالایی دارد، تنها یک دفتر انتظامی کافی است و این دفتر اطلاع‌رسانی می‌کند که اگر مشکلی پیش آمد، استان‌های همسایه مأمور به حل مشکل آنها بشوند و اگر چنین تدبیری اتخاذ نشود، نیروهای بیکار آن منطقه مجبور هستند به‌طور مثال به دخترانی که مویشان را بیرون گذاشته‌اند گیر دهد.

برادر انجم‌شعاع: این بیکاری نیروها، خودش کانون تولید شر و فساد است.

ج: یعنی این تمرکز خودش منشأ تولید فساد است.

س: کهنوج شهری است که صحبت عادی مردم حول خرید و فروش اسلحه و قاچاق و این مسائل می‌گردد، ولی

نیروی انتظامی آنجا مرتب می‌گوید برای برخورد با اینها نیرو، بودجه و امکانات نداریم.

ج: پس باید:

۱- تک تک وزارتخانه‌ها برای خودشان جغرافیای موضوعی تهیه کنند.

۲- وحدت رویه (همسان‌سازی) باید لحاظ شود. مثلاً تهران از نظر آموزش و پرورش و آموزش عالی دچار تورم شده است ولی فلان استان از این نظر محروم است. حتی نقل می‌کنند که فلان عشایر با وجود استعدادهای فراوان و

نبوغ‌های خاص، کم‌سواد هستند. این به این دلیل است که مراکز پژوهشی و آموزشی قدرت رسیدگی به این‌ها را ندارند، در نتیجه این افراد باید دامدار بمانند.

لذا باید جغرافیای فرهنگ، جغرافیای آموزش، جغرافیای صنعت و معدن، جغرافیای امنیت، جغرافیای کشاورزی و... ترسیم شود تا بتواند در استان‌ها همسان‌سازی ایجاد نماید (جلوگیری از تورم‌ها).

برادر موسوی: تنها چند وزارتخانه هستند که چنین خصوصیاتی را دارند که نیازمند جغرافیای آن وزارتخانه باشند. ج: اینطور نیست. مثلاً وقتی در مورد مسکن نگاه می‌کنیم می‌بینیم مسکن در تهران در همه نقاط آن نسبت به بقیه شهرها به صورت وحشتناکی متورم است، بنابراین باید وزارت مسکن در استان تهران حداقل تا ده سال دیگر (که بقیه به آن برسند) اداره مسکن را تعطیل کند. راه و ترابری هم همین‌طور است و همچنین سایر وزارتخانه‌ها. پس اگر بخواهیم طبق قانون اساسی، عدالت را به همه مردم بچشانیم، نباید یک عده بهره‌مند از آخرین تکنولوژی (درخصوص مخابرات، راه، مسکن، امنیت، آموزش و فرهنگ و...) باشند و عده دیگری تازه در آغاز راه سواد باشند. این عادلانه نیست.

۳/۱/۳. محور بودن عدالت در تمرکززدایی بر اساس طبقه‌بندی موضوعی بر مبنای قانون اساسی

حجة الاسلام موشح: اینجا یک اشکالی وارد است. در این صورت اقتصاد کشور دچار رکود می‌شود. مدیریت امروز می‌گوید اگر ۲ میلیون تومان بخواهیم هزینه کنیم، باید برای کسی هزینه کنیم که در رتبه بالاتری قرار دارد، نه کسی که هنوز صفر است، زیرا آن کسی که بالاتر است، بازدهی بیشتری خواهد داشت. اگر همیشه به آن کسی که پولدارتر است، سرمایه بدهیم، کشور توسعه بیشتری پیدا می‌کند تا اینکه این سرمایه را به یک فقیر بدهیم، زیرا فقیر فوراً آن را مصرف می‌کند ولی آن سرمایه‌دار آن را در تولید سرمایه‌گذاری می‌کند. این در فرهنگ و آموزش و... نیز صادق است، زیرا همیشه انباشتن سرمایه، پژوهش و... (تمرکز) شتاب دارد و در توسعه ایجاد شتاب می‌کند.

ج: همه دولت‌ها یک قانون اساسی ملی برای خودشان دارند. و بحث ما هم ناظر به قانون اساسی جمهوری اسلامی بود. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، کرامت انسانی اصل بود و تئوری ما هم ناظر به چنین مطلبی بود ولی آقای موشح بحث را به قانون اساسی در موضع توسعه کشاندند.

این^۱ ساختار دولت توسعه است. این دولت مربوط به آمریکا و اروپا است، نه کس دیگر. تنها به نفع کسانی است که حق وتو دارند.

س: یعنی باید بپذیریم که اگر آمریکا پولدارتر شود، امنیت جهانی بالاتر می‌رود ولی اگر آفریقا پولدارتر شود، هرج و مرج بیشتر می‌شود.

ج: پس چرا انقلاب کردیم؟ شاه در همین مسیر بود، چند قدم تا دروازه تمدن مانده بود. چرا انقلاب کردیم؟ س: فرمایش شما درست است ولی این تئوری چگونه شکسته می‌شود؟ یعنی اگر ما یک بی‌سواد را باسواد کنیم بهتر است یا یک کسی که باسواد است را متخصص‌تر کنیم، کدام یک دارای سهم تأثیر بیشتری خواهند بود؟

^۱. چارت سازمان ملل متحد.

ج: ۱- گاه می گوئید باید این هزینه کردن را با عدالت بسنجیم و ۲- گاه می گوئید باید با توسعه بسنجیم.

۳/۱/۴. تقسیم قانون‌های اساسی دنیا به سه دسته: قانون اساسی سیاسی، قانون اساسی فرهنگی و قانون اساسی

اقتصادی.

حرف بنده این است که برای توسعه یک قانونی نوشته‌اند که در آن عدالت معنی ندارد. قانون توسعه اقتصادی WTO است و قانون توسعه فرهنگی هم بحث جهانی‌سازی (گفتگوی تمدن‌ها با برخورد تمدن‌ها) است. به عبارت دیگر در دنیا سه قانون اساسی وجود دارد:

۱- قانون اساسی سیاسی که ساختار سازمان ملل است؛

۲- قانون اساسی فرهنگ که ساختار جهانی‌شدن است؛

۳- قانون اساسی اقتصادی که WTO است.

۳/۱/۵. وجود دو رویکرد پذیرش یا نفی قانون‌های اساسی سه‌گانه دنیا و ضرورت تدوین قانون‌های سه‌گانه جدید

در صورت نفی آنها

س: بحث این است اگر در این ساختارها ننگ‌جیم و بخواهیم عدالت را اجرا کنیم، کشور از هر سه نظر دچار رکود می‌شود.

ج: بحث ما درباره دولت آقای احمدی‌نژاد است که عدالت را به‌عنوان اصل موضوعه پذیرفته و نباید روی آن بحث کنیم، بنابراین بحث ما هم با رویکرد دینی است و می‌خواهیم به صورت اثباتی، راهکارهای عملیاتی اجرای عدالت را تبیین کنیم.

در این راستا دو نوع رویکرد وجود دارد:

۱- می‌توانید بگوئید ما با وجود اینکه انقلاب کرده‌ایم، ولی باید وضعیت این سه دولت^۱ در جهان را بپذیریم که یک عده از کارشناسان هم همین مطلب را می‌گویند. می‌گویند ما راهی غیر از این نداریم که این مسائل پیش‌رو را قبول کنیم و باید از این سه قانون اساسی پیروی کنیم. البته تعبیر قانون اساسی یک تعبیر نانوشته‌ای است ولی در حقیقت قانون اساسی‌های جهانی همین سه تا است.

تمام هم و غم امریکا و اتحادیه اروپا حضور در کنترل و سلطه بیشتر در همین سه جا است. آن وقت قانون‌های اساسی ملت‌ها، کیفیت حضور دولت‌ها در این سه سازمان را تعیین می‌کند.

این سازمان‌ها برای کشورهای مختلف برنامه می‌دهند. مثلاً به کشورهای کمتر توسعه‌یافته می‌گویند آقای رئیس‌جمهور که مسئول هماهنگ کردن قوا و تمام نیروهای در دل کشور هستید، برای جبران عقب‌افتادگی کشورتان باید میان‌بر بروید. همچنین هرچه تلاش کنید باز نمی‌توانید قطب توسعه پژوهش و توسعه تکنولوژی و ثروت بشوید. نهایت این است که عضو باشید و عقب‌ماندگی‌هایتان را با حداکثر سرعت جبران کنید. این توصیه قانون اساسی‌های جهانی به قانون‌های اساسی کشورها است. پس تذکری که به ملت‌ها می‌دهند این است که: ۱- راه میان‌بر را طی کنید. ۲- در طی

^۱. دولت‌های سازمان ملل، جهانی‌سازی و WTO.

این راه تقسیم کار را بپذیرید. ۳- در تقسیم کار، استراتژی‌های عضو بودن را برای ملت خود امضاء کن تا فرهنگ کشورت همسان شود تا بتوانید در یک سطحی از فرهنگ جهانی جای خود را پیدا کنید. پس قانون‌های اساسی دیگری بر قوانین اساسی ملت‌ها حکومت می‌کنند. جناب آقای هاشمی و قالیباف هم طبق همین قانون‌های اساسی برنامه خود را تعیین کرده بودند و اسناد موجود است فقط آقای هاشمی در بحث فرهنگ می‌گفت ما باید اخلاق فردی دینی را به هنر و فرهنگ تبدیل کنیم. آقای لاریجانی هم همین برنامه را داشت ولی آن را مشروط به رهبری و فقه کرده بود. یعنی برنامه خود را مشروط به فقه پاسخگو به مسائل مستحدثه کرده بوده ولی در کلیات، همان استراتژی را در بحث توسعه دیکته می‌کرد. این یک دیدگاه است.

۲- یک دیدگاه هم دیدگاهی است براساس قانون اساسی‌ای که در جمهوری اسلامی نوشته شده است. من امروز می‌خواستم مقدمه آن را برای شما بخوانم. در این مقدمه روح دین که خبرگان ما از آن الهام گرفته بودند به خوبی مشاهده می‌شود و این قانون اساسی در بخش‌های مختلف برای پیاده کردن تئوری که ما ارائه کردیم، بسیار راه‌گشاست. پس نه تنها تغییر این قانون اساسی لازم نیست بلکه باید با تکیه به همین قانون اساسی، ساختارهای آن را در جهت جریان عدالت تبیین کنیم، زیرا این قانون اساسی نمی‌خواهد به‌عنوان یک قانون اساسی حول آن قوانین اساسی جهانی تعریف شود. ما باید جلوی این مطلب را در تحقق که در قوانین جهانی منحل شود را بگیریم. بنابراین همه بحث ما این بود که این قانون اساسی تکیه‌گاه‌های بسیار محکم و خوبی دارد و تنها باید ساختارهای آن را تبیین نماییم. فقط سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه آیا برای مقابله با آن قوانین اساسی جهانی، شما هم به نوشتن قانون اساسی دیگر (فرهنگی و اقتصادی) احتیاج ندارید؟

به نظر ما این قانون اساسی را به‌عنوان قانون اساسی سیاسی باید پایه‌ای برای تدوین قانون‌های اساسی فرهنگی و اقتصادی بر مبنای اسلام و عدالت بپذیریم.

والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

تطبیق مدل در سطح سوم «قانون اساسی»

حکومت سه قانون اساسی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بر نظام جهانی
و ضرورت تأسیس سه قانون اساسی اسلامی در برابر آن



۱۳۸۴/۴/۱۴

جلسه چهارم

سرپرست پژوهش تطبیقی:
حجت‌الاسلام والمسلمین صدوق

گروه پژوهش‌های تطبیقی

بررسی مدل در سطح سوم (قانون اساسی)

استاد: حجة الاسلام والمسلمین صدوق	تاریخ بحث: ۱۳۸۴/۴/۱۴
فهرست: حجة الاسلام موسوی موشح	شماره جلسه: چهارم
ویراست: حجة الاسلام روح الله صدوق	تاریخ انتشار: ۱۳۸۴/۱۰/۱۳
پیاده نوار: برادران حیدری و نیافرذ	گروه علمی: گروه پژوهش‌های تطبیقی
واژه‌نگار: شرکت نشر پرسا	

حسینیه اندیشه

فهرست

- ۵ مرور بحث گذشته.....
- الف. ترسیم مدل ۹ خانه‌ای تجزیه قانون اساسی؛ «تعریف، تکلیف، حقوق»، «اساسی، اصولی، مصداقی» و «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی»..... ۵
- ب: بیان سه محور تفاوت مدیریت دینی با مدیریت الحادی؛ مدیریت ارگانیزه، انسجام‌گرایی و محوریت سیاست..... ۶
۱. بررسی مصداقی تفاوت‌های قانون اساسی کشور ما با قانون‌های اساسی سه‌گانه غرب..... ۷
- ۱/۱. تعریف حکومت اسلامی و آرمانهای انقلاب به هماهنگی با حقایق عالم..... ۷
- ۱/۲. وسیله بودن اقتصاد برای نظام..... ۷
- ۱/۳. بیان وظیفه جهاد در راه خدا برای ارتش و سپاه..... ۷
۲. ملاحظه تناسبات قانون اساسی تدوین‌شده توسط خبرگان با فرهنگ عمومی و شرایط انقلاب و ضرورت تفصیل آن در مراحل بعدی رشد انقلاب..... ۸
۳. پرسش و پاسخ..... ۸
- ۳/۱. عدم تغییر جهت‌گیری انقلاب به سوی کفر از ابتدا تا زمان حاضر..... ۸
- ۳/۲. تغییر جهت‌گیری در ادبیات نظام، نمره انتخاب برادر احمدی‌نژاد و عدم تغییر جهت‌گیری سیاسی نظام..... ۹
- ۳/۳. حمایت مردم از نظام اسلامی با وجود تمام مشکلات موجود ناشی از کارشناسی‌های غلط..... ۹
- ۳/۳/۱. بازگشت پایگاه حول و قوه اجتماعی و مشروعیت نظام به خدواند..... ۱۰
- ۳/۳/۲. تعریف حجیت نظام به تولی و ولایت و رفع آن از رابطه مرجع و مقلد..... ۱۰
- ۳/۳/۳. ضرورت تدوین قانون‌های اساسی سه‌گانه و چالش حوزه و دانشگاه با تدوین آنها..... ۱۱
- ۳/۴. حکم حوزه به احتیاط نشانه انفعال در برابر اضطرار ناشی از حضور غرب..... ۱۱
- ۳/۵. حاکم نشدن نظام اسلامی بر جهان پیش از ظهور و حضور فرهنگ مذهب در قطعه‌ای از عالم..... ۱۲
- ۳/۶. ترسیم تمثیلی فضای حکومت جهانی بعد از ظهور بر اساس نظام ولایت..... ۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

- مرور بحث گذشته

الف. ترسیم مدل ۹ خانه‌ای تجزیه قانون اساسی؛ «تعریف، تکلیف، حقوق»، «اساسی، اصولی، مصداقی» و «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی»

اگر دوستان زحمت بکشند، می‌توانیم قانون اساسی را تجزیه کنیم، فیش به فیش تجزیه شود و عنوان زده‌شود و در نهایت به سه قسمت شود چون بعضی از عبارات «تعریف» بعضی «تکلیف» و بعضی «بیان حقوق» است. مثل اینکه بگویید ملت و افراد دارای فلان حقوق هستند. یا مثلاً اگر گفته شده قانون اساسی مبین فلان نهاد هست این «تعریف» است. اگر هم گفته شده دولت باید فلان کار را انجام دهد این «تکلیف» است. این تقسیم که انجام شد هر کدام از این سه قسمت به اساسی، اصولی و مصداقی طبقه‌بندی می‌شود. «مصداقی» یعنی تعیین یک موضوع خارجی و «اساسی» و «اصولی» یعنی کلی و انتزاعی نسبت به مصداق. یعنی تفکیک بین اصولی و اساسی با مصداقی مثل رابطه کلی و فرد است. اساسی و اصولی هم هر دو کلی‌اند اما اساسی تغییرناپذیر و اصولی تغییرپذیر است. پس بعضی از تعاریف، تکالیف و حقوق اساسی است و تغییرناپذیر و عده‌ای از تعاریف، تکالیف و حقوق اصولی هستند یعنی تغییرپذیرند. مصداقی‌ها هم همین‌طور، بعد اینها را تقسیم می‌کنید به سیاسی، فرهنگی و اقتصادی. در آن مواضعی که تعاریف و تکالیف مربوط به حوزه فرهنگ یا سیاست یا اقتصاد باشد. این کار در این چارچوب، مدل تطبیقی تسلط بر قانون اساسی است.

برادر حیدری: مدل فهم هر متنی است یا فقط قانون اساسی؟

ج: خیر فقط برای قانون اساسی است. هر متنی باید متناسب با خودش مدل داشته باشد. این متن چون قانون اساسی است. باطن و روح آن تکلیف و تعریف و حقوق است. اما مثلاً درباره صنعت می‌گوید: روح صنعت، تشعشع، تموج و تشکل است. یعنی باید صرف کنید و به موضوع تناظر فلسفی بدهید. اگر کسی روی تجزیه قانون اساسی به این روش کار کرد من وقت می‌گذارم و مباحثه می‌کنم. (گزارش اعضای بحث از جلسات قبلی).

ب: بیان سه محور تفاوت مدیریت دینی با مدیریت الحادی؛ مدیریت ارگانیزه، انسجام‌گرایی و محوریت سیاست
دیروز سه محور مدیریت دینی را با مدیریت الحادی مقایسه کردیم. گفتیم که مدیریت الهی مدیریتی است ارگانیزه و
مدیریت الحادی، مدیریتی مکانیزه است. یعنی نرم‌افزارها از سخت‌افزارها در دستگاه الحادی تبعیت می‌کنند یعنی سیاست
از اقتصاد تبعیت می‌کند و انسان تابع ماده می‌شود و تعریف از انسان مانند تعریف از ماده و صنعت می‌شود و مدیریت و
نرم‌افزاری هم که روی اراده‌ها کار می‌کند مدیریتی مکانیکی و ماشینی است. اما شما مدیریت ارگانیزه و طبیعی و تکوینی
را تعریف می‌کنید که برخاسته از تکوین و هستی انسان باشد.

شاخصه دوم مدیریت الهی این بود که در مقابل تمرکزگرایی، انسجام‌گرایی است. یعنی وقتی تمرکز را از بین بردید
می‌خواهید انسجام را جایگزین آن کنید و نه هرج و مرج را. باید انسجام بیشتر و هماهنگی بیشتر و همبستگی بیشتر
جایگزین تمرکز شود که در این‌باره بحث طبقه‌بندی موضوعی و حکومت روش و منطق و علم را مطرح کردیم.
می‌خواهیم بگوییم مدیریت علمی غربی، در قانون اساسی‌ها و حکومت دولتهایشان ثبت شده و نوشته شده نیست. محور
سوم هم این است که در آنجا سیاست و فرهنگ خدمه اقتصاد است، در حالی که ما می‌گوییم اقتصاد و فرهنگ باید خدمه
سیاست باشند. وقتی صحبت از دنیا و آخرت می‌کنید در سیستم علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، حوزه‌های سیاست،
فرهنگ و اقتصاد این‌گونه مشخص می‌شود که کدام را حول کدام یک هماهنگ کنیم.

ج: ضرورت تدوین سه قانون اساسی متناظر با قانون اساسی‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی غرب
بحث دیگری که مطرح کردیم این بود که نگاه به قانون اساسی‌ها، نگاه جامعی نیست. بلکه در غرب سه قانون
اساسی داریم و شما هم اگر می‌خواهید آرایشی متناظر با آنها داشته باشید و تمدنی مقابل آنها و آرمانی مقابل دنیاخواهی
آنها داشته باشید شما هم باید سه لایه از قانون اساسی را مطرح کنید. مقابل تجارت جهانی آنها، باید اقتصاد اسلامی را
تعریف کنید و قانون اساسی آن را بنویسید. مقابل برخورد تمدن‌ها یا گفتگوی تمدن و جهانی‌شدن و جهانی‌سازی، باید
قانون اساسی فرهنگی‌تان را بنویسید و در مقابل چارت تشکیلاتی سازمان ملل و قانون اساسی بین‌المللی و جهانی آنها،
باید یک قانون اساسی جهانی و بین‌المللی بنویسید. اینها همه برای «دفاع» و از بین نرفتن است و برای آن که در
جاذبه‌هایی که آنها در مدیریت حادثه‌سازی در هر سه بخش تعریف کردند، منحل نشوید و بتوانید با حادثه‌سازی در مقابل
آنها تا قبل از ظهور زنده بمانید. نه اینکه غلبه جهانی پیدا کنید یا حکومت جهانی به پا کنید. اینکه دم از قانون اساسی
جهانی می‌زنید به خاطر این است که مدیریت دنیا، جهانی است و روابط بین‌الملل شدید است و ملت‌ها باید خودشان را
در آن دو جاذبه تعریف کنند. ثانیاً مدعی شدید بر مبنای دیگری هستید و می‌خواهید براساس ایدئولوژی و مکتب
خودتان راه نوینی جلوی پای مردم بگذارید و گرنه اگر نخواهید این بند دوم را انجام دهید همان راهکارهایی را که برای
هماهنگ‌شدن با قانون اساسی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی جهانی در دنیا مطرح شده انجام دهید. این همان سیکلی
است که نوشته‌ایم و در تابلو هم نصب شده است.

۱. بررسی مصداقی تفاوت‌های قانون اساسی کشور ما با قانون‌های اساسی سه‌گانه غرب

قانون اساسی‌ای که خبرگان شما نوشته‌اند یک حرف دیگر می‌زند و راه دیگری جلوی پای بشر می‌گذارد. البته تا قبل از اینکه کار تطبیقی انجام شود و منظم شود و در جدول ضریب پیدا کند من چند بند قانون اساسی را می‌خوانم.

۱/۱. تعریف حکومت اسلامی و آرمانهای انقلاب به هماهنگی با حقایق عالم

یکی مقدمه قانون اساسی است که تعریف قانون اساسی و نهضت و حکومت اسلامی و پیروزی مردم و بهای آن و شیوه‌های حکومت در اسلام را مطرح کرده است. که متناسب با ارتکازات آن روز درگیر با مارکیست‌ها و افکار غربی بوده است. در صفحه آمده است: «حکومت از دیدگاه اسلام برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست». منظور نفی دیکتاتوری و تئوری‌های شرقی و غربی آن است «بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم‌کیش و هم‌فکر است که به خود سازمان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید.» یعنی هماهنگی حکومت با دستگاه حقائق عالم وظیفه اصلی و شیوه حکومت است. لذا در حد کلیات و نه در حد ادبیات تخصصی، روح حکومت‌داری دینی را در این عبارات می‌بینید. در جای دیگر آمده: «قانون اساسی با توجه به محتوای انقلاب اسلامی ایران که حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین بود زمینه تداوم این انقلاب را در داخل و خارج کشور فراهم می‌کند و به ویژه در گسترش رابطه بین‌المللی با دیگر جنبش‌های اسلامی و مردمی می‌کوشد تا راه تشکیل امت واحد جهانی را هموار کند». یعنی فلسفه حکومت جمهوری اسلامی ایجاد مقدمه برای ظهور است.

«و استمرار مبارزه در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان قوام یابد». بنابراین درگیری با اخلاق استکبار متغیر اصلی تمام حکومت‌های شماسست. اینها تعاریف اساسی سیاسی است که لایتغیر است و در مقدمه آمده است.

۱/۲. وسیله بودن اقتصاد برای نظام

یا در رابطه با اقتصاد آمده «اقتصاد وسیله است نه هدف، در تحکیم بنیادهای اقتصادی، اصل، رفع نیازهای انسان در جریان رشد و تکامل اوست نه همچون دیگر نظام‌های اقتصادی، تمرکز و تکاثر و سودجویی. زیرا در مکاتب مادی اقتصاد خود هدف است و بدین جهت در مراحل رشد، اقتصاد عامل تخریب و فساد و تباهی می‌شود.

ولی در اسلام، اقتصاد وسیله است و از وسیله انتظاری جز کارایی بهتر در راه وصول به هدف نمی‌توان داشت». این ضد بحث توسعه‌ای است که امروز مطرح است که می‌گویند باید از توسعه اقتصادی شروع کنیم. این را شما باید بتوانید خوب ترجمه کنید و ما اینها را در مقدمات بحث‌ها انجام داده‌ایم.

۱/۳. بیان وظیفه جهاد در راه خدا برای ارتش و سپاه

درباره زن آمده: «زن در چنین برداشتی از واحد خانواده از حالت شیئی بودن و یا ابزار کار بودن در خدمت اشاعه مصرف‌زدگی و استثمار خارج شده و ضمن بازیافتن وظیفه خطیر و پر ارج مادری در پرورش انسان‌های مکتبی، پیشاهنگ و خود هم‌رزم مردان در میدان‌های فعالیت حیات می‌باشد».

۲. ملاحظه تناسبات قانون اساسی تدوین شده توسط خبرگان با فرهنگ عمومی و شرایط انقلاب و ضرورت

تفصیل آن در مراحل بعدی رشد انقلاب

درباره ارتش و سپاه آمده: «... بار رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده دار است». اینها تعاریفی است که برخاسته از روح قرآن و فرهنگ خبرگان آن روز است. بحث‌هایی درباره قوه مجریه و وسائل ارتباط جمعی در مقدمه است و به نظر من مقدمه خوبی است و سرفصل‌های خوبی در سیاست خارجی و داخلی در تعریف از حکومت و عدالت و اقتصاد دارد. در تک‌تک اصول هم سعی شده این مباحث اشراپ شود و اشراپ شده است. بنابراین، قانون اساسی ما برای تنظیم سه لایه قانون اساسی بخش سیاسی فرهنگی اقتصادی کفایت می‌کند. گرچه بعدها ممکن است بیاییم با تولید علم جدید، عبارات از فرهنگ عمومی خارج شود و فرهنگ تخصصی و آکادمیک آن در کنارش آورده شود. چون این قانون در فرهنگ عمومی نوشته شود. این تغییرات بعدی به معنای تغییر جهت‌گیری نیست. بلکه جهت‌گیری درست است و در کلیات و در فرهنگ عمومی این قانون اساسی کفایت می‌کند. اما ترجمه آن به سطح فرهنگ آکادمیک و تخصصی به علاوه حوزه فرهنگ سیاست اقتصاد» و در حوزه «جهانی بین‌المللی ملی» کاری است که بعداً انجام می‌شود و این تصرف، تصرف در روح قانون اساسی نیست. بلکه تبیین تفصیل و تعیین ساختارها و حل اجمالات است. البته در آن روز هم این کار وظیفه خبرگان نبوده است. بخاطر این که حکومت و انقلاب در مرحله نطفه بوده و هیچ وقت شما دنبال چشم و گوش و بچه در یک نطفه می‌گردید؟

باید در او روح دمیده شود تا دنبال چشم و گوشش باشید. بعد که به دنیا آمد نمی‌توانید بگویید چرا مدرسه نمی‌رود؟ همان‌طور که از بچه مدرسه‌ای انتظار زاد و ولد و تشکیل خانواده غلط است. همان‌طور که از یک تازه داماد انتظار خانه و... غلط است. هر سوالی تناسبات خود را دارد. بنابراین اگر برای قانون اساسی مرحله نطفه بلوغ و تکامل را در نظر بگیرید، موجود زنده‌ایست که در یک جهت خاص می‌رود و جهتی الهی و اسلامی بر آن حاکم است. و تنها قسمتی که زیر بار تغییر در قانون اساسی نرفته ادبیات انقلاب و امام و رهبری است. الا اینکه کارشناس‌ها چه درست و چه غلط گزارش داده باشند که ما در اضطرار علمی هستیم که انسان هم به خاطر اضطرار حکم می‌کند. مانند قطع‌نامه که پذیرفتیم که سرمایه‌گذاری خارجی که داریم، می‌پذیریم.

این مسائل و مسائلی مانند دو قطبی بودن سیاست و فرهنگ و اقتصاد - که حضرت استاد در بحث ناهنجاری‌ها به آن پرداختند - اگر حل نشود باعث از بین رفتن همبستگی خواهد شد.

۳. پرسش و پاسخ

۳/۱. عدم تغییر جهت‌گیری انقلاب به سوی کفر از ابتدا تا زمان حاضر

برادر حسنی: اینکه اقتصاد به جای وسیله، هدف شد هم اضطرار علمی بود؟

ج: در هر صورت (نتائجش) الان واقع نشده است... ببینید ما برای تحلیل دولت‌های سابق به دپارتمان احتیاج داریم و ما نمی‌پذیریم که جهت‌گیری دولت‌های سابق به سمت کفر رفت. چون چنین چیزی هنوز واقع نشده است. دولت‌ها در

اضطرار علمی بودند و به تناسب این اضطرار تمدن موجود را مشروط کردند (همان سه جدولی که طراحی شده) و به همان اندازه هم مکلف بودند.

۳/۲. تغییر جهت گیری در ادبیات نظام، ثمره انتخاب برادر احمدی نژاد و عدم تغییر جهت گیری سیاسی نظام

حجة الاسلام روح الله صدوق: پس اینکه می گوئیم آقای احمدی نژاد جهت گیری ها را عوض کرده اند درست نیست. ج: تغییر جهت گیری در ادبیات حرف درستی است اما در اختیارات نظام که شدیدترین اختیارات ایجاد شد. یعنی در ۵۰۰ سال عمر فلسفه دموکراسی و مردم سالاری استثنائی به وجود آمده که در این استثناء کشور دارای بالاترین ضریب امنیت ملی شد. بنابراین اینکه داشتند کشور را به سمت آن ادبیات و فرهنگ می بردند، یعنی می خواهید حوزه فرهنگ را عوض کنید یا حوزه اقتصاد را. یعنی قانون اساسی سیاسی کشور عوض شد؟

اینکه پیشنهاد ارتباط با آمریکا مطرح شد درست است ولی آیا واقع شد؟ درست است که زمینه اش داشت فراهم می شد ولی رهبری و ملت نگذاشتند و ان شاء الله رئیس جمهور آینده هم نمی گذارد. من این مباحث را در جزوه ها آورده ام. دوستان اینها را بخوانند در آنجا نقاط قوت و آسیب را آورده ایم و گفته ایم از کجا آمده است. مثلاً از ضرب سیاست فرهنگ و اقتصاد. سیاست سیاست، سیاست فرهنگ و سیاست اقتصاد به دست می آید. فرهنگ سیاست ضربه خورده است و نه سیاست فرهنگ و فرهنگ ضربه خورده است.

برادر انجم شعاع: حتی بحث رفراندوم را هم مطرح کردند.

ج: نظام که به آنجا نرسید. امروز نظام با اقتدار کامل روبه روی امریکا و اتحادیه اروپا درباره انرژی هسته ای ایستاده است و آنها هم در این مسئله مانده اند.

برادر عابدی: واقعاً با اقتدار بوده است؟

ج: از مردم پرسید.

۳/۳. حمایت مردم از نظام اسلامی با وجود تمام مشکلات موجود ناشی از کارشناسی های غلط

س: مردم می گوید قضیه را طول می دهند.

ج: شما این را می گوئید. مردم چیز دیگری می گویند. حلم مردم بیشتر از شماست. شما فکر می کنید عملکرد انقلابی یعنی بروید و در گوش امریکا بزنید و هر چیزی ضرب و شتم می خواهد. اخلاق مردم این است ۳ دوره ۸ ساله را با رهبری تحمل کرده اند. یک دوره کارشناسی شرقی (آقای میرحسین موسوی) یک دوره کارشناسی غربی با محوریت توسعه اقتصادی و یک دوره کارشناسی غربی با محوریت توسعه سیاسی را تحمل کرده اند. امروز ۳۰ میلیون از این مردم با تمام فشارهایی که رویشان بوده رأی داده اند. یعنی اگر رأی مردم ضرب در شرایط شود بالای ۹۰ درصد می شود. اگر فقط کمی محض نبینید و کم را ضرب در کیفیت و کیف را ضرب در توسعه کنید عدد دیگری به دست می آید.

یعنی ضریب امنیت ملی الان خیلی بالاست و نقطه تحلیلیش هم دقیقاً رأی آوردن کسی است که خارج از چارچوب های فلسفه دموکراسی در غرب و تداخل است. این اخلاق مردم است. رأی مردم است و نه رأی خبرگان و

مجمع تشخیص و گروه. این را برای ما تحلیل کنید. یعنی مردم خلاف رأی احزاب رأی می‌دهند. یا اینکه همه دارند فشار می‌آوردند که موضوع هسته‌ای طول کشیده است ولی مردم چنین درکی دارند.

مردم مسائل را به خوبی اصلی فرعی تبعی می‌کنند البته با رهبری‌شان. درست است که عوامند و نمی‌خواهیم آنها را جای خدا بگذاریم، همان کاری که آقای خاتمی دیروز در صدا و سیما کردند.

۳/۳/۱. بازگشت پایگاه حول و قوه اجتماعی و مشروعیت نظام به خدواند

ما پایگاه جریان حول و قوه در ولایت اجتماعی را به مردم بر نمی‌گردانیم. مقبولیت به مردم برمی‌گردد نه معقولیت و مشروعیت آن. قدرت از آن مردم است اما موقع جنگیدن و مشروط به امداد خدا. خدا می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ رَمَى»؛ یعنی در آن جا ایمان شما کار کرده و ما «ایمان شما را به رسمیت شناختیم و آن را امضاء و امداد می‌کنیم.

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که فقط در امر تکوینی نیست. در خود صحنه جنگ و موقع زدن تیر، ما هستیم. این به معنای جبر هم نیست. یعنی صالح بودن فعل به خلافت برمی‌گردد و آن کسی که خلیفه‌الله شده است. قبل گفتیم که اصل جهت‌گیری که الحادی باشد یا الهی در اختیار ماست اما سطوح ظرفیت شما و کیفیت هم در مقدمه‌اش و هم در اصل پنجم (براساس ولایت امر و امامت مستمر قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایط را که از طرف مردم به آن رهبر شناخته می‌شود، آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی باشد). قانون اساسی را زمینه تحقق رهبری می‌داند. یعنی رئیس‌جمهور که مجری قانون اساسی است، ابزار و زمینه تحقق امامت است. این همان چیزی است که رهبری در بیاناتشان همین مسئولیت را برای خودشان ذکر می‌کنند و می‌فرمایند ما حافظ جهت‌گیری هستیم که به انحراف نرسد.

۳/۳/۲. تعریف حجیت نظام به تولی و ولایت و رفع آن از رابطه مرجع و مقلد

در نتیجه شما ضریب مشروعیت نظام را ۴ داده‌اید و معقولیت آن را ۲ و مقبولیت آن را ضریب ۱ داده‌اید. در این فرض معقولیت و مقبولیت ظلّ مشروعیت عمل می‌کند و مشروعیت هم به حول و قوه الهی و ربوبیت حضرت حق تعالی و به این رابطه به ولی اجتماعی بر خواهد گشت. یعنی ضامن حجیت در قبل از پیروزی انقلاب، رابطه مرجع و مقلدی بوده ولی الان به تولی و ولایت تبدیل شده است. این جهت ارتقاء پیدا کرده و وارد حکومت شده است و نظری هم نیست. (که یک سؤالی داشته باشیم و در مورد حکم آن استفتاء کنیم) ولی، فتوی‌دهنده نیست، ولی فرمانده است و مجرای جریان (اراده خدای متعال است. ولایت امر، وارث انبیاء است. این روایت را هم در قانون اساسی آورده‌اند:

مجارالاور بیدالعلماء مابعدالامناء علی حلاله و حرامه. در اصل پنجم نیز چنین آمده است: در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت است...).

این «ولایت امر و امامت است» در ادبیات علوم سیاسی امروز بی‌معنا است. این واژه فقط در فرهنگ مذهب معنی‌دار است. در اصل ۱۱۰ نیز نسبت بین امامت و قوه مجریه و قضائیه و مقننه و جنگ و صلح و... بیان کرده است.

بنابراین کلیت و روح این قانون اساسی باید با یک متولوژی درست و یک روش منطقی (که این متد در فرهنگستان موجود است) استخراج شود. البته نهادی را برای درست خواندن و تفسیر کردن آن مشخص کرده ولی روش خاصی را

بیان نکرده است. نهاد مفسر قانون اساسی را شورای نگهبان ذکر کرده تا به واسطه فقهای جامع‌الشرایط تفسیر آن صورت گیرد.

۳/۳/۳. ضرورت تدوین قانون‌های اساسی سه‌گانه و چالش حوزه و دانشگاه با تدوین آنها

در هر صورت نکته دوم این است که ما در مقابل سه قانون اساسی هستیم و باید در مقابل آن سه قانون اساسی تنظیم کنیم. این قانون اساسی که داریم برخاسته از فرهنگ مذهب بوده و باید با یک مدل تطبیقی، سرفصل‌های فرهنگ عمومی آن را در سه حوزه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی استخراج کنیم و در مقابل قانون اساسی‌های دنیا ارائه کنیم.

البته در همین قانون اساسی مسائل مختلف اعم از سیاست خارجی، صدور انقلاب، برخورد با اخلاق رذیله، نفی استبداد، نفی استعمار و... بیان شده است، ولی باید ببینیم که چه چیزی باعث پیدایش شرایط فعلی است که خواص ما (نه عوام و نه رهبری) اعم از ادبیات حوزه و دانشگاه، به چالش‌هایی در زندگی مردم روابط خارجی، منافع ملی شیعه در عراق و افغانستان و... برخورد کرده‌اند و حالت انفعال پیدا کرده‌اند.

به نظر ما علت این مسائل فرهنگ حوزه و دانشگاه است. یعنی تحلیل نادرست از قانون اساسی براساس ادبیات حوزه که محور آن «الاصل العدم الولاية» و یا برخورد با فقه پاسخگو به مسائل مستحدثه است موجب ناتوانی در تحلیل دولت از ولایت فقیه شده است و مسائل تخصصی را هم خارج از موضوعات قبلاً به خود می‌داند. به تعبیر دیگر پرچم اسلام بلند شده ولی حوزه خود را متکفل حکم حکومتی آن نمی‌داند.

ادبیات دانشگاه نیز تنفس در چارچوب همان سه قانون اساسی جهان را تنها راه ممکن برای حرکت این جامعه می‌داند. دانشگاه حاضر نیست فرض دیگری را برای تئوری‌های الهی قائل شود.

۳/۴. حکم حوزه به احتیاط نشانه انفعال در برابر اضطراب ناشی از حضور غرب

حجة الاسلام موشح: همین اعضاء هم باعث می‌شود که حوزه در احکام فردی به اضطراب کشیده شود و حوزه از آن مواضع هم عقب‌نشینی کند.

ج: در احکام فردی هیچ‌کس به اضطراب نمی‌رسد کسانی سراغ داریم که سود بانکی را با آنکه به حسابش ریخته‌اند، نمی‌گیرند. چون مقلد کسی است که آن را ربا دانسته و او هم عمل می‌کند و نمی‌گیرد. بنابراین زندگی فردی ضربه نمی‌خورد. می‌توان در امریکا هم مسجد ساخت و نماز را در مسجد خواند در این‌باره مشکلی ندارید.

برادر موسوی: در مسائل بانک و بیمه و... به انفعال افتاده‌اند.

ج: آن کسانی که محور فقه و اصول هستند که در این مسائل به انفعال نیفتاده‌اند. بله آقای صانعی ممکن است حکمی کند که ما به آن کاری نداریم. قوام حوزه به سنتی‌های آن است و آنها در زندگی فردیشان کاملاً محتاط هستند. اما الان نزاع ما بر سر حکومت است.

برادر عابدینی: این احتیاط خیلی تکلف دارد.

ج: برای شما تکلف است ولی او از این احتیاط لذت می‌برد. البته کسانی هم که غربی هستند، از نوع زندگی خود لذت می‌برند. مد لباس و مد کفش و ماشین و... لذت می‌برند. هر کسی از هر چیزی که به آن اعتقاد دارد، لذت می‌برد. دلیل آن هم این است که اگر یک چیز حقی را به او بگوئید، باز رو بر نمی‌گرداند و همان کار خودش را ادامه می‌دهد.

۳/۵. حاکم نشدن نظام اسلامی بر جهان پیش از ظهور و حضور فرهنگ مذهب در قطعه‌ای از عالم

برادر موسوی: اینکه می‌فرمائید، همیشه باید در حال دفاع باشیم، نتیجه این می‌شود که ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم در جهان قطب بشویم.

ج: بله! هیچ‌وقت قطب نخواهید شد.

س: ما الان به‌عنوان یک قطب در جهان مطرح هستیم، انتخابات ما در جهان تعیین‌کننده است؟

ج: چنین چیزی به معنای اینکه بلوکی در مقابل بلوک غرب حول ایران تشکیل شده باشد، نیست. الان چند تا کشور از شما تبعیت می‌کنند؟

س: چشم خیلی از ملت‌ها به ما است.

ج: بله! شما محور حجیت در عالم هستید! این حرف درستی است. یعنی الان چشم همه دنیا به شما است و شما هم حرف دینی می‌زنید و دنیا را به چالش می‌کشید. اما اینکه نصف دنیا به طرف شما آمده باشند و از شما تبعیت کنند، چنین چیزی نیست.

س: این کار مقدمه قطب شدن نیست؟

ج: بله! مقدمه است برای ظهور حضرت (عج) ان‌شاءالله.

حجة الاسلام موشح: شما ابتدای بحث فرمودید که حداکثر فعالیت‌های ما فقط حفظ انقلاب را نتیجه می‌دهد و چیزی و رای این مطلب که بتوانیم نیمی از جهان را بگیریم

ج: در منطقه کوچکی از جهان که همین سوریه و لبنان و عراق باشد از ما حرف‌شنوی خواهند داشت.

س: اگر منطق ما قوی و برتر است پس باید در ۵۰-۶۰ سال آینده بتوانیم آمریکا را از درون به هم بریزیم.

ج: نه نمی‌توانید. منطق شما برتر است ولی ظرفیتش برای غلبه جهانی نیست. بلکه ظرفیتش برای زنده ماندن و مقدمه‌بودن و بسترسازی برای ظهور و شرح‌صدر حکومتی پیدا کردن شیعه برای خدمت‌گزاری به حضرت است. یعنی می‌توانید ضربه‌پذیری از درون را در قسمتی از منطقه حل کنید و بنیان مرصوص می‌شوید تا حضرت تشریف بیاورند. اگر فلسفه تاریخ داشته باشید ظرفیت منطق خود را می‌فهمید.

س: پس ما با غرب اصلاً تفاهم و بحث نداریم و نمی‌خواهیم در آنجا تبلیغ کنیم. پس بحثی که درباره اینترنت کردیم باید کنار بگذاریم.

ج: خیر، جنگ رایانه‌ای داریم. اصلاً نحوه زندگی امروز حتی در بخش سیاسی این‌طور نیست که بگوئید خودم هستم و از بقیه جهان ببرید. بلکه امور سیاسی فرهنگی و اقتصادی شناور است. اما جاذبه آن طرف به طوری سنگین است که می‌خواهد شما را ببلعد و شما هم نمی‌گذارید. تا همین حد. اصلاً به فکر حکومت جهانی و حتی گسترش حکومت منطقه‌ای هم نیستیم و واقع نمی‌شود. اینکه حجت برای جهان می‌شوید درست است.

درست است که صدای شما به همه عالم می‌رسد. اما این‌طور نیست که مأمور شوید تا برای حکومت جهانی نقشه بکشید. چنین ماموریتی هیچ وقت برای شما پیدا نخواهد شد. اصلاً ظرفیت روحی و اقتصادی حکومت و ظرفیت منطق حکومت شما به آنجاها نمی‌کشد.

شما مجبورید با عقلانیت فرهنگستان زندگی کنید اما آیا حقیقت دین همان ادبیات فرهنگستان است؟ این ادبیات برای جلوگیری از حمله است. مثلاً عراق ۱۰۰۰ کیلومتر مربع به نحو غیرمنظم از ایران را تصرف کرده است. شما مجبورید نقشه بکشید و آرایش بدهید و مقابله کنید اما آیا این کار جنگ اسلامی است؟

جنگ اسلامی با تانک و هواپیما و سلاح شیمیایی است؟ جنگ اسلامی با شمشیر و مردانه است. اما این جنگ جنگ نامرده است. اما در جنگ نامردی شما مجبورید با این ابزار بجنگید. فرض کنید آنها در سرنوشت همه وجوه بشر دخالت کرده‌اند. اما آیا شما در دستگاه الهی این‌گونه دخالت دین را اجازه می‌دهید؟ خیر. بلکه در خیلی از کارها مردم را آزاد می‌گذارید تا خودشان انجام دهند.

شما را در همه وجوه زندگی بمباران کرده‌اند حتی در دکه پیراهن، دولت به نحو مستقیم و غیرمستقیم دخالت می‌کند و اصلاً در دولت‌های بخش خصوصی در همه جا حضور مستقیم را می‌پذیرند. آیا ما می‌خواهیم این کار را بکنیم یا فلسفه حضور ما آزادی است؟ بنابراین مبارزه ما به وسیله این حکومت و این صنعت و ادبیات فرهنگستان است بعد که آنها را شکانید یا از نفوذشان جلوگیری کردید در زندگی خودتان را محقق کردید برای از پا درآوردن جهانی آنها حضرت تشریف می‌آورند.

۳/۶. ترسیم تمثیلی فضای حکومت جهانی بعد از ظهور بر اساس نظام ولایت

موقع آمدن ایشان، عطش به کلمات وحی برای شما پیدا شده است و پوچ بودن علوم و تکنولوژی و روابط سیاسی آنها مشخص شده و تشنه‌اید تا حضرت برای شما قانون‌گذاری و ولایت کنند. بعد هم که ایشان تشریف آوردند پشت تلویزیون صحبت می‌کنند؟ با هواپیما می‌جنگند؟ اینکه با شاخک‌های امروزی آینده را ببینید خیلی غلط است. حضرت که تشریف می‌آورند یعنی مقدمه زندگی همراه با خود قرآن و خود نماز مشروع می‌شود. یعنی اثر نمازهای شما نور جلوی شما می‌اندازد و حکمت بر قلبتان جاری می‌کند و پرورش پیدا می‌کند.

س: یعنی طی الارض جای هواپیما را می‌گیرد؟

ج: خیر می‌خواهم بگویم که طبق الصلاة معراج المومن به وسیله نماز برایتان عروج حاصل می‌شود. عروج یعنی چه؟ یعنی با ملانکه ارتباط پیدا می‌کنید چنین کسی چه قوتی پیدا می‌کند؟ نمازها چه قدرتی به شما می‌دهند؟ قدرت‌هایی بسیار بالاتر از قدرت هسته‌ای و... در هر صورت تمدنی حول قرآن و نماز و روزه شکل می‌گیرد. آنچه که وعده داده شدن در عمل به اینها به ظهور می‌رسد و اثر می‌کند. تمام آثاری که بر این اعمال در روایات مترتب شده محقق می‌شود وقتی اثر کرد دیگر نیازی به جابه‌جایی با هواپیما و پرتاب موشک ندارد.

س: مثلاً دعاهایی که برای شفای دندان‌درد وارد شده اثر می‌کند.

ج: کل مجموعه را بیاورید. این مثلاً برای خود حضرت واقع می‌شود. مثل آنجایی که حضرت با آب دهان پیامبر چشم‌دردشان خوب می‌شود پرچم می‌گیرند و می‌روند و می‌جنگند. آیا همه این‌طور می‌شوند؟ مراتبی از عرفان داریم.

مراتبی از سطوح نماز داریم که طبقه‌بندی شده آثار خودش را می‌گذارد. مثلاً در رابطه با نماز همه که عروج نمی‌کنند. تنهی عن الفحشاء و المنکر برای یک طبقه است.

س: الان هم برای یک طبقه هست.

ج: خیر الان آقایان را وهم گرفته است. از این خبرها نیست.

برادر حسنی: یعنی به خاطر اینکه قدرت مافوق بشری می‌شود قدرت‌های آنها را از بین می‌بریم؟

ج: الان مگر روابط مدیریتی موجود براساس رأی‌گیری نیست. الان شما کاری کرده‌اید که آقای احمدی‌نژاد بدون حزب رأی آورده است. وجداناً هم نمی‌توانید آن را تحلیل کنید. ولی دستگاه دموکراسی را شکستید. چون الان باید افراد در حزب کانالیزه شوند تا بتوانند صاحب قدرت شوند. اما این مشروعیتی که در ادبیات علوم سیاسی آنهاست شکستید. الان هم به خاطر این مسئله گیجند و نمی‌توانند آن را تحلیل کنند.

در درون هم مؤمنین نمی‌توانند امامت مستمر و ولایت را معنی کنند که در این مسئله می‌مانند. تعریف جدید از سازمان براساس تولی و ولایت که معنای حزب‌الله باشد که در قرآن آمده است. نمی‌توانید این را تحلیل کنید. این علم حصولی‌ها برای شما مقدمه مبارزه بر علیه دستگاه غرب می‌شود. فصل جدیدی از تمدن جدید می‌خواهد به وجود بیاید. آقا از مکه قیام خواهند کرد و قیامشان طوری پیشرفت می‌کند که سلاح‌ها و تکنولوژی از خاصیت می‌افتد. روابطی می‌آورند که این‌ها بهت‌زده شوند. در روایات آمده که بعد از قیام ایشان، سپاه سفیانی برای از بین بردن ایشان لشکرگشی می‌کند و وسط راه مدینه و مکه با امر حضرت زمین شکافته می‌شود و همه از بین می‌روند.

دو نفرشان را زنده نگه می‌دارند و با تصرف سرشان را بر می‌گردانند. و می‌گویند بروید پیغام بدهید که عاقبت سپاه چه شد؟ وقتی ۲ آدم سر برگشته را همه ببینند تمام دنیا را وحشت می‌گیرد. مگر از جلوی بسیجی‌های شما در جنگ چطوری فرار می‌کردند. تعریف می‌کردند که صیاد به امام زنگ زده و گفته: اینجا برای اسیر شدن عراقی‌ها صف بسته‌اند این‌ها حوادثی است که در جنگ‌های دنیا معنا ندارد. مگر موقعی که در دانشگاه پا می‌گذارید کیلومتر کیلومتر کتاب در رشته‌های مختلف نمی‌بینید؟ اما یک سید گفت می‌خواهم فرهنگ همه دنیا را بعد از ۵۰۰ سال به هم بریزیم.

امروز به لیست صحبت‌های حاج آقا حسینی نگاه کنید. بیش از ۲۰۰، ۳۰۰ عنوان بحث است و همه اینها از یک نفر است. به آقای غرویان که مباحثان را عرضه کردیم گفت: «من نمی‌خواهم جسارت کنم اما بیرون می‌گویند: اینها دیوانه هستند که می‌خواهند در حوزه و دانشگاه و ریاضیات و فیزیک و مدل کار کنند و در همه چیز حرف دارند». جامعه علمی شما این‌گونه حرف می‌زنند ولی حضرت استاد یک لحظه عقب‌نشینی نکرد. آقای حائری گفته بودند: یا دیوانه هستید یا متصل به حضرت. و چون می‌دانم دیوانه نیستید پس متصل به حضرت هستید. یعنی قدرت، قدرت غیر معصوم نیست. قدرتی است که حضرت اراده کرده‌اند و در بخش فرهنگ هم به وجود خواهد آمد. چه افرادی بیایند چه نیایند، همان‌طور که انقلاب اسلامی خارج از همه تئوری پیروز شد و تا امروز غیر قاعده‌مند و غیر معقول ادامه حیات می‌دهد.

در وجدان اسرائیلی‌ها، هر روز انقلاب باعث تشویش برای آنهاست. اما یکی دو نقطه آن هم استراتژیک است و روز عزای عمومی آنها می‌شود.

والسلام

تطبیق مدل در سطح سوم
«قانون اساسی»



۱۳۸۴/۴/۱۵

جلسه پنجم

سرپرست پژوهش تطبیقی:
حجت‌الاسلام والمسلمین صدوق

گروه پژوهش‌های تطبیقی

بررسی مدل در سطح سوم (قانون اساسی)

استاد: حجة الاسلام والمسلمین صدوق	فهرست: --
ویراست: برادر حیدری	تاریخ بحث: ۱۳۸۴/۴/۱۵
پیاده نوار: برادر حیدری	شماره جلسه: ۵
واژه‌نگار: شرکت نشر پَرسا	تاریخ انتشار: ۱۳۸۴/۶/۲۸
	گروه علمی: گروه پژوهش‌های تطبیقی

فرهنگستان علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

درباره قانون اساسی نکته‌ای را اضافه می‌کنم و آن اینکه: قانون اساسی غیر از تعریف و تکلیف و حقوق دو سه سرفصل دیگر هم دارد که با آن برخورد می‌کنید. اموری که تحت عنوان تعریف در نمی‌آید بلکه تحت عنوان «اهداف» است. تعریف غیر از هدف است و هدف‌گذاری‌هایی در قانون اساسی وجود دارد. «مقدورات» و «موانعی» هم ذکر شده‌است. اهداف مثل سعادت بشر، رشد و اینکه اسلام فلان امور را می‌خواهد و هدف نظام تحقق عدالت است. مسائلی که درباره رشد و توسعه و تکامل است جزء اهداف قرار می‌گیرد که ممکن است تقسیم به اهداف اساسی، اصولی و مصداقی هم بشود. یا اینکه تقسیم به اهداف استراتژیک و کلی و بلندمدتی که اسلام دارد و اهداف مرحله‌ای شود. به نظر می‌آید تقسیم اهداف به تکاملی، عدالتی و اعتمادی (اعتمادسازی) شود. وقتی که می‌گوییم همه شهروندان حق پناه‌آوردن به عدالت اسلامی را دارند این برای اعتمادسازی است. یک سری مسائلی هم درباره مقدورات مانند انفال و بودجه کشور در قانون اساسی مطرح شده.

حجۀ الاسلام موشح: اینها تکالیف است یا حقوق؟

ج: باید وارد شوید. مثلاً یک بخشی درباره بودجه صحبت شده اما اگر درست تجزیه شود بخشی از داخل مقدورات و بخشی داخل حقوق می‌شود یا مثلاً بخشی از آن مربوط به تکلیف شود. یک اصل باید درست عنوان بخورد و تجزیه و تفکیک شود. اگر درست تفکیک نشود گیج می‌شوید و عنوان‌ها را سلیقه‌ای می‌نویسید. بنابراین در قانون اساسی اهداف و مقدورات و موانع هم وجود دارد. موانع، موانع تهدیدی است مثل استبداد و استعمار و اخلاق رذیله که موانع بیرونی

می‌شود و موانع درونی مانند ضد انقلاب و نفاق است. البته موانع طبیعی هم وجود دارد. ما الان در مرحله نطفه هستیم یعنی ظرفیت پائینی که یک نطفه و نقطه اولیه دارد که این خودش مانع است. یعنی تنسک به گذشته خودش یک مانع است. البته یک ظرفیت است. مثلاً در حفظ و ترسیم و بالندگی که مقام رهبری درباره حوزه مطرح کردند مشخص است که باید حرف گذشتگان را حفظ کرد. اما اشتباه گرفتن آن با بالندگی غلط است. یعنی بیاییم حرف گذشتگان را شرح و حاشیه بزنیم. حرف گذشتگان را باید خیلی مختصر و جمع و جور فهرست‌وار مطرح کرد. مثل اینکه همه کتابهایی که درباره اصالت ماهیت است جمع کنیم. این ظرفیت گذشته است. باید اینها را بلد باشیم اما اینکه متن دروس خارج قرار بگیرد اشتباه است. بنابراین ظرفیت پائین ما و تنوع مسائلی که دارد این هم مانع است. بخاطر همین است که فرد باید نگاهش به آینده باشد و نظر به حال کند و تحلیل از گذشته داشته باشد. این «خود را دیدن» است و کاری به دشمن بیرونی و داخلی نداریم.

سه سطح دیگر در قانون اساسی هست که به نظر من نهادها را ذکر کرده‌است. «نهادهای حاکمیتی»، «نهادهای مدنی» و «ملت» نهادها حاکمیتی اعم از قوای مقننه و مجریه و قضائیه و نیروهای مسلح و.... نهادهای مدنی: اصناف و گروه‌های و خانواده.... «ملت» هم بحث بسیج و اطلاعات چند میلیونی و هویت دینی و قومی و ملی و همبستگی ملی است، بنابراین همه قانون اساسی، تکلیف و تعریف و حقوق نیست.

اما اگر بخواهید قوی‌تر وارد شوید باید همه اینها را کنار بگذارید. البته تمرین این دو روش خوب است. یک دور تعریف و تکلیف و حقوق را ضرب در اساسی اصولی مصداقی ضرب در سیاسی فرهنگی اقتصادی کنید و آن را تمرین کنید. نمی‌توانید برای هر کاری همیشه حرف آخر را انجام دهید. دستور کارتان را عوض نکنید و یک دور قانون اساسی را با مدل قبلی تمرین کنید. بعد از اتمام این مدل امروز را انجام دهید که اهداف و مقدرات و موانع و نهادهای حاکمیتی و مدنی و ملت اضافه به تکلیف و تعریف و حقوق شد. بعد از اتمام این دور، باید بر اساس جدول جامعه کار را انجام دهید. بوسیله جامعه‌شناسی فرهنگستان که در مرحله بلوغ است باید از مرحله نطفه که قانون اساسی هست تحلیل ارائه دهید. «جهت‌گیری» «موضع‌گیری» «مجاهده»، جهت‌گیری، بحث توحید است. موضع‌گیری ضد استبدادی بودن و ضد استعماری بودن و ضد استکباری بودن می‌شود و مجاهده، انقلاب در مقابل نظام ستم‌شاهی، مقاومت یا دفاع در مقابل نظام استکبار در جنگ، شروع ساخت تمدن می‌شود. و مجاهداتی است که مردم داشته‌اند و دارند. بعد ضرب در ولایت و تولی و تصرف و بعد ضرب در تکوین و تاریخ و جامعه می‌شود. این‌ها همه داخل بخش اعتقادات حکومتی می‌شود. بعد توصیف و تکلیف و ارزش می‌شود که بنیان اخلاق جامعه را تشکیل می‌دهد. اما بنیان نظام فکری و بنیان تکنولوژی جامعه را ندارد. نباید هم داشته باشد. چون نطفه دست و گوش و سر و پا ندارد و نباید هیكلی و شاكله‌ای پیدا کرده باشد. البته معنای جهت‌گیری و موضع‌گیری و مجاهده را سعی کردم مناسب با قانون اساسی بگویم اما بعداً بر اساس دستگاه خودتان باید اثباتاً چیز دیگری بگویید. در مقابل اهداف تکاملی عدالتی و اعتمادی، در جدول جامعه، توسعه و کلان و خرد مطرح شده‌است. البته سرفصلش هست اما درونش نیست. (در مرحله پائین‌تر بحث جهانی بین‌المللی و ملی است. در آن سرفصل‌ها اگر بحث مقیاس را نگاه کنید چیزهایی را می‌توانید به آن تطبیق دهید مثل بحث ملی. که باید خانه و مسکن و آموزش

عمومی باید بدهید. اینها در بحث بهزیستی روانی ذهنی و عینی هست در خانه سوم که ملی باشد. دو بند هم هست که در جهانی و بین‌المللی می‌شود.....).

بنابراین حرف آخر، تطبیق جامعه‌شناسی شما به قانون اساسی است.

برادر حیدری: برای فهم متن، بحث جامعه‌شناسی مطرح کنیم؟

ج: یعنی در آخرین مرحله، برای دولت آقای احمدی‌نژاد، بخواهید مطلوبها را (آینده) توضیح دهید و بر اساس آن حال و امروز را تحلیل کنید و گذشته قانون اساسی را ببینید به جامعه‌شناسی احتیاج دارید سرفصل‌های جدول جامعه، سرفصل‌های خوب و جامعی است. ما جلسه قبل سه عنوان محتوایی ضرب در دو سه عنوان برای دسته‌بندی عرض کردیم که عناوین زیر ساختی است. مثلاً سیاست فرهنگ و اقتصاد در هم ضرب شده تا گرایش بینش دانش، توسعه کلان خرد، جهانی بین‌المللی ملی تعریف شده است. بنابراین عنوانهایی را که دادیم برای زیرساخت است (سیاسی فرهنگی اقتصادی) ولی می‌شود با آن کار کرد و دسته‌بندی کرد. در هر صورت به نظر می‌آید سه بار کار را انجام دهید و مسلط شوید. یکبار بر اساس دسته‌بندی دیروز بار دوم بر اساس دسته‌بندی که امروز عرض کردم و یک بار هم وقتی استراتژی امنیت ملی را به دوستان درس دادیم و به عناوین جامعه‌شناسی حضرت استاد مسلط شدند به قانون اساسی نگاه می‌کنیم. برادر حسنی: بر اساس معاونت‌های جدیدی که برای رهبری شمردید آیا فکر نمی‌کنید نوک حملات بیشتر به رهبری متوجه شود بخاطر عدم توفیق‌هایی که ممکن است در کارهای اجرایی پیش بیاید و به رهبری مربوط می‌شود.

ج: مگر الان اینطور نیست. هم داد و فریاد نظام بر سر رهبری است. این بحث‌ها، بحث‌های علمی است تا لایحه شود و به تصویب برسد فکر می‌کنم ۱۰-۱۵ سالی طول بکشد، عجله نکنید. تا از یک نهاد فرهنگی و گمانه‌زنی بخواهد وارد عمل شود ۱۰-۱۵ سال طول می‌کشد. آن وقت ۱۵ سال آینده می‌گویید برای آن روز حرف خوبی بود. غرضمان پیشنهادی است.....).

اما به بحث خودمان برگردیم. در رابطه با ویژگی‌های مدیریت الهی و تطبیق آن با مدیریت‌های الحادی، تکامل سیاسی عدالت سیاسی و اعتماد سیاسی مطرح است. در تکامل سیاسی مکانیزه بودن مدیریت الحادی و ارگانیزه بودن مدیریت الهی را توضیح دادیم. عدالت سیاسی نیز یعنی توازن حول دنیا (اقتصاد محوری) در مدیریت الحادی و توازن حول آخرت (سیاست محوری). در اعتماد سیاسی هم گفتیم تمرکزگرایی یعنی سلب اختیارات و انسجام‌گرایی که نتیجه‌اش آزادی اختیارات و مشارکت بیشتر آن است. این سه شاخصه اصلی تفاوت این دو مدیریت است. حال می‌خواهیم درباره تفکیک موضوعی صحبت کنیم و بجای اینکه در همه موضوعات روند امضاء به مرکز برود و بعد دوباره جاری شود (تمرکز) طبقه‌بندی کنیم و در بخش سیاسی، ترسیم چشم‌اندازها، استراتژی‌ها و سیاست‌های کلان سیاست‌های بخش مطرح است و وقتی از رهبری صحبت می‌کنیم یعنی تنظیم همین امور بهینه چشم‌اندازها بهینه استراتژی‌ها و بهینه سیاست‌های کلان، هم تدوین شود هم جاری شود و هم کنترل شود که این برنامه‌ها درست بود یا نه. اما وزارتخانه‌ها کارشان مدیریت علمی اداری موضوعی می‌شود. یعنی ترسیم جغرافیای موضوعی کار خودشان را باید به عهده بگیرند. ابتداً یک وزارتخانه باید جغرافیا و محدوده و قلمرو کارش را معین کند. دومین وظیفه آنها ایجاد سازمان و شبکه تخصصی داخلی و خارجی برای تحقق موضوع کار است. سومین وظیفه هم طراحی مهندسی شهری و روستایی

موضوع خودش است. یعنی مثلاً بر اساس موضوع مسکن یا صنعت یا راه و ترابری باید مهندسی شهر یا روستا را طراحی کند. اینها شرح وزارتخانه‌ای است. سطح سوم هم مدیریت خرد شهری یا روستایی بخشی است. یعنی عمل می‌کند و تحقق می‌دهد. اولاً: ترسیم فرصت‌های شغلی متنوع یعنی تنوع در خدمات متناسب با محل و موقعیت مثلاً در بوشهر که فرصت‌هایی متناسب با محل خودش دارد، باید تنوع خدمات آن توسط مدیریت خرد تنظیم شود و همه خدمات را حول آب و هوای گرم تنظیم شود. برعکس تبریز مثلاً که متناسب با طبیعت، خدمات فرق می‌کند. ثانیاً: ایجاد اتحادیه‌های صنفی گروهی هنری ثالثاً اجرای خدمات رفاهی شهری روستایی. در این قسمت همه کارها عمل در سه حوزه است. بنابراین کار شهرداری‌ها پیاده کردن برنامه‌هایی است که در سطح اول استراتژی‌ها چشم‌اندازهایش تنظیم شده بود و در سطح دوم مهندسی‌های آن و شبکه تولید و سازمان‌های پیاده‌کننده طراحی شده بود. قسمت فرهنگی و اقتصادی این بحث را هم مطرح می‌کنم و دوباره به همین بخش برمی‌گردیم.

ویژگی‌های فرهنگ الهی و تطبیق آن با فرهنگ الحادی: همان طور که در بخش قبلی تکامل سیاسی عدالت سیاسی و اعتماد سیاسی داشتیم در این جا تکامل فرهنگی عدالت فرهنگی و اعتماد فرهنگی داریم. در تکامل فرهنگی، کفر آیات الهی را انکار می‌کند ولی شما به آیات الهی تعبد دارید. تکامل فرهنگ الهی به تعبد نسبت به آیات است. به تعبیر دیگر پایگاه فرهنگ و علم، علم خطاناپذیر است. البته نه با منطق انتزاعی که قرآن را مجموعه‌ای از علوم حصولی بداند که باید با آن ارتباط برقرار کرد بلکه آن را صدای خدا زنده و ابزار تصرف خدای متعال در عالم بداند. این پایگاه تکامل فرهنگی عدالت فرهنگی در دستگاه غرب، نسبییت مادی است که تلون در مینا و تلون در تئوری‌ها را تمام می‌کند. اما شما بجای آن تعین؟ را می‌گذارید یعنی نسبییت الهی نسبت به جهت و تعبد قاعده‌مند است و جهت واحد و فاعل واحد بر آن حاکم است. اعتماد فرهنگی با تحمیل فرهنگی و غوغا سالاری عقلایی و سراب استدلال محقق می‌شود. یعنی پزشکها و مهندسین و تمام اصناف تخصصی همه با هم یک حرف را بزنند که این در دستگاه غرب علت اعتماد می‌شود. اما شما می‌گویید نباید غوغا سالاری فرهنگی شود بلکه پایگاه اعتماد فرهنگی، تفاهم اجتماعی است. یعنی حقیقتاً افراد همدیگر را به نقد بگذارند و خضوع داشته باشند. اگر هم با هم نسبت به قرآن و کلمات معصومین خضوع داشته باشند، خودشان را در معرض اشکال و نقد و اصلاح قرار می‌دهند. این آینه اگر در اخلاق باشد اعتماد سیاسی را به دنبال دارد و اگر در بخش فرهنگ باشد باید به نقد کشیدن یکدیگر را نتیجه دهد، بلوغ نقد، تفاهم اجتماعی می‌شود که باید برای آن ساز و کار ارائه بدهید.

حجة الاسلام کشوری: یعنی اجماع بر اساس نقد نیست؟

ج: خیر آنجا غوغا سالاری است و اکثراً هم دروغ است. مثلاً مهندسین دروغی را می‌گویند و پزشکان آن را امضاء می‌کنند و بالعکس. بدون استدلال هم می‌گویند.

س: در کجا؟

ج: ان شاء الله قرار است این‌ها را در آینده روبکنید.

س: اینکه استناد می‌کنند و فیش می‌دهند و می‌گویند در جای خودش ثابت شده دروغ است.

ج: بله می‌خواهیم ببینیم کجا ثابت شده؟ به ما که می‌رسد می‌گویند نظرسنجی به خودشان که می‌رسد نه. علت این هم تلون؟ در تئوری است. در آنجا اگر اثبات کنید که موقع شکست قرار می‌کنند بعد مجبور می‌شوند که در صحنه عمل دروغ بگویند ولی اجماع است و همه با هم دروغ می‌گویند. مثلاً ضرر هست اما نظام طبقه‌بندی ضرر را ارائه نمی‌کنند. بیماری ایدز آمده و همه جا را شلوغ می‌کنند و پول پژوهش و نیرو تحقیق می‌گیرند که داروی آن را پیدا کنند. از آن طرف قانون همجنس‌بازی را در یک کشور اروپایی تصویب می‌کنند. چرا پزشکها درباره قانون همجنس‌بازی داد و فریاد نمی‌کنند. مگر رابطه جنسی نیست مسئول ضرر و زیان جنسی آن پزشکها نیستند و مسئول ضرر روحی آن، روانشناس‌ها نیستند.

برادر حیدری: می‌گویند کنترل بهداشتی می‌کنیم.

ج: قانون به تصویب می‌رسانند و می‌گویند دست از خرافات بردار و سطحی از لذت را بچش. یعنی خود پزشکها اهل این کار هستند.

س: می‌گویند وقتی که این را قانون کردیم و فهمیدند عمری باید این طور زندگی کنند کنترل بهداشتی برای آن ارائه می‌کنیم و همجنس‌بازها هم به دنبالش می‌آیند.

ج: ما حرف شما را نفهمیدیم. مثال دیگر می‌زنم. زندگی شهری را به زندگی روستایی مقدم می‌کنند. این امر واضحی است در مهندسی عمران. خب بالعکس کنید و زندگی روستایی را مقدم کنید که این هم مشکل محیط زیست و آلودگی و ترافیک و پیدا نشود. چرا رابطه را بالعکس نمی‌کنید. آن وقت تمام دانشمندان دنیا و تمام علوم که درگیر این قضیه هستند چرا بر سر این مسئله ایستادگی نمی‌کنند؟

س: چون می‌گویند ضرورت دارد.

ج: این ضرورت از کجا می‌آید؟ بخاطر سود بیشتر و اینکه جیب‌ها پر شود. اگر بگردید دست همین متخصص‌ها در تمرکز و چاپیدن است. نکته این است که کسانی که سرکار هستند به دنبال دستگیری ملت‌ها هستند یا چاپیدن آنها. این را می‌خواهیم در خود تخصص‌ها نشان دهیم نه اینکه شعار مرگ بر امپریالیست بدهیم و روی کار بیاییم. نه سر کار آمدیم و تمام شد. حالا نوبت افشاگر ادبیات و فرهنگ است.

س: شما می‌فرمایید متخصص‌ها چون از سرمایه‌دارها پول می‌گیرند چیزهایی را ترویج می‌کنند که به نفع آنها باشد.

ج: خیر، بحث پول گرفتن نیست. بلکه جاده‌ای که باعث پولدار شدن سرمایه‌دارها می‌شود بخاطر خود ادبیاتی است که در حال تولید است. البته نمی‌شود این را نفهمند.

حجة الاسلام کشوری: این را مثلاً در سطح سازمان بهداشت جهانی می‌شود قبول کرد اما خرده متخصص‌ها که این طور نیستند.

ج: بله. ما کاری به خرده متخصص‌ها نداریم. ما می‌گوییم سه قانون اساسی وجود دارد که دیروز هم گفتیم. می‌خواهیم ماهیت این قوانین و تعاریف را به دادگاههای فرهنگی بکشیم.

حجة الاسلام موشح: یعنی در جلسات خصوصی‌شان می‌گویند چه کار کنیم که بیشتر غارت کنیم.

ج: خیر. یک مدتی می‌گفتند: کشورهای عقب‌مانده بعداً از مدتی تبدیل کردند به کشورهای کم توسعه یافته. سعی می‌کنند جوری حرف بزنند که شما خوشتر بیاید و بین خودشان طوری صحبت کنند که عادت کنند و آن فرهنگ در بیرون از ذهنشان نپرد. از همان درون سعی می‌کنند خودشان و ادبیات‌شان شیک و منضبط و اتو کشیده باشند. پایان طرف اول

..... حجة الاسلام کشوری: در طرح خاورمیانه بزرگ هم با زبان دلسوز عبارات سنگینی بکار برده‌اند.

ج: اصلاً به وجدان متخصصین وارد کرده‌اند. آن که شما می‌گویید در حد فرهنگ عمومی است.

س: چه کسی وارد کرده؟

ج: آن یک میلیون تئوری‌ای که جوانهای شما پایان‌نامه نوشته‌اند. وقتی کیلومتر در کیلومتر کتاب و تحقیقات را می‌بیند تحقیر می‌شود و می‌پذیرد. روز روشن شدن این مطالب خواهد رسید ان شاء الله.

اما در رابطه با مدیریت ما برای از بین بردن تمرکز در سیستم فرهنگی: ما نمی‌آییم اصل را در آموزش قرار دهیم و پژوهش را در ورای مرزها ببریم و در رسانه‌ها مونتاژ کنیم. این چیزی است که چه نخواهیم و چه نخواهیم واقع می‌شود. یعنی بیرون پژوهش می‌شود جنابعالی ترجمه می‌کنید تا بتوانید تدریس کنید. این آموزش عالی شما می‌شود. و بعد در بخش هنر، چشم صدا و سیمای شما به ماهواره‌هاست تا اقتباس کند مثل کاری که در خودرو می‌کنند. کپی‌سازی می‌کنند و امور مخالف با شرع را هم حذف می‌کنند. مثلاً در آن جا عرق دستشان می‌گیرند و می‌خورند اینجا اگر شد بجایش آبمیوه بخورند. یا مظاهر جنسی حذف شود.

درباره کتاب و.... اینها هم تمرکز وجود دارد. یعنی باید در مرکز تصویب شود و بقیه کشورها هم همین را پوشش دهند. البته مثل اینجا هم نیست. وقتی شما به عربستان و مصر و یمن می‌روید یک تلویزیون مرکزی بیشتر ندارند و اینجور نیست که برای ۳۰ استان ۳۰ تلویزیون محلی راه بیندازند. این کار را در یک یا دو شهر توریستی‌شان انجام می‌دهند تا اینکه بگویند ما در حد استانداردهای دنیا عمل می‌کنیم و آن توریست هم این دو شهر را می‌بیند و در هم کشور نمی‌گردد.

برادر انجم‌شعاع: در ایران برای توریست‌ها ماهواره آماده می‌کنند.

ج: این مطالب است. اما من می‌خواستم بگویم پوشش ملی آنها مثل رادیو تلویزیون شما نیست که ۶ شبکه داشته باشد و ۳۰ مرکز استان راه بیندازد و یک کارهای مردمی که بعد از انقلاب راه افتاده. البته این کارها در راه و برق و اینها هم بوده و نه فقط در صدا و سیما.

حجة الاسلام موشح: شما در این سرفصل‌ها صدا و سیما را تحت عنوان دانشگاه آوردید.

ج: ما به پژوهش و آموزش و تبلیغ تقسیم می‌کنیم.

س: بعد آموزش عالی کنار صدا و سیما قرار می‌گیرد.

ج: بله در مدیریت الحادی پژوهش‌ها، «تمرکز مغزها در قطب پژوهش» مطرح است. هر کسی که نخبه است مقدمات برایش فراهم می‌کنند و می‌گویند در کشور خودت برایت موضوع کار وجود ندارد و او را می‌برند. نکته بعدی «تمرکز آزمایشگاهها در قطب توسعه» (آن طرف مرزها) است. بعد «تقسیم پژوهش‌ها به نحو ملی» است. یعنی چهار تا نخبه‌ای که

بخاطر عرق ملی‌شان یا هر چیز دیگری نتوانستند جذب کنند رهایش نمی‌کنند بلکه برای او یک موضوع علمی در دستگاه خودش در منطقه ایجاد می‌کنند و پول هم برای او می‌فرستند و می‌گویند شما تحقیق کن و نتیجه‌اش را بفرست. برادر انجم‌شعاع: مقاله‌اش را هم چاپ می‌کنند.

ج: بله. بنابراین مدیریت الحادی پژوهش‌ها این سه سرفصل را دارد. اما مدیریت الحادی آموزش‌ها: «طراحی نظام آموزش متناسب با توسعه تکنولوژی در قطب توسعه» در مدیریت هم همین طور است و مدیریت کلاسیک را یک زمان به وجود آوردند به آن تنسک ندارند. هر وقت ابزار جدید بیاید و بتوانند راندمان مدیریت را بالا ببرند و هزینه‌ها را کمتر کنند حتماً انجام می‌دهند. در آموزش و تدریس هم همین‌طورند. برای کشورها کمتر توسعه یافته «طراحی نظام آموزش متناسب با انتقال تکنولوژی خود به این کشورها» را انجام می‌دهند. نگاه می‌کنند چه سطحی از تکنولوژی را آن کشورها احتیاج دارند تا آموزش‌ها را با آن متناسب کنند. حجة الاسلام کشوری اینها در طرح خاورمیانه بزرگ هست.

ج: البته ما این‌ها آنجا نخوانده‌ایم. اینها را علی‌المبنا حدس می‌زنیم. اما اگر نتوانستند تکنولوژی را به آنجا انتقال دهند «طراحی نظام آموزش‌ها با حافظه جهانی توسعه» را انجام می‌دهند تا آنها تحقیر شوند. یعنی ادبیات را به آنجا منتقل می‌کنند تا جامعه آن ادبیات را حفظ کند و فکر کنند که از خارج عقب هستند. مثلاً در افغانستان و عراق.

اما مدیریت الحادی تبلیغ مانند آموزش است: «طراحی نظام هنر متناسب با توسعه تکنولوژی، اعتقاد به بهزیستی جهانی» یعنی آخرین الگوی زندگی را در هر چیزی تبدیل به هنر می‌کنند. مثلاً باید صحنه‌ها و نماها متناسب با آخرین دستاوردهای تکنولوژی باشد. این را برای خودشان تصویب می‌کنند. «طراحی نظام هنر متناسب با فرهنگ کشورهای کمتر توسعه یافته» در سطح دوم است. روی فرهنگ کشورهای مطالعه می‌کنند تا معلوم شود چه حدی از ظرفیت پذیرش فرهنگ غربی را دارند و همان سطح را برایشان طراحی می‌کنند. اکثر رادیو تلویزیون‌هایی که در کشورهای کمتر توسعه راه‌اندازی می‌شود مانند وسائل نظامی، مستشارهای غربی می‌آورند و آنها هستند که راه‌اندازی می‌کنند. فکر نکنید که خودشان می‌توانند راه بیندازند. باید اینقدر بدونند تا به آنها هم آموزش بدهند که بتوانند در آن سطح متأثر نقاشی و فیم را راه بیندازند.

حجة الاسلام موشح: مثل فوتبال که مربی خارجی می‌آورند.

ج: بله در همه زمینه‌ها این طور است. ولی این را متناسب با ظرفیت پذیرش فرهنگ موجود، سعی می‌کنند طراحی کنند تا عادت کنند و کشیده شوند به سمت فرهنگ غربی. اگر در نظامی هم مثل عربستان سعودی به این چیزها پذیرش نباشد و به صوت قرآن علاقه‌مند باشند و...

س: در عربستان شبکه‌های ماهواره‌ای آزاد است.

ج: شبکه رسانه ملی آنجا اجازه این کار را نمی‌دهد. اما این را می‌خواستم بگویم که می‌آیند دیدن شبکه مثلاً امارات را آزاد می‌گذارند. «طراحی نظام هنر به صورت آزاد و تحمیل فرهنگ جهانی به طور غیر مستقیم» را محقق می‌کنند. شبکه‌های همسایه را آزاد می‌گذارند و می‌گویند: ما که نکردیم و خودت انتخاب کردی. آهسته آهسته هجمه می‌آورند و چند سال دیگر آنجا هم آزادی می‌شود.

برادر انجم شعاع: آنجا همه محجبه هستند و اثری از فساد نمی بینیم.

ج: عجب. سفر قبلی که رفته بودیم. روزنامه‌های خودشان آمار خانه‌های فساد در خود مکه و مدینه را منتشر کرده بودند. نه اینکه ما پیدا کردیم. بلکه روزنامه خود سعودی نوشته بود. مگر می‌شود نباشد؟ آبی است که زیر پای همه می‌آید و همه را می‌برد. تازه همان که شما می‌گویید بوسیله قوه قهریه است که اگر ببینند حد می‌زنند و سر می‌برند. و گرنه اگر قانون را در اجرا شل بگیرید ببینید چه طور می‌شود؟ بیرون می‌ریزند و وضعی که الان هست به وجود می‌آید. به نظر ما می‌آید برای تقسیم کار وزارتخانه‌ای یعنی رهبری (؟!؟) مراکز تولید اندیشه زیر نظر رهبری باشد. مراکز توزیع باید زیر نظر وزارتخانه و مراکز تبلیغ زیر نظر شهرداری‌ها باشد. بعد خود اینها را که در هم ضرب کنید پژوهش پژوهش، پژوهش درباره آموزش و پژوهش راجع به هنر برای رهبری است. آموزش آموزش، آموزش پژوهش و آموزش هنر برای وزارتخانه‌هاست و تبلیغ پژوهش تبلیغ آموزش و تبلیغ تبلیغ در سطح شهرداری‌هاست. در ضرب‌ها، سه ستون به عهده رهبری است.

برادر انجم شعاع:.....

ج: پژوهش در سطح استان انجام نمی‌شود بلکه باید به مرکز بیاید.

س: تمرکز نمی‌شود؟

ج: خیر. شما کار را موضوعی کردید. موضوعی کردن که معنای تمرکز نیست. این که فلان نهاد مسئله فلان موضوع است تمرکز نیست.

حجة الاسلام کشوری: یعنی ممکن است پژوهش در منطقه هم انجام شود ولی با نظارت مرکز

ج: منطقه که پژوهش نمی‌خواهد.

س: مردم منطقه

ج: وقتی که شما تدریس کردید و معلوم شد یکی از شاگردان ذهن پژوهشی دارد برایش بستر درست می‌کنید و او را به مرکز می‌برید. آنهایی که خوش‌فکرند باید به یک جا بروند.

س: اگر کسی نتوانست برود

ج: برایش مقدمات درست می‌کنیم. اگر آخر کار باز هم نیامد به ما ربطی ندارد. نمی‌خواهیم آزادی کسی را سلب کنیم. بلکه دستگاه برایش خدمات درست می‌کند. چه طور در خارج برای نخبه‌ها رویزرویز و چک‌های سفید امضاء می‌فرستند؟ آن وقت شما نمی‌خواهید خدمات بدهید. البته خدمات، موضوعی می‌شود و این خیلی مهم است. در صورتی که در آنجا مدیران می‌خوانند؟.....

بنابراین متناظر با مدیریت اسلامی که چشم‌اندازها و سیاست‌کلان، بحث موضوعی و بحث بخشی بود در اینجا پژوهش در مرکز (رهبری) آموزش برای وزارتخانه‌ها و تبلیغ برای شهرداری‌ها مطرح است. اما درباره اقتصاد، تکامل اقتصادی، عدالت اقتصادی و اعتماد اقتصادی مطرح است. در رابطه با تکامل اقتصادی شما باید ماشین‌محوری را کنار بگذارید و انسان‌محوری را جایگزین کنید. اگر بخواهید این جایگزینی انجام شود باید نهاد خانواده را تعمیم بدهید و تعمیم نهاد خانواده به حذف برنامه کنترل جمعیت است. شما کنترل جمعیت را بخاطر کنترل هزینه‌ها و ارتقاء درآمد

سرانه و این امورات مطرح می‌کنید. یعنی انسان را تحت ماشین قرار می‌دهید چون هر چقدر ماشین توسعه پیدا کند، توسعه پیدا می‌کند. ما می‌گوییم اختیارت و خلاقیت‌های ذهنی و توانمندیهای جسم انسان آزاد شود کارآمدیش از طلا و مس و... بیشتر است. یعنی اگر انسان این تمدن را هم دارد بخاطر وجود یک موجود برتر است و بالاترین منبع و ثروت و مقدرات هر نظامی نیروی انسانی آن نظام است. این‌ها گنجینه‌هایی است که در دل کوه خوابیده و می‌گویید باید اینها را استحصال کنم. چه نیرویی بالاتر از خود انسان است؟ بنابراین در تکامل اقتصادی ما، ماشین محوری را قبول نداریم بلکه انسان محوری را قبول داریم و تبعات ماشین محوری است که مجبور می‌شویم حرف از کنترل جمعیت بزنیم. پس اولین بحث در تکامل اقتصادی، رشد جمعیت است. افتخار امتتان، به زیاد بودن آن است. شما می‌خواهید انسان شیعه و اهل ایثار و مظهر اخلاق و گذشت و مظهر ظهور خلافت الهی هرچه بیشتر ببینید. بنابراین مسئله کنترل جمعیت از اصل باطل است. حالا ممکن است برای کفار تجویز کنیم چون هرچه بچه داشته باشید، نجس است. منافق هر چقدر زاد و ولد کند شیطنت و اخلاق رذیله تحویل می‌دهد.

حجة الاسلام موشح: آنها هم برای خودشان کنترل جمعیت قائل نیستند. در اسرائیل برای زاد و ولد جایزه می‌دهند. حجة الاسلام کشوری: روستایی‌ها هم همین‌طورند.

ج: معلوم می‌شود روستایی‌ها آدم‌ترند. ایمان خاصی نسبت به تمدن غرب ندارند و به همان خدا و پیغمبر ایمان دارند. س: یعنی اگر انسان محوری شد، باید جمعیت زیاد شود.

ج: جمعیت شیعه. هر چه اعتقاد ناب‌تر باشد باید آزادی در رواج جمعیت بیشتر باشد و در نفاق و کفر باید کمتر باشد.

برادر حسنی: چه طور بای ازدیاد جمعیت، اقتصاد را رونق بدهیم.

ج: اصلاً مصرفی ندارند. شیعه اهل قناعت است. آنها بستر درست کرده‌اند که در مهمانی آنقدر بخورد که پر در حلقش بگذارد که استفراغ کند تا بتواند دوباره بخورد. شیعه کجا این کار را می‌کند.

س: عموم مردم که این‌طور نیستند.

ج: بحث، بحث سیاست و تعریف است. سؤال این است که آیا می‌خواهید تکامل اقتصادی را با کنترل جمعیت حل کنید؟ ما می‌گوییم نه. آنها مردم را می‌ترسانند که اگر جمعیت تا چند سال دیگر فلان قدر شود چه طور می‌توانیم امکانات برایشان فراهم کنیم؟ این یک بحث در برنامه‌ریزی است.

حجة الاسلام کشوری: آب که این‌طور نیست. اگر جمعیت زیاد شود نمی‌شود آب تهران را تأمین کرد.

ج: خب تمرکز تهران را از بین ببرید. اصلاً ما این تمرکزهای تمدن شهری را نمی‌خواهیم. بلکه می‌خواهیم تجزیه کنیم. مهندسی طراحی شهر و روستا برای همین است. یعنی همه چیز باید با هم تغییر کند. دولت اسلامی هم یعنی همین. اسلام را که نمی‌شود به ریش مردها و بیرون نبودن موی دختران تعریف کنیم. چه کسی گفته اسلام این است؟ این نگاه خرد و سخیفانه به خود احکام اسلام است. نمی‌شود اسلام را برای زنان که نصف جمعیت ایران هستند به چند تار مو تعریف کرد و اصلاً بحث توازن اختیارات و بحثهای جامعه‌شناسی را نکنید.

اما بحث عدالت اقتصادی، بحث بهره‌وری است که در مدیریت مطرح می‌شود. مدیریتی که آنها طراحی می‌کنند برای بالا رفتن سود است. یعنی تکنولوژی را در خدمت مدیریت قرار می‌دهند برای سود بالاتر. ما این را امضاء نمی‌کنیم. ما می‌خواهیم تکنولوژی را دستی و مکانیکی می‌کنیم. و در مراکز مثل دستگاه رهبری اتوماسیون را قبول می‌کنیم. اینکه همه چیز راحتی روابط خانوادگی را کامپیوتری کنیم درست نیست خیلی از کارها خانه و کارها مردم در شهر باید دستی انجام شود. در یک سطح دیگر (بحث‌های آموزشی) باید مکانیکی انجام شود. اما پژوهش باید ابزار اتوماسیونی داشته باشد. اما تبلیغ، کار دستی کافی است. درباره اعتماد عمومی (؟!؟ اقتصادی) رشد تکنیک را اصل قرار نمی‌دهیم بلکه کرامت انسانی را اصل می‌دانیم و تکنیک را تجزیه می‌کنیم. پس هم تکنیک را تجزیه می‌کنیم هم مدیریتش را ارگانیزه می‌کنیم، هم در تکامل اقتصادی، انسان محوری باعث کنترل جمعیت نخواهد شد.

اما سه سطحی که در مدیریت اقتصادی داریم، تولید و توزیع و مصرف است. تولید در مرکز، توزیع در وزارتخانه‌ها و مصرف در شهرداری‌هاست. تولید تولید، توزیع و تولید مصرف به عهده رهبری است. توزیع تولید توزیع توزیع توزیع مصرف به عهده وزارتخانه‌هاست و مصرف تولید مصرف توزیع و مصرف مصرف به دست شهرداری‌هاست. البته این شاخصه‌هایی که به نظر من آمده در بحث تولید، صنایع دفاعی یا صیانتی، صنایع عدالتی یا فرهنگی و صنایع اعتمادی که اقتصادی است، مواد اولیه، مواد واسطه و مواد مصرفی، اتوماسیون، مکانیکی و دستی بحث‌های همه اینها باید آنجا انجام شود اما توزیع آن در وزارتخانه‌هاست. اینجور نیست که تولید همه چیزها در مرکز انجام شود. خود تولید وقتی می‌خواند توزیع شود به عهده وزارتخانه‌هاست. یعنی چه چیزی کجا تولید شود؟ چون خود تولید در مراکز استان مصرف هم می‌شود یعنی اطلاعات تولیدی.

در مدیریت اسلامی توزیع، بحث نیروی انسانی، ابزار و امکانات مطرح است. در نیروی انسانی، بحث ساده فنی و تخصص و در ابزار خدماتی، کشاورزی، صنعتی و در امکانات، مالی و پولی و طبیعی مطرح است. در مدیریت اسلامی مصرف، استانداردهایی توانمندشدن در امور بهداشتی درمانی و محیط زیست مطرح است. البته می‌توان بجای محیط زیست، دارویی را گذاشت. چون در سیستم ما اصلاً مشکل محیط زیست وجود ندارد. آنها مشکل دارند.

حجة الاسلام موشح: چون تکنولوژی اصلی ما دستی است و جاهای خاصی اتوماتیک است.

ج: احسنت. دومین مطلب در مدیریت اسلامی مصرف، استانداردهای قناعت در تغذیه، مسکن و آرایش است و سومین مطلب، استانداردهای ایثار در امور فرهنگی آموزشی و ارتباطی است. یعنی در بحث شهرداری‌ها مرتب به مردم استاندارد می‌دهید. به نظر من می‌آید که ما مدیریت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی را تجزیه کردیم هم الحادی آن و هم الهی آن را گفتیم و بر اساس این باید موتور لایحه‌نویسی را راه بیندازیم. اینها حرفهای خود من است. اگر در بحثهای حضرت استاده اینها را دیدید ما هم استفاده می‌کنیم که مستند کنیم به حرفهای ایشان که افتخارمان باشد که حرفهای ایشان را زده‌ایم.

البته نکته مهم این است که در این مباحث، ما تصرف در مفاهیم کردیم. وقتی حرف از شهرداری یا استانداری می‌دهیم. یعنی برای سطح سوم. البته بعداً ممکن است اسمش را عوض کنیم و واژه دیگری تولید کنیم. حجة الاسلام موشح: یعنی در خانه‌ها با دست لباس می‌شویند.

ج: وقتی می‌گوییم کارها دستی اتمام شود باید در دانشگاهها برای این دکترین نوشته باشید و برایش تکنولوژی تولید کنید.

س: مثلاً مایع ظرفشویی جدید تولید شود.

ج: اگر مایع است باید مایع تولید شود. اگر مثلاً آن ماده شوینده در خاک است چه طور آن خاک استحصال شود که به سهل‌ترین شیوه برای شستشو استفاده شود. فعل باید با دست انجام شود اما برای تسهیل آن چه تکنولوژی باید تولید شود. اینها برای کم‌کردن زمان کار است. بحث این است که باید در همه بخش‌هایش پایان‌نامه نوشته شود. اینکه چه می‌شود شما نمی‌دانید. بخاطر اینکه این مبحث مثل جوان ۱۵ ساله‌ای است که محاسنش درنیامده است. اگر پرسند بچه‌اش چه شکلی پیدا می‌کند می‌گویند هنوز متأهل نشده تا معلوم شود. وقتی که با دانشگاه و نظام ترکیب شود تازه روز ازدواج شماست. یعنی باید خطبه را بخوانید و مجلس بگیرید و اعلام کنید ما عروسی کرده‌ایم. بعد از مدتی که از عروسی گذشت بچه را در بغل داماد می‌بینید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

تطبيق مدل در سطح سوم
«قانون اساسی»



۱۳۸۴/۴/۲۰

جلسه ششم

سرپرست پژوهش تطبیقی:
حجت الاسلام والمسلمین صدوق

گروه پژوهش‌های تطبیقی

بررسی مدل در سطح سوم (قانون اساسی)

استاد: حجة الاسلام والمسلمین صدوق	فهرست: --
ویراست: برادر حیدری	تاریخ بحث: ۱۳۸۴/۴/۱۵
پیاده نوار: برادر حیدری	شماره جلسه: ۶
واژه‌نگار: شرکت نشر پَرسا	تاریخ انتشار: ۱۳۸۴/۶/۲۸
	گروه علمی: گروه پژوهش‌های تطبیقی

فرهنگستان علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

حجة الاسلام روح الله صدوق: در تجزیه قانون اساسی، آیا باید اساسی و اصولی بودن (تغییر ناپذیری و تغییر پذیری) را به اجتماع سنجید یا به تاریخ؟ مثلاً نصب اعضاء شورای نگهبان نسبت به جامعه و حکومت ما تغییرناپذیر است ولی به نسبت تاریخ تغییرپذیر است.

حجة الاسلام موشح: در حقیقت مقدمه قانون اساسی، اصولی و اساسی می شود و بقیه هم مصداقی می شود.
ج: خیلی قسمت ها مصداقی می شود. البته حق حاکمیت مردم و مثل اینها، اصولی است و نه مصداقی. اما تعیین عناصر و عزل و نصب رئیس ستاد کل و.... مصداقی است.

حجة الاسلام روح الله صدوق: اینها همیشه در نظام هست و ذکری از شخص خاص نیامده پس مصداقی نمی شود.
ج: شما دارید قانون اساسی را تجزیه می کنید و در اینها باید مصداقی ها را پیدا کنید. فرض کنید می گویند: خبرگان عملکرد رهبری را نظارت می کنند. خب ۱۵ سال است گذشته است و ایشان ۱۰ نصب و چند فرمان و چند پیام داشته اند که همه اینها رسیدگی می شود. دوباره در آن جا یک دسته بندی دارید و در حال تقسیم بندی رفتار رهبری هستید. ممکن است آنجا هم اساسی و اصولی و مصداقی داشته باشید. می خواهم بگویم مصداقی همیشه یک معنا ندارد. شما در تجزیه قانون اساسی می گوید مصداقی وجود دارد در حالی که مثلاً در آن ذکری از عزل و نصب آقای محسن رضایی نرفته است.

س: نمونه مصداقی داریم. مثل اینکه آمده است، رهبر کبیر انقلاب آیت الله العظمی خمینی رهبر انقلاب است و غیر از ایشان نحوه تعیین رهبر به فلان صورت است. این مصداقی است ولی یکی دو مورد بیشتر نیست.

ج: اصلاً اینها در پاورقی داخل می شود و از قانون اساسی خارج است. یک سری چیزها باید حذف شود که آنها متن قانون اساسی نمی دانید مثلاً: «در همه پرسی ۱۰ و ۱۱ فروردین ماه ۱۳۵۸ شمسی برابر ۲ جمادی الاولی ۱۳۹۹ قمری اکثریت ۹۸/۲ کلیه کسانی که حق رأی داشتند رأی مثبت دادند.» این اصلاً درباره قانون اساسی نیست. آن وقت چیزی که مردم به آن رأی دادند و تعریف نشده بود در اصل اول آمده است: «حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران بر اساس اعتقاد دیرینه اش.....» بنابراین، همچنین مواردی باید از متن قانون اساسی حذف شود و در مقایسه با قانون اساسی های دگر این چیزها نیامده است.

برادر انجم شعاع: مسائلی که درباره پرچم و رنگ آن و... هم مگر جزء قانون است؟

ج: در هر صورت آورده اند. آداب و علامتی است برای کشورها. سرود و پرچم علامتی است برای مسئولان شما وقتی که وارد کشور دیگری می شوند.

حجة الاسلام موشح: یعنی اینها باید در ضمائیم قانون اساسی بیاید که مثلاً پرچم فلان و فلان طور طراحی شود. مانند سرود ملی که یکبار عوض شد. اگر قرار بود الفاظ آن بیاید دیگر قابل تغییر نبود.

برادر انجم شعاع: مبدأ تاریخ و زبان هم همین طور است.

ج: اینها هم تعیین مصداق است.

حجة الاسلام روح الله صدوق: سؤال بعدی درباره فیش هایی است که تجزیه پذیر است. مثلاً سوگند خوردن برای رئیس جمهور لازم است و بعد متنی برای آن ذکر نمی شود. خود سوگند را می شود تجزیه کرد.

ج: خود سوگند خوردن مصداقی است.

س: بعد متن سوگند هم آورده است که می شود آن را تجزیه کرد.

ج: آنهایی که ذو جهت است می توانید طوری تجزیه کنید که به قوانین اساسی یا اصولی ضمیمه شود. که البته مقداری از آنها تکرار است اگر همه اش تکرار بود که تجزیه کردن لازم ندارد. تجزیه کردن برای وقتی است که نکته ای در آن فیش هست که باید در اصل دیگری کامل تر گفته می شده اما نگفته اند. ما با این تجزیه این را به آنجا ضمیمه می کنیم تا عناوین فهرستمان را کامل می کنیم تا تمام متغیرهای آن متن را داشته باشیم.

برادر موسوی: طبق تعریف که شما بیان کردید همه چیز قانون اساسی مصداقی می شود.

حجة الاسلام موشح: فرمودید که تمام مواردی که وظائف دستگاههای را مشخص می کند امور خرد است و مصداقی می شود.

ج: وظائف نه. فقط عزل و نصبها را گفتیم. وظائف که مصداقی نیست.

حجة الاسلام روح الله صدوق: در نظارتها چطور است؟ شما گفتید شورای نگهبان بر عملکرد رهبری نظارت می کند.

ج: نه این مثالی برای این بود که نمی خواهیم قانون اساسی را مطالعه کنیم بلکه موضوع عوض شده است. مثلاً

می خواهیم صحت و غلط رفتار رهبری را بسنجیم و کاری به قانون اساسی نداریم بلکه یک موضوع عینی را مثال زدیم.

مثلاً امسال اتفاقی افتاده و دستور کار مجلس خبرگان بررسی آن است و اینکه رهبری را کنترل کنند که منحرف نشده باشد. مثل همین که مجلس عدم کفایت سیاسی را بررسی کرد و به آن رأی داد. بنا به این بحث تمام هویت این کار مصداقی می‌شود ولی جزئیات این بحث روندی پیدامی‌کنند که می‌شود آن را تجزیه کرد و برای این دوباره طبق یک مدل کار تقسیم شود. البته شاید دسته‌بندی‌های دیگری باشد و اساسی اصولی مصداقی مطرح نشود. مثلاً مصداقی در مقابل فلسفه و روش باشد. می‌خواهم بگویم مصداقی را در مقابل اساسی و اصولی و در موضوع قانون اساسی لحاظ کنید.

حجۀ الاسلام موشح: ما باید مصداقی را در قانون اساسی تعریف کنیم.

ج: تعریف کردیم. روز اول گفتیم اساسی و اصولی هر دو کلی هستند و مصداقی هم تعیین فرد می‌کند. اصلهایی که تعیین فرد کرده بنا به منطق صوری....

س: تعیین فرد نشده‌است. مثلاً گفته عزل و نصب رئیس جمهور، خب رئیس جمهور عنوانی کلی است و نه فرد و چون یک شخص حقوقی است، کلی می‌شود.

ج: «در این جا» فرد محسوب می‌شود. مثلاً وقتی از نمایندگان مجلس صحبت کردید مصداقی می‌شود اما وقتی از مجلس صحبت کردید مصداقی نیست.

برادر حیدری: البته طبق منطق صوری اینها مصداقی حساب نمی‌شود. چون رئیس جمهور قابل صدق بر کثیرین است.

ج: مگر در منطق صوری جزئی اضافی، مصداق حساب نمی‌شود؟

س: خود جزئی اضافی هم کلی است. اما به نسبت کلی بالاتر جزئی می‌شود.

ج: همین که می‌گویید به نسبت اموراتی کلی می‌شود و به نسبت دسته دیگری مصداق می‌شود.

س: پس مصداقی، مصداقی بالنسبه است. مطلق نیست.

ج: می‌خواستم بگویم نسبت در آن جاری است. بخاطر همین است که گفتم «در قانون اساسی» مصداقی را پیدا کنید. شما البته ما از دقت دوستان خیلی خوشحال می‌شویم. اما دنبال این نیستیم که بحث درباره کلی و مصداق و تقسیمات مصداق و خرد در منطق صوری بکنیم و با آنها خیلی کار داریم. شما فی‌الجمله کلی و غیر کلی را توجه کنید. کلیاتی در این هست و اموری هم غیر کلی است. تعریف سلبی بهتر است. و در کلیات بعضی ثابت و بعضی متغیر است.

حجۀ الاسلام روح‌الله صدوق: سیاسی و فرهنگی اقتصادی بودن به موضوع فیش برمی‌گردد یا جزئیاتش هم مورد نظر قرار می‌گیرد.

ج: من عنوان فصل‌ها را الآن به طور خلاصه عرض می‌کنم فصل دوم: فرهنگی است. فصل سوم: بعضی فرهنگی بعضی سیاسی و بعضی اقتصادی است. «اقتصاد و امور مالی» هم‌اش اقتصادی است. حق حاکمیتی ملت و قوای ناشی از آن باید هم‌اش سیاسی باشد. قوه مقننه هم‌اش باید سیاسی باشد. مجلس و اختیارات و صلاحیت فرهنگی است. شوراها فرهنگی است. رهبری و قوه مجریه و ریاست جمهوری و وزارتات سیاسی است.

برادر حیدری: موضوعات اقتصادی‌ای هم که برای رئیس جمهور مشخص شده هم سیاسی است.

ج: خیر، یکی دوتایش شاید اقتصادی باشد. ما داریم کلیت فصل را مشخص می‌کنیم.

ارتش و سپاه پاسداران و سیاست خارجی و قوه قضائیه سیاسی است. صدا و سیما فرهنگی است. شورای عالی امنیت ملی و بازنگری در قانون اساسی سیاسی است.

حجّه الاسلام روح الله صدوق: مثلاً پیشگیری و اصلاح مجرمین که در وظائف قوه قضائیه آمده سیاسی است یا فرهنگی.

ج: اگر قید مالی یا علمی دارد امر فرهنگ می‌شود.

برادر حیدری: پیشگیری و اصلاح مجرمین فرهنگی می‌شود؟

ج: اگر این تعبیر انصراف به اطلاع‌رسانی و فیلم‌سازی و.. دارد فرهنگی می‌شود.

برادر حسنی: پیشگیری در اینجا هم صادق است که مثلاً می‌دانند امشب فلان جا مجلسی است و می‌روند جلوگیری از شروع مجلس می‌کنند.

ج: شما دارید قانون اساسی را بررسی می‌کنید، شاید پیشگیری در قانونی که برای شورای تأمین استان نوشته می‌شود معنای مورد اشاره شما را داشته باشد. شما درباره محیط جرم در یک نظام صحبت می‌کنید و نه درباره مجلس عروسی. البته اگر این ۱۴ فصل قانون اساسی را اصلی فرعی تبعی کنید خوب است. مثلاً اموری است اعتقادی و ربطی به قانون اساسی ندارد. یعنی اگر قانون اساسی از جامعه‌شناسی شروع می‌شود از امر معاد و عدل و توحید و... خارج می‌شود. و جزء اصول اعتقادات است. اما چون اولین بار بوده که قانون اساسی برای دولت اسلامی نوشته می‌شده برای جلوگیری از انحراف این مفاهیم را آورده‌اند. حتی بحث ولایت فقیه هم بعدها از منظر فلسفه نظام ولایت به عنوان ادامه امامت مطرح می‌شود که این را هم آقایان آورده‌اند ولی چون یک اصل جدید است در قانون اساسی مطرح شده است.

برادر عابدی: تعبیری که از قانون اساسی در زمان انتخابات می‌شد میثاق ملی بود. اگر ما قانون اساسی را میثاق ملی بدانیم همه بحثهای اعتقادی و رنگ پرچم و زبان و اینها را می‌توان تحت مجموعه‌ای قرار داد که ملت تصمیم گرفته‌اند در اینها با هم توافق داشته باشند.

ج: ما تقسیم داریم به عنوان معارف محتمل معارف مستند و معارف محقق. قانون اساسی، معارف محقق است. تقسیم دیگری هم داریم از سه قسمت مشروعیت معقولیت مقبولیت، که قانون اساسی بحث مقبولیت است. یعنی چه چیزی بین مردم به پذیرش رسیده است و در آن پذیرش، می‌خواهند رفتار اجتماعی‌شان را با هم هماهنگ کنند. معنی میثاق ملی همین است. نمی‌خواهیم بحث کنیم که مردم قلباً اعتقاد دارند خدا چه گفته است و التزام قلبی آنها و شهادتین و قرار را ببینیم. اینها التزامات قلبی یا فقه استخراج شده است. که می‌خواهید اینها را حاکم بر اعمالتان کنید. بعد در عمل یک مرامنامه و قانون اساسی بنویسید و هیئت مدیره‌ای بگذارید که به سود در این شرکت و یا فلان هدف در این حزب برسید. وقتی خیلی عام شد و یک ملت را گرفت، قانون اساسی می‌شود. سوال این است که فلسفه پیدایش قانون اساسی چیست؟ شهید دستغیب می‌گفت، این کارها یعنی چه؟ قرآن قانون اساسی ماست. این بر اساس ادبیات اذا امر المولی بعبده است که ولی فقیه را حاکم بلامنازع می‌داند که همه باید از او تبعیت کنند. بنده‌خدایی در اولین نمایشگاه دفتر در زیرزمین دارالشفاء می‌گفت که ما ولایت داریم وقتی ولایت داریم این نقشه‌ها و جدول‌ها به چه دردی خورد. درک اینها از امر حکومت خیلی بسیط است و البته بشر زمانی در این فضا بوده و رابطه بین بالا و پایین، ادبیات عرفی ساده‌ای بوده

که احتیاج به تخصص نداشته‌است و فرمانی که می‌داده افراد آن را می‌فهمیده‌اند. بعد از رنسانس، قرار شد مشارکت مردم را در مدیریت‌ها بپذیرند. یعنی از دیکتاتوری یا مولویت در بیایند و نظامی بوجود بیاید که حضور مردم در آن حداکثری باشد نه اینکه سلب اختیار شود. لذا تخصص موضوعیت پیدا کرد و حضور مردم از منظر تخصص می‌خواهد حضور در تخصیص‌ها پیدا کند. یعنی می‌گویند: به ما پزشکان تخصیص بیشتری بدهید. باید استدلال بیاورند که بین اصناف، تعادل و توازن نیست و در صورت تخصیص بیشتر به ما، پیشرفت کشور فلان طور می‌شود. در هر صورت، اراده‌های مردم می‌خواهند در نظام و بحث توسعه حضور پیدا کنند و هر چه اختیار و اراده ظرفیت بالاتری پیدا کرد به نفع خود نظام است.

بنابراین در قانون اساسی‌ها، توزیع اختیارات بر اساس فلسفه جاذبه نوشته شده‌است. تعادل و عدم تعادل را بر اساس نقطه و خط نوشته‌اند که هر اختیاری، اختیاری ایستاست. مثل اینکه بگویند این خودکار ساکن است و می‌خواهم حرکتش را به صورت ساکن کنترل کنم. بلکه به این موج و اشعه می‌گویید.

حجۀ الاسلام موشح: قانون اساسی ما همین طور است.

ج: همه قانون اساسی‌ها. الآن داریم فلسفه قانون اساسی‌ها در بعد از رنسانس را توضیح می‌دهیم. یعنی جاذبه در آن اصل است.

س: جاذبه اصل شود، ارگانیک می‌شود.

ج: بعداً فرق بین مکانیزه و ارگانیزه‌اش را توضیح می‌دهم.

س: ممکن است در نظام فاعلیت، جاذبه اصل باشد.

ج: خیر. از اصل، مدیریت از حالت استاتیک درآمد. یعنی مولویت با منطق صوری جور در می‌آمد. بعد که روش تحقیق عوض شد، فلسفه مدیریت هم عوض شد، حالا تبدیل به جاذبه قوه مجریه شده‌است.

س: الآن همه قانون اساسی مولویت دارد.

ج: خیربرادر حیدری: مفهوم جاذبه را لطفاً بیشتر توضیح دهید.

س: یعنی به دنبال این هستید که حرکت را در نظام اختیارت در یک جاذبه‌ای از ستاره‌ها ببینید و آنها را به توازن برسانید و در این توازن، به سمتی که می‌برند، رشد و توسعه‌شان زیاد می‌شود.

حجۀ الاسلام موشح: یعنی دیگر به زور نمی‌برید. فضا را آماده می‌کنید که خودشان بروند.

ج: احسنت! همه متناسب حرکت می‌کنند. تعریفی که آنها بعد از رنسانس از علم می‌دهند عمل و عکس‌العمل متناسب با توسعه است. می‌گویند قوه مجریه خودش عکس‌العمل متناسب با قوه قضاییه را انجام می‌دهد و این قوه خودش عکس‌العمل متناسب با قوه مجریه و مقننه را انجام می‌دهد و افراد نسبت به این قوا عکس‌العمل متناسب انجام می‌دهند.

س: یعنی در این فضا حرکت کنترل می‌شود.

ج: احسنت! بنابراین تبدیل به فضا شد و از اذا امر المولی بعبده درآمد. اما برای خود این دو طراحی داریم. گاه این جاذبه و نسبت را مادی تعریف می‌کنید و می‌گویید عمل و عکس‌العمل متناسب. گاه می‌گویید نسبت جریان اختیارات.

آن را که می‌گویید ارگانیزه است به حقیقت طبیعتشان تعریف می‌کنید. مراحل زنده بودن از نطفه تا پیری و مردن و شروع دوباره مسیر جدید به این می‌گویید ارگانیک. اما آنها این نظام را مکانیک و ماشینی یعنی مادی تعریف کردند. به همین دلیل وقتی شما در مواد قانون اساسی نگاه می‌کنید اسلام و ولایت فقیه و ارزشها و ضد استعمار و استکبار بودن و برخورد با اخلاق رذیله مشروط شده‌است. البته در قدم آخر باید یک قانون اساسی دیگری بر اساس ادبیات و اثره کلید بنویسیم که آن، ارگانیزه می‌شود. اما الآن جاذبه مکانیکی را مشروط به ارزشها و اسلام کرده‌اید. البته به یک سری اصولی هم می‌توان تکیه کرد و کار را جلو برد و بعدها به آن مطلب برسیم. چون این مشروط کردنها را تبدیل به اصول غیر قابل تغییر کرده‌اند. یعنی تبدیل به اصول حاکم کرده‌اند که یک قدم بالاتر از مشروط کردن و کار را نوشتن است. اما به غیر از مشروط کردن پیاده نمی‌شود.

برادر حیدی: آیا منظورتان از بحث جاذبه این است که بخاطر تقسیم اختیارات و مشارکت مردم، توازن به وجود می‌آید؟

ج: حد اولیه نگاه به انسان و جامعه و علم در رنسانس عوض شد. وقتی حرف از نقطه و خط می‌زنید یعنی ایستا دیدن. بعد همین را در اختیارات منعکس کنید، اگر اختیار شما ایستا باشد و اختیار رهبر شما که الآن سر شماس است ایستا باشد، در این صورت نحوه ارتباط «امرت» می‌شود. در حالی که آن کسی که می‌خواهد از شما اطاعت کند، کنش و واکنش دارد. همان موقع (قبل از رنسانس) هم داشته اما بنا به این فلسفه ریاضیات که ایستانگر بوده به او می‌گفتند: حق واکنش نداری. هر کسی هم که.... گردن می‌زده‌است. یعنی حذف می‌کرده‌است. هر کسی در هر سطحی دستگاه دیکتاتوری را به چالش می‌کشیده حتی با نیت خیرخواهانه و دالسوزانه، فوراً حذف می‌شده است. این نتیجه آن فلسفه بوده‌است. البته شما نوع الهی و کودکانه این فلسفه را امضاء می‌کنید. در رابطه بین پدر و فرزند. بچه‌ای که ظرفیتش خیلی پایین است و نمی‌تواند داغی چای را تشخیص دهد می‌خواهد دستش را چای ببرد. اما پدر با یک شتاب، خشونت، دلهره و داد و فریاد این بچه را می‌گیرد. این مسئله شبیه حذف و خشونت دیکتاتورهاست اما در واقع بخاطر محبت است. چون می‌داند که پوست دست بچه خیلی لطیف است و زود می‌سوزد. بنابراین بچه بخاطر پایین بودن ظرفیت اختیاراتش توسط بزرگان مرتباً جا به جا می‌شود. به نظر می‌آید که با او تفاهم نشده و تخصصی با او صحبت نشده اما این حالت بخاطر فقدان قوه حافظه و هوش و عاقله است. اینها قوایی است که بعد از سن بلوغ به او داده می‌شود. ما این حالت را فقط برای کودکی امضاء می‌کنیم او رابطه مولویت را برای سن بلوغ به بعد قبول نداریم.

حجۀ الاسلام موشح: یعنی برای موقعی که اختیار نیست این رابطه درست است.

ج: قبلاً گفتیم که برای بلوغ سه قوه به انسان می‌دهند. اولی قوه اختیار است. البته قوه انتخاب دارند. چون بچه‌های ما بودند. هر چند وقتی که به سن بلوغ نزدیک می‌شود انتخابش شدیدتر می‌شود بچه‌ای که نزدیکی سن بلوغ است بیشتر طلب می‌کند. دو چرخه می‌خواهد و دوست دارد استخر برود. این طرف و آن طرف بگردد اما اینها معنی اختیار و عبادت ندارد. دومی قوه عقل و سومی قوه جسمی خاصی است که با آن بتواند زاد و ولد کند. اما تا قبل از اعطاء سه قوه، رابطه بین پدر و مادر با بچه مولویت برای مبنای محبت است. به همین دلیل است که می‌گویند بچه‌ها باید از پدر و مادرشان اطاعت کنند و حتی مثلاً اگر به او گفتند که روزه نگیرد باید قبول کند یعنی امر و نهی پدر و مادر تند است و به نظر

می‌آید دیکتاتوری و آن روابط خاص در کار است. اما در واقع سراب دیکتاتوری است و این اطاعت بخاطر مصلحت طفل است. چون طفل کشش ندارد و طرف مقابل شما آن قوا را ندارد. اما در قدیم این مدل را برای انسانهای بزرگ و ملت‌ها پیاده می‌کردند. کاری می‌کردند که قشر زیادی سواد یاد نگیرند و اصلاً از داشتن اطلاعات محروم بودند و سواد مخصوص موبدان و حکام خاص و... بوده است. این بخطر گرفتن جرأت ملت‌ها بوده کیفیت اطاعت و سرپرستی و تولی و ولایت با مبنای شهوت و غضب به این قوه است. بعد از رنسانس این اوضاع عوض شد اما مقیاس شهوت و مقیاس محاسبه آن هم عوض شده و قابل کنترل شده است. یعنی از آزادی اختیارات نمی‌ترسند و معادله‌ای پیدا کرده‌اند که از این آزادی در مسیر شهوت در بالاترین بلوغ و توانمندی اختیار و بروز خلاقیت‌های آن استفاده کنند. این کار بدون منطق و ظرفیت هدایتگری از موضع تعریف علم و تعریف ریاضیات و تعریف انسان و... نمی‌شود. و آنها هم توانستند مفاهیم سعادت و تکامل مادی و انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی مادی را تولید کنند و همین‌ها ابزار حضور و ولایتشان در سیستم مدیریت جدید شده است. اما همه اینها مادی است و چون اقتصاد محور است، قانون اساسی آنها هم مکانیزه است و نه ارگانیزه. بنابراین فقط سیستم اداری‌شان مکانیزه نیست بلکه قانون اساسی‌شان هم مکانیزه است. چون در آخر کار تبعیت از روابط ماده و تکنولوژی است. یعنی ارتباط بین انسان و دنیا و قوانین تحریک دنیا نسبت به شما قوانین تحرک در مدیریت را تعریف می‌کند. در صورتی که شما بالعکس را قبول دارید و می‌گویید و قوانین تحرک در مدیریت باید قوانین ارتباط با ماده را برای شما معین کند.

حجۀ الاسلام موشح: چون آنها قوانین طبیعت لایتغیر و حقیقی است.

ج: یک بحث نفس‌الامری ممکن است بکنند که به مذاق قدمای اهل منطق و اخلاقیون جور در بیاید و آنها را به این بیان ساکت کنند. اما برای اهل دنیا تنوع کافی است و احتیاجی به استدلال نفس‌الامری و طبیعت و... نیست. اصلاً قائل به طبیعت نیستند. نسبت در طبیعت را قائل هستند. لذت دائم التزائد از دنیا محور بقیه لذت‌ها می‌شود. یعنی دنیا اصل است و آیین، آیین دنیاپرستی است. قبلاً معده‌هایی درست می‌کردند که در آنها سجده کنند و انسان را به آیین خرافات و امور پست و می‌داشتند تا از آنها سواری بگیرند چون وقتی انسان ضعیف شد بار می‌دهد. اما الآن آیین دنیاپرستی نمی‌گوید به سنگ و چوب سجده کن بلکه می‌گوید به آثار ماده سجده کن. از ماده خصلت درمی‌آورد و ترکیب‌سازی می‌کند و تنوع درست می‌کند و پوشاک و غذا و ارتباطات بوجود می‌آورد. با ترکیب‌سازی‌های مختلف از ماده ابزار درست می‌کند و انسان را به معبد تکنولوژی واداشته است. یعنی ظرفیت سجده هم ارتقاء پیدا کرده است.

برادر حسنی: در کشورهای پیشرفته مثل ژاپن هم هنوز بت‌پرستی می‌کنند.

ج: آن جا هم همچین چیزی نیست. اخیراً اکثر فیلمهای ژاپنی که وارد بازار می‌شود از هنر هالیوود تبعیت می‌کند و فیلم‌های سامورایی تمام شده است. من اخیراً دقتی کردم فیلمهای ژاپنی دقیقاً از هالیوود تقلید می‌کنند و مانند صنعت اتومبیل در هنر با هالیوود مسابقه گذاشته است. انتخاب زنها و مدها و چهره برگرداندن و نگاهها. آداب و رفتاری که انگلیسی‌ها هم انجام نمی‌دهند و مخصوص خود آمریکایی‌هاست. مو به مو تقلید می‌کند فیلمش فروش داشته باشد. چون احساس کرده در دنیا فیلم‌های آنها حرف اول را می‌زند و او باید رقابت کند. کدام بودا؟ تمام شد و رفت.

الآن کیفیت روابط اجتماعی از صنعت تبعیت می‌کند. چه قدر گستره صنعت به شما در فیلمسازی اجازه تقلا می‌دهد تا چه روابطی تنظیم شود. بحث اخلاق مطرح نیست. اخلاق تابعی از پیچیده شدن روابط ماده است. هر چه شد همان خوب است. به همین دلیل هر چه سودآور است و برای ثروت ملی حرف اول را بزند در قوانین حقوقی‌شان تصویب می‌کنند و لو همجنس‌بازی باشد که رسماً می‌گویند عروسی است و حمایت قانونی باید پشت آن باشد و این حمایت هم انجام می‌شود.

در هر صورت، فلسفه پیدایش قانون اساسی به فلسفه دموکراسی و فلسفه مدیریت بعد از رنسانس برمی‌گردد. تعادل قوا یعنی تعادل اختیارات. استقلال قوا یعنی کنترل قوا و اختیارات. این را برای چه می‌خواهند؟ بخاطر اینکه هدفی را که ترسیم کرده‌اند توسعه است و تنظیم دولت به این نحو، برای توسعه ابزار جهش ایجاد می‌کند و نمی‌شود با مولویت توسعه امروز را رقم زد. چون منطقاً با هم هماهنگ نیست منطقاً آن روابط مدیریتی با روش تحقیق امروز که بحث نسبیّت را مطرح می‌کند هماهنگ نمی‌شود اصلاً و ظرفیتش نمی‌کشد. بنابراین خیلی طبیعی است که مدیریت بر اساس فلسفه دموکراسی هماهنگ با آن روش تحقیق است و هر دوی اینها هماهنگ با این تکنولوژی غیر استاتیک است. مثل اتوماسیون و الکترونیک و دیجیتالی و لیزری. قانون اساسی ما هم از قانون اساسی‌های موجود اقتباس می‌کند اما دو ویژگی دارد: در عالم تحقق مشروط به اخلاق و دین کرده‌است و تمام قوانین باید به شورای نگهبان بیاید و عدم مخالفتش روشن شود. رئیس قوه مجریه هم با تفیذ رهبری می‌تواند شروع به کار کند و گرنه نمی‌شود و مشروعیتش به تنفیذ برمی‌گردد. عزل و نصب رئیس قوه قضائیه هم به عهده رهبری است. و خود رهبری و ولایت امر چیزی فرای این سه قوه است که قابل تحلیل نیست اما آن چیزی که در این ۲۶ سال انجام شده حفظ جهت‌گیری است. جهت‌گیری نظام در تعادل این سه قوه به عهده رهبری است. هم در قانون اساسی و هم در صحبت‌های مقام معظم رهبری و امام هست و سعی می‌کنند دخالت در حوزه اختیارات این سه قوه نکنند مگر وقتی که خودشان نیازمند شوند یا چالش بین دو قوه پدید شود یا کاری را به مصلحت قوه‌ای نبینند مثل استیضاح دوم مجلس هفتم. در این باره رهبری گفتند این اخلاق، تندروری است و دولت یک سال دیگر می‌رود پس صبر کنید. یعنی اخلاق مجلس را کنترل می‌کند نه اینکه در یک مورد دخالت کنند. بلکه می‌گویند این کار زینده اخلاق مجلس نیست و باید حلم مجلس بیشتر باشد. بنابراین حلم و اخلاق تزریق می‌کنند هم جهت را حفظ می‌کنند هم سعی می‌کنند اخلاق سه قوه را کنترل کنند یا مثلاً در این انتخابات چیزهایی که واقع شد در دنیا عادی است. چندین کشور با همین اعمال و رفتار حزب حاکم را پایین آوردند و حزب دیگر را که پایگاه مردمی بیشتری داشت به مسند نشانند. در کشورهای شوروی سابق مثل گرجستان و اوکراین همین کار انجام شد. این اخلاق دموکراسی است. همان اخلاقی که در موازنه بین همسایه‌ها و قدرت‌های کوچک و بزرگ امضاء می‌شود و می‌گوید در تعادل و عدم تعادل و در کنش و تنش قدرت امنیتی و نظامی‌ای که دارید باید حواست به تمامیت ارضی و استقلال کشور باشد. همین اخلاق در درون این طور می‌شود که قدرت‌ها که شکل گرفتند اگر هوشیار باشند در کنش و واکنش می‌توانند یک قدرت را می‌توانند پایین بیاورند چون وزن مخصوص برنامه‌اش پایین آمده است. فقط جنگ... هم نیست؟ یعنی قدرت حضور در بحث توسعه و ثروتمند کردن مردم مرا آهسته آهسته از دست می‌دهند که قدرت‌های دیگر - یا با غوغا سالاری یا با هر اخلاق دیگر - آنها را پایین می‌آورند و ممکن است مردم گول بخورند یا نخورند. اما راه

رسیدن به قدرت همین است که قوا در تعادل و عدم تعادلشان هر وقت را که مناسب دیدند سرکار بیایند این تعریفی است که در غرب داده می‌شود. تنازع قدرت‌هاست. تنازع بقاء را هم که مطرح می‌کنند آن را یک اصل می‌دانند. در ادبیات علوم سیاسی‌شان چه در داخل و چه سیاست خارجی این موضوع وجود دارد.

حجۀ الاسلام موشح: آدم قوی‌تر بیاید بهتر است و حقش است.

ج: بله و متکفل رشد می‌شود و مشروعیت پیدا می‌کند. اصلاً مشروعیت را به تنازع و غلبه تعریف می‌کنند. برای آنها غلبه وهله‌ای کافی است.

س: زمان دستگیری شهرام جزائری مطرح شده بود که فردی به این قوت و کاردانی اصلاً باید وزیر اقتصاد شود.

ج: احسنت! و می‌گویند شما با سرکوب اینها دقیقاً به اقتصاد کشور ضربه می‌زنید. در غرب این تیپ‌ها باید رئیس جمهور و نخست‌وزیر و نماینده شوند تا اقتصاد کشور رونق پیدا کند. یعنی هم خودشان اعتبار ثروتی و سرمایه‌گذاری هستند و هم در صحنه بین‌المللی شخصیت‌هایی هستند که می‌توانند برای ما ارتباط با بقیه سرمایه‌ها بگیرند. هویت مالی و هویت سرمایه اینها و اعتبار داخل و خارج اینها باعث رونق یک کشور می‌شود. در تمام کشورهای غربی همین طور است. تصمیم‌گیران آنها هم در مجلس هم در قوه مجریه و هم در قضا این طور هستند. استقلال قضائی را که مطرح می‌کنند، قضاتی باید بالا بیایند که پولدار باشند و منافعشان تأمین شود و به منافع ملت گره می‌خورد.

این قانون اساسی بر اساس این فلسفه مدیریت در مشروطه و بار دیگر در انقلاب اسلامی ساختار خودش را به ما تحمیل کرده است. اصل تحولش نسبت به فلسفه مولویت برتری دارد چون قوای یک ملت را آزاد می‌کند و وقتی قوا آزاد شد مشارکت را تحویل می‌دهد هم در عرصه سیاست هم فرهنگ و هم اقتصاد. آزادی به این معنا آزادی ملی و آزادی ملت‌ها و آزادی امت‌هاست. اما آزادی شهروندی نیست. این آزادی، آزادی تاریخی و آزادی رنسانس است که در آن مقیاس روابط اجتماعی و حکومتداری عوض شده است. از نظر اصل ریاضی و حدود اولیه‌اش قابل قبول است. ما سؤال این است که جهات حاکم بر آن را قبول داریم یا نه؟ و در مرحله بعد از منظر جهات و اهدافمان می‌توانیم تعاریف پایه این قضیه را هم عوض کنیم یا نه؟ یعنی خود معنی دموکراسی و مشارکت را می‌توانید از ادبیات وحی بگیرید؟ آیا معنی مشارکت و آزادی امت‌ها چیز جدیدی برای وحی است؟ یا چیز جدیدی نیست؟ ربوبیت حضرت حق جلت عظمت‌ه و ولأه آن که انبیاء و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بعد پرچمداران توحید هستند دارای این حدود بودند و هستند ما ریاضیات قضیه، تعریف تخصصی و آکادمیک قضیه یعنی استثنائه به کلمات وحی برای شراب کردن این نظام، امروز وقتش رسیده است. قبلاً هم این مطلب را گفته‌ام ولی باز امروز تذکر می‌دهم. مکانیزم اطلاعات پیدا کردن و رشد غیر معصوم با مکانیزم قرب و تقرب معصوم فرق می‌کند ولو هر دو انسانند. معصوم در اول و وسط و آخر و در هر مرحله‌ای که نگاه کنید در این دنیا و در عوالم دیگر، کنار عرض، قبل‌العرش و بعدالعرش و در معراج مکانیزم دیگری از تصرف و در رشد و تقرب دارد. با آن می‌شود ارتباط برقرار کرد اما این ارتباط به معنای پیدا کردن آن مکانیزم توسط ما، نیست. مکانیزم ما و جامعه‌شناسی ما این است که از محیط بیرون، فشاری وارد شود. یعنی شروع حرکت از بیرون است و در واقع نقطه آغازش این طور است. وقتی این فشار از بیرون آمد به درون می‌رسد، در درون ساختارها را به هم می‌ریزد، نفس به عجز می‌رسد و با تولی و ولایت با رفتن در خانه خدا و ائمه معصومین می‌تواند استثنائه کند. یعنی ابتدائاً در

اختیارش تصرف می‌شود. وقتی عوض شد این اختیار با یک ابزار و عینک جدید و با تحول ساختاری جدید می‌تواند به طرف قرآن برود. وقتی به طرف قرآن و کلمات عصومین رفت، از یک درجه بالاتر تقرب، توانست مطلبی را بفهمد و در اینجا به سمت جامعه‌اش برمی‌گردد. از مراحل که آقایان در فلسفه می‌شمارند مکانیزم ولایت و سرپرستی اجتماعی در نمی‌آید. به این معنا که مقابل فلسفه دموکراسی و مدیریت امروز- که از زمان رنسانس تا امروز وجود دارد. - بتواند نسخه‌ای برای مقابله ارائه دهد و مقاومت کند. ما کاری به خوبی و بدی این حرفهای ملامدرا نداریم. الآن این حرف ملامدرا یا حرف ما باید بتواند در صحنه این قانون اساسی بیاید و مقابله کند و از تسلط و همینه کفار جلوگیری کند و نگذارد مردم ضعیف شوند و مورد هجمه فرهنگی قرار بگیرند و... باصطلاح ما کاربرد می‌خواهیم. بحث نظری‌ای که شده و استضائه از کلمات نقطه شروع است و باید به بالا رفتن قدرت اسلام در عینیت ختم شود. امروز هم باید بتواند در این قانون اساسی جریان پیدا کند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

تطبيق مدل در سطح سوم
«قانون اساسی»



۱۳۸۴/۴/۲۲

جلسه هفتم

سرپرست پژوهش تطبیقی:
حجت الاسلام والمسلمین صدوق

گروه پژوهش‌های تطبیقی

بررسی مدل در سطح سوم (قانون اساسی)

استاد: حجة الاسلام والمسلمین صدوق	فهرست: --
تاریخ بحث: ۱۳۸۴/۴/۲۲	ویراست: برادر حیدری
شماره جلسه: ۷	پیاده نوار: برادر حیدری
تاریخ انتشار: ۱۳۸۴/۶/۲۸	واژه‌نگار: شرکت نشر پَرسا
گروه علمی: گروه پژوهش‌های تطبیقی	

فرهنگستان علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما در رابطه با قانون اساسی بود. رئیس جمهور مجری قانون اساسی است. ما باید در فهم قانون اساسی دقت کنیم و ببینیم که با چه فهمی از این قانون اساسی می‌توان کشور را اداره کرد. ممکن است عده‌ای برخورد ساده کنند و بگویند خوب مشخص است که این قانون اساسی صد و چند اصل دارد و معنای هر کدام از این اصول هم واضح است و دیگر نیازی به دقت و فهم مجدد نیست. زیرا عبارات آن حقوقی بوده و معنای عبارات حقوقی در علم حقوق مشخص است.

اولین اشکالی که به این نظر است اینکه آثار حکومت‌ها حضور خلاف این مطلب را گواهی می‌دهد. زیرا انحراف در حکومتها در چارچوب قوانین اساسی آنها ایجاد می‌شود. بر این اساس سازمان ملل متحد کشورها را بر اساس ظرفیت پذیرش دموکراسی درجه‌بندی می‌کند. یک کشورهایی هستند که به صورت قبیله‌ای و سلطنتی اداره می‌شوند، یک کشورهایی هم قیام کرده‌اند و روز ملی استقلال دارند و قانون اساسی خود را عوض کرده و به شکل امروزی قرار داده‌اند که اگر در این کشورها نگاه کنید، می‌بینید که در طول عمر آنها، بارها در آن کشورها کودتا صورت گرفته است. این کودتاها بدلیل عدم ثبات در یک کشور صورت گرفته است. یا اینکه مثلاً یک شخصی از یک حزب با آراء مردم انتخاب می‌شود و در دوره بعد شخص دیگری از یک حزب دیگری از مردم رأی می‌گیرد. این نشاندهنده این است که ادارک هر

کدام از احزاب از قانون اساسی متفاوت است که با هم اختلاف دارند. اگر ادارکات گوناگون نداشتند، همه یک حزب بیشتر نبودند.

ریشه این اختلافات به کجا بر می‌گردد؟ ریشه این اختلافات به فهم تخصصی از قانون اساسی برمی‌گردد، نه فهم عرفی و بدیهی. بنا به مباحثی که قبلاً هم مطرح کردیم، واژه‌ها را متناسب با یک یا دو قانون اساسی‌ای که حاکم بر همه آن قانون اساسی‌ها است، توسعه می‌دهند. بنابراین ادبیات تخصصی قفل و بدون حرکت نیست، ولو اینکه قانون اساسی کشور آمریکا دویست سال پیش نوشته شده باشد، اما حقوقدانان آنها برای یک واژه یک معنی استاتیک قائل نیستند، بلکه از آنروز تا حالا، برای تفسیرشان از قانون اساسی‌شان کتابها نوشته‌اند؛ تخصصهائی ایجاد شده و به پذیرش هم رسیده است (به تصویب مجلس و دنیای حقوقی‌شان رسیده است) و به استناد بر همان قانون اساسی تکیه کرده و برای روابط بین‌المللی، حضور در معاهدات و کنوانسیون‌ها، قیام و قعود می‌کنند، اخیراً بود که در مجلس سنا یا شورای آمریکا بحث شده بود که به طور کلی از تمام نهادهای سازمان ملل استعفا بدهند و بیرون بیایند؛ این خبر خیلی مهمی است. به نظرشان می‌رسد سازمان ملل با آن ساختار عریض و طویل خود واسطه‌ای بین بلوک شرق و غرب بوده که با آن بتوانند مسائل امنیتی، نظامی و یا تسهیلاتی و یا هر چیزی را کنترل کنند. ولی حالا احساس می‌کنند که عالم تک قطبی شده و سازمان ملل این خاصیت را ندارد و همه دنیا گوش به فرمان اینها هستند چه از نظر صنعت و چه از نظر تکنولوژی، علوم و تجارت و.... و الآن نسبت به سازمان ملل هزینه بیهوده‌ای انجام می‌دهند. علاوه بر این سازمان ملل محملی شده برای یک ابرقدرت نامرئی در جهان اسلام که بنظر بنده اهمیت قسمت دوم بیشتر است.

برادر انجم شعاع: غیر متعهدها هم مهم هستند.

ج: غیر متعهدها مناصم ندارند.

س: درگیری ایجاد می‌کنند.....

ج: خیر! اثر دارند ولی آن چیزی که باطن قضیه است و ظهور و بروز هم کرده، جمهوری اسلامی و تعلقاتی است که جامعه اسلام به اینها پیدا کرده ولی می‌خواهند اسمش را نیاورند این پتانسیلی است که جهان اسلام دارد.

یعنی وقتی با جدیت تصمیم بر انجام یک کاری می‌گیرند، تا سرحد شهادت پای آن می‌ایستند ولی دنیا خواهان (آمریکا و...) این‌گونه نیستند. باید آنقدر بگردند تا به زعم خودشان، انسان فداکار پیدا کنند. (در آنجا سربازی ندارند و ارتش‌شان داوطلبانه است و به وسیله تبلیغات و حقوقهای کلان جذب می‌شود تا ارتش سازماندهی پیدا کند.) یکی از آقایان نقل می‌کرد حقوق یک نظامی نسبت به مردم عادی آنجا حدود ۳ الی ۴ برابر است. به عبارتی ۴ برابر زندگی عادی

مردم برای اینها هزینه می‌کنند. خوب وقتی چنین فاصله‌ای ایجاد می‌کنند، عده‌ای هم جذب می‌شوند که داوطلب شوند و به استخدام ارتش دربیایند و بعد هم مأموریت‌هایی که به آنها محول می‌شود را انجام دهند.

برادر حیدری: اعدا می‌ها را جمع می‌کنند و....

ج: نه! واقعیت امر این طور نیست. مگر اینکه این یک خبر جدید باشد ولی روال معمول اینطور بوده که گفتیم.

برادر آل یاسین: قبلاً تبعه‌های خارجی را راه نمی‌دادند اما برای اینکه بتوانند جذب نیروی سربازی داشته باشد، به

اینها خیلی سریعتر تبعیت می‌دهند.

ج: آنها بحثهای دیگری است. شما اصل قضیه را دقت کنید که یک فاصله معیشتی درست می‌کنند.

حجه الاسلام موشح: انگیزه مادی بوجود می‌آورند.

ج: بله! مهمتر اینکه برای این هم یک دنیای آرام درست می‌کنند، یعنی دیگر خودشان دخالت نظامی در دنیا نمی‌کنند.

و با تهدید و کودتا و مسائل دیگر و به وسیله دستگاههای اطلاعاتی‌شان مسائل را حل می‌کنند. این طور نیست که سعی

کنند خودشان وارد درگیری نظامی بشوند. لذا ممکن است برای کل عمر آن سرباز حتی یک درگیری هم پیش نیاید. با

این کار همیشه برای داوطلب شدن در ارتش آمریکا، تقاضا بوده است. اخیراً با حوادثی که پیدا شده علاوه بر اینکه

داوطلب نیست به میزان ۸۰ درصد درخواست کمتر شده است. با وجود اینکه هنوز این اختلافات معیشتی هم وجود دارد

ولی تقاضا نیست. چرا؟ چون درگیری جدی است، شدتی که جهان اسلام و مقاومتی که ما داریم، مکتبی است. مقاومت‌ها

مثل درگیری با بلوک شرق بر سر دنیا نیست. که دائم ما را تطمیع کنند و بده بستان کنند و.... و فرهنگ دو طرف همین

باشد که اگر در جایی که به توازن و تعادل دنیایی برسند ساکت بشوند مثل چین و شوروی. ولی ما این طور نیستیم و

سراسولمان ایستاده‌ایم. حاضریم سر همین اصول کشته شویم. شهادت برای ما حقیقتاً یک فوز است. لذا این مسئله

(تدوین قانون اساسی) در رابطه با دنیاخواهی آنها است و قانون اساسی در دستگاه خودشان به این معناست، ولی در

رابطه با حضورشان در دنیا و تعادل و سرپرستی دیگر کشورها، در هر زمان متناسب با چالش‌های آن دوره حضور پیدا

کرده و بر مبنای قانون اساسی‌شان، تزه‌های جدیدی می‌نویسند تا قانون اساسی قدرت این ورود و خروج را به آنها بدهند

و آنها را در دنیا حاضر کند.

لذا به استناد قانون اساسی‌شان و تحلیل تخصصی که از آن می‌دهند، به نتیجه می‌رسند که آیا در حال حاضر،

عضویت در سازمان ملل برایشان مفید هست یا نیست؟ و اینکه چگونه با نهادهای قانونی سازمان ملل برخورد کنند؟

در جلسه قبل بحث شد که یک تحولی در مدیریت دنیا پیدا شده و آن، تحول در فرهنگ اذا امر مولی بعبده و

فرهنگ منطق انتزاعی و منطق تحقیق و فیزیک متناسب با آن و چیزی که تمدن و تکنولوژی می‌سازد می‌باشد. هم در

علوم پایه هم روش تحقیق آن به عبارتی هم در صنعت و هم در مدیریت عرب، تحول پیدا شد. تحول‌اش هم تحول در مقیاس است. یعنی آزاد سازی نیروها به وسیله ابزارهای تخصصی برای توسعه رفاه. یعنی در ابتدا آنها در فلسفه دموکراسی روی اخلاق خط کشیدند و دنیا محوری را در آن قرار دادند و مردم هم به کسی رأی دادند که دنیایشان را تأمین کند. لذا این مسیر طی شد و به ساخت یک ساختار مالی عریضی و طویل، رسید. شرکت‌ها و همچنین ماشین و جاده و یک مقصد دنیایی ساخت و این را هم به صورت یک موجود زنده، ارگانیزه کرد. بعد دولت‌ها تأمین کننده این ماشین و جاده و مقاصدی که دنیا محور است، شده‌اند. لذا قانون اساسی‌شان، قانون اساسی دولت‌هاست نه قانون اساسی توسعه.

قانون اساسی دولت‌ها، قانونی برای سازمانهای دولتی، توزیع حاکمیت و تعادل قوا. (مجریه، قضائیه، مقننه) است. به عبارتی قانون اساسی حقوقی و اداری است. خدمتتان عرض کردم که دو قانون اساسی دیگر در عرصه فرهنگ و اقتصاد هم دارند و چون اقتصاد محور هستند، آن قانون اساسی‌ها بر قانون اساسی دولت‌هایشان حکومت می‌کند. لذا حاکمیت عروسک‌ها و هنرپیشه‌های یک زمانی هستند که آن، زمان توسعه و رفاه و آن چیزی است که سرمایه‌دارها رقم زده‌اند. دنیایی است که سرمایه‌دارها طالب آن هستند و مدیرعاملهایی می‌خواهند که بتوانند آنرا بدست آورند. خب قطعاً اگر از صنف خودشان انتخاب کنند. خواه ناخواه هماهنگی بیشتر می‌شود. یعنی مثلاً رئیس جمهور کسی از دستگاه سرمایه‌داری باشد. در حزب‌هایشان هم سرمایه‌دارها عضوهای اصلی هستند و همچنین در مراکز هنری، تحقیقاتی و....

آل یاسین: اینکه عبارت ارگانیزه را به کار بردید صحیح بود؟

ج: بله!

س: مگر نگفتید مدیریت آنها مکانیزه است؟

ج: آن مدیریت اداری‌شان است که در مقایسه با خودمان مکانیکی است. واژه‌ای که ما بکار می‌بریم یک واژه مطلق نیست و در جاهای مختلف استعمالهای مختلف می‌شود. می‌خواهیم بگوییم در مجموع جامعه‌شناسی آنها یک جامعه‌شناسی حقیقی ولی مادی است. شما هم قائل به جامعه‌شناسی هستید ولی از نوع الهی.

س: یعنی با عینیت کار دارند؟

ج: نه! این که می‌گوییم حقیقی، در مقابل فلسفه است که یک اموری را حقیقی می‌داند، و یک اموری را انتزاعی و یک اموری را اعتباری. شما از این منظر، با دنیای مادی برابرید. یعنی شما هم جامعه را حقیقی می‌دانید، البته در مقابل فلسفه و ادبیات قدیم هم فرهنگستان و هم دنیای غرب جامعه را حقیقی می‌دانند. اما آنها یک جامعه مادی درست کردند، ولی شما می‌خواهید جامعه‌ای انسانی و قرآنی درست کنید. منظور از «حقیقی» تکوین خودتان است. به همان معنایی که

خدا آن را توصیف کرد. این حقیقی است و گرنه جامعه مادی آنها، شیطانی است. و قوای خودشان را ضعیف کردند. حالا می‌خواهیم ببینیم که تفاوت میان جامعه ما و آنها در چیست؟

هر جامعه‌ای دارای سه بخش است: مبنا، ساختارها و کارآمدی‌ها. می‌خواهم این سه بخش را هم در دستگاه خودمان و هم در دستگاه آنها تعریف کنیم. در بررسی هر قانون اساسی هم باید اینها را از درونش کشف کنیم و استخراج کنیم. مبنا یعنی اینکه: مثلاً وقتی این پنکه حرکت می‌کند و به شما باد می‌زند و هوای اینجا را تغییر می‌دهد؛ باید از یک جایی تغذیه انرژی شود، که به آن جا مبنا می‌گوییم. هر موجود زنده‌ای اینگونه است. مثلاً بدن شما به وسیله چند چیز تغذیه می‌شود هوا، نور و غذا. این چند عنصر با یک مکانیزمی وارد بدن می‌شوند و به سلول‌ها و بدن شما انرژی می‌دهند. ممکن است تنوع داشته باشد به این صورت که به خون به نحوی انرژی برسد و به دیگر اعضا به نحو دیگری. در گیاهان هم همین‌طور است، در زیست‌شناسی بحث شده که چگونه از ریشه به ساقه و برگ گیاه، انرژی می‌رسد. در هر صورت، هر سیستم یا هر موجود زنده‌ای که دارای حرکت و زمان و مکان است، از جایی انرژی می‌گیرد. هم ما و هم غریبها که قائلیم جامعه هم حیات دارد. پس از یک جایی باید انرژی و نیرو بگیرد تا بتواند حرکت کند و ادامه بدهد. در دستگاه مادی اینها حول و قوه‌شان را از کجا می‌گیرند؟ کسانی که منکر خدا هستند، چه برای تک انسانها، چه برای نباتات یا منابع طبیعی، چه برای جوامع که مصنوع خودشان است. چه منبعی قائل هستند؟ - چون ولاتش، خودشان هستند. خودشان در تمدنشان سهم تأثیر داشتند - اینها در دستگاه سیاسی می‌گویند: مبنا و جایی که جامعه را تغذیه می‌کنند آراء مردم است.

س: مشروعیت.

ج - مشروعیت هم معنایش همین است. هر کسی به ما غذای اجتماعی بدهد و عامل تحرک در جامعه شود به این می‌گویند مشروع است یعنی مبناست. یعنی مبدأ تغذیه اصل حرکت است. بود و نبودش به این بر می‌گردد.

س: بلوک شرق و غرب هم فرقی نمی‌کند؟

ج: فرقی نمی‌کند. هر دو یک ادبیات دموکراسی دارند. اگر در تئوریهای جامعه‌شناسی‌شان اختلاف دارند، آن بحث دیگری است. اصل دموکراسی را قبول دارند که به مردم بر می‌گردد. در اقتصاد هم اصل حول و قوه را به ثروت ملی برمی‌گردانند، و در دنیای فرهنگ هم به پژوهش برمی‌گردانند لذا اجتماع اختیارات در دستگاه سیاسی آراء مردم است و آراء مردم، بنزین پیدایش و شکل‌گیری روابط انسانی و جامعه انسانی می‌شود و در قانون اساسی دوم، پژوهش و تولید علم، مبنای تغذیه دستگاه فرهنگی می‌شود و ثروت یا انعکاس آن ثروت در قیمت ارزشان (که در تناسب با بقیه ارزشها

قیمتی دارد) قدرت ملی اقتصادی‌شان را مشخص می‌کند که روی هم «قدرت، اطلاع، ثروت» تبدیل به پایگاه مشروعیت و مبنای آنها می‌شود که جامعه‌شان در آن فضا تغذیه می‌شود.

حالا شما در دستگاهتان چه می‌گویید؟ شما قائل نیستید بر اینکه جمع عددی یا جمع کیفی یا جمع توسعه‌ای ملت، پایگاه تغذیه است. چرا؟ چون انرژی وضع فعلی هر فرد یا هر مجموعه (گیاه، انسان، حیوان) همان چیزی است که الان هست و انرژی فرد کنار او هم همانی است که دیگری دارد.

حجه الاسلام موشح: یعنی همان چیزی است که الان دارد.

ج: بله! تا به مجموعه انسانها و نبات و خورشید و ماه برسید. هر کسی هر چیزی دارد همانی است که امروز دارد. گاه در شکل فعلیتی که الان داریم مکانی بحث می‌کنیم همان طور که من شما را با هم عرض‌هایتان مقایسه کردم و شما را از صنف خودتان به گیاه و نبات و خورشید و... بردم که همه اینها نگاه مکانی است.

گاه نگاه زمانی می‌کنیم که در آن نگاه هم همیشه باید فعلیت انرژی ثابت باشد. چون چیزی را معرفی نکردید. اگر فعلیت امروز با فعلیت گذشته تغییر کرده باید به نحوی به ما نشان بدهند.

حجه الاسلام موشح: یعنی بگویند علت آن چه بوده است.

ج: بله! مثلاً می‌گوییم ۲۰ سال پیش نسبت به الان، همین تعداد. پس زادِ ولد چه در نباتات، چه حیوانات و چه انسانها، را هم باید تحلیل کنید. زادِ ولد تبدیل است.

حجه الاسلام موشح: ایجاد و خلق است.

ج: بله. یا اضافه است. یعنی یک انرژی در شما بوده. همان بحثی که در فیزیک دارند.

حجه الاسلام موشح: بقای ماده و انرژی.

ج: بله! یعنی تفاوت و تنوع انرژی‌ها (انرژی جنبشی، مکانیکی و...) را می‌شمارید. حالا این بحث فیزیکی آن است، بحث صنفی آن همین بحث انسان، حیوان، نبات و خورشید و... است. این بحث منطق صوری آن است. باید این را از دستگاه منطق صوری در بیاورید و تبدیل به یک معنای تخصصی کنید و انرژی‌هایمان را دسته‌بندی کنید و بگوئید: انرژی مکانیکی تبدیل می‌شود به انرژی جنبشی و انرژی جنبشی تبدیل می‌شود به فلان انرژی و دائماً سخن از تبدیلهای بکنید. ببینید آیا زماناً و مکاناً به اصل بقای انرژی می‌رسید. اگر رسیدید صحبت از تبدیل است و صحبت از انرژی گرفتن نیست.

آنها معمولاً پایه‌های علوم پایه را وارد علوم اجتماعی‌شان می‌کنند. یعنی فوراً می‌گویند جامعه یک سیستم و نهاد است و داده و ستاده آن را مطرح می‌کنند. و در گردش‌هایی که می‌خواهند مسئله سیستم و جامعه را تحلیل کنند، باید دنبال این

باشید که آیا تبدیل را معنا می‌کنند؟ یعنی یک انرژی از این وضعیت تجزیه و ترکیب می‌شود و به انرژی‌های دیگر تبدیل می‌شود و در آن اصل بقاء انرژی حفظ شد یا نه، بلکه اضافه و کم شد. که باید دو تئوری بدهند، به عبارتی سه تئوری قابل ملاحظه است: یکی ثبات، که سکون می‌آورد. و آنها نباید قبول کنند، ۲- تناقضی است، یعنی جمان یک انرژی از روز اول داشتند و هر چه به آن زمان و مکان می‌گذرد از آن کم می‌شود. و به سمت از بین رفتن صرف میل می‌کند. در ریاضیات هم نمی‌گویند صفر می‌شود.

- حجه الاسلام کشوری: تبدیل به معنای نقص است؛ یعنی کم می‌شود؟

- ج: بله! کم شود. یک تئوری هم این است که بگوئیم اضافه می‌شود. هر چه جلوتر می‌رویم. این اشکالی است که ما به آن مبنا داریم.

حالا اگر این اشکال وارد باشد، در انسان‌شناسی چه تغییری پیدا می‌شود؟ یعنی ابتدا با انسان را تحلیل کنیم تا بعد در جامعه آن را منعکس کنیم. یک انسان حول و قوه را از کجا می‌گیرد؟ بنظر ما هم در اصل خلقتش، هم در تغییراتش و هم در تکاملش، به امر توحید بر می‌گردد. «لا حول و لا قوه الا بالله» به ایجاد خدای تبارک و تعالی بر می‌گردد، و به حضرت حق برمی‌گردد. که این تئوری، تئوری تناقضی نیست ولو اینکه بر اساس تکامل، می‌تواند تناقض را هم تحلیل بکند. اما تناقض را مبنا قرار نمی‌دهد، بلکه تکامل را مبنا قرار می‌دهد. پس حیات این سیستم به اعطاء و افاضه حضرت حق جلست عظمت برمی‌گردد. ما در این مبنا مشکلی نمی‌بینیم و با مکتب و اعتقاداتمان هم جور در می‌آید. اشکالهای فلسفی ای هم که این بحث دارد، در بخش فلسفه مطرح است و در اینجا کاری به آن نداریم. پس ولایت تکوینی، پایگاه ولایت اجتماعی می‌شود، به چه معنا؟ به این معنا که هر کسی یک ارتباط فردی و مستقل با خالقش، خارج از نظام و سیستم دارد و انرژی می‌گیرد.

- حجه الاسلام کشوری: در اصل بودنش.

ج: هم در بودنش و هم در همه مراحل. سیستم، حول و قوه‌اش را از خارج سیستم اجتماعی می‌گیرد. خارج از هر سیستمی می‌گیرد. حتی اگر خودش را به عنوان یک سیستم ببینیم، اینطور نیست که بخواهیم همین را درون سیستمی معنا کنیم. می‌خواهیم بگوئیم یک ارتباط با خالقش دارد که آن ارتباط بر سیستم خودش و همچنین بر انسان شناسی خودش حاکم است. این مطلب در فرد، مبنای گرفتن انرژی می‌شود: «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم».

- حجه الاسلام کشوری: پس مجاری اجتماعی را چه می‌گویید؟

- ج: اجازه بدهید! درباره جامعه هنوز حرف نزده‌ام. در جامعه هم صحبت می‌کنیم.

پس هر فردی یک ارتباطی با مافوق دارد که انرژی می‌گیرد، بعد این انرژی را بگونه‌ای در درون خودش توزیع می‌کند. آن را به درون ساختار و توازن وارد می‌کند. یعنی می‌تواند، الگوی تنفس، گردش خون، آب و... با مبنا هماهنگ کنند یا ناهماهنگ کند. چون اختیار وجود دارد. حالا کاری به بحث اختیار نداریم. اصل مبنا این چیزی است که گفتیم و بعد می‌گوییم اختیار این را توضیح می‌دهد. پس فعلی که از شما صادر می‌شود، چیست؟

حجه الاسلام موشح: در اثر ارتباط فردی شما با خالق است.

ج: نه! می‌خواهم بگویم دو رابطه طی کرده است: چگونه با مافوق ارتباط برقرار می‌کنم؟ و چگونه این را در درون منعکس می‌کنم و بعد این انعکاس را به خارج منتقل می‌کنم؟ که همان ارتباط با شما و دیگران یا ارتباط با طبیعت می‌شود که مثلاً گیاهی را به استخدام خودتان در می‌آورید و می‌خورید یا حیوان را ذبح می‌کنید و... لذا در ضمیمه کردن انرژی‌های دیگران به خودتان در مرحله سوم تبدیل واقع می‌شود. اما انرژی بودن آن گوسفند یا گیاه در کجا ثبت شده؟ خود آنها هم در دو مرحله قبل‌تر از آن از پایگاهی گرفته است. لذا چه شما انرژی را مستقیم بگیرید، چه در ارتباط با طبیعت بگیرید (که گوسفندی را به تسخیر در می‌آورید یا از نباتات استفاده می‌کنید). در آن صورت هم با یک واسطه انرژی را از حضرت حق جلت عظمته گرفتید. این اصل مبناست.

حالا وارد جامعه می‌شویم. اول اینکه جامعه چگونه بوجود می‌آید؟ اولین هسته پیدایش جامعه چگونه است؟ اراده محوری در جامعه، رهبران هستند که بقیه آحاد مردم، سلول و پیکره وجود آنها می‌شوند، اما شکل‌گیری آن چگونه است؟ این یک تعریف استاتیک بود که ملت، دست و پا و چشم و گوش و... سلولهای پیکره یک دستگاه (نه فرد) شدند، مثل دستگاه ولایت، دستگاه حاکمیت. حال آیا دستگاهها که می‌آیند، ناگهان می‌گویند که می‌خواهیم بر شما حاکم شویم؟! خیر، اینطور نیست و مردم هم نمی‌پذیرند. به این دلیل که مثلاً شما چه برتری نسبت به بقیه دارید که می‌گویند من حاکم هستم و تو محکوم. بلکه شعار و آرمانها؛ مکتب و ایدئولوژی یک دستگاه است (که مطرح است) چه دنیایی و چه اخروی باشد چه بودا باشد چه هندو و چه ژاپن باشد. چه مبتنی به ۵۰۰ سال پیش باشد و چه متعلق به حال باشد. یک دستگاه شعار عدالت و فقرستیزی و... می‌دهد و روی چالش و نیازمندی‌های جامعه دست می‌گذارد و شعارش را مطرح می‌کند و بعد مردم حول یک جهت و مقصد کشش و تعلق پیدا می‌کنند. جهتی که یک مقصدی را نشان می‌دهد. ولی همه، شعار دهنده و طراح آرمانها و به عبارتی مهندس نیستند که بخواهند مهندسی یک نظام را برای یک ملت تعریف کنند. بلکه افراد خاصی هستند که به دلیل استعدادها و شرائط اجتماعی‌شان موفق شدند و به هر صورت از عوام مردم وارد خواص شدند و در میان خواص هم توانسته‌اند حرفشان را به غلبه برسانند و دیگر حرفها را کنار بزنند و آن حرفی را که به ارضاء

و نیاز جامعه ارتباط بیشتر و عینیت بیشتری داشته و توانسته ارتباط بهتری برقرار کند را بالا بیاورند. و همچنین توسط دوستانی که اطرافش هستند.

خب حالا تمام این خصایص در یک فرد متجلی می‌شود مثل آقای احمدی‌نژاد یا جناب آقای خاتمی (ولی آقای خاتمی این فکر را در چند سال طرح کرده و شعارش را مطرح کرده است و آرام آرام این شعار یک شکل محوری بین دوستانش پیدا کرده است. تا بعد وقتی حاکمیت پیدا می‌شود، آن فرد محور حاکمیت می‌شود). لذا وقتی مردم به یک آرمان، جهت‌گیری‌ها یا ارزش‌هایی رو می‌آورند، یعنی اعلام آمادگی می‌کنند که حول و قوه‌هایشان را خرج آن سیستم بکنند. اما به نسبت، یک عده تا حد ایثار و شهادت جلو می‌آیند که ایشان فدائیان نظام می‌شوند: «بابی انت و امی و نفسی و اهلی و مالی و ولدی». در همه وجوه فدا می‌شود.

یک عده، نفس را کنار می‌گذارد و حاضر است خرج مالی، خرج تخصصی و خرج فکری بکند، تا برسد به بدنه جمعیتی که فقط حاضر است کمک زبانی بکند. اینان هم عضو هستند. اینکه می‌گویند تبعیت یک نظام را پذیرفته است یعنی در واقع می‌خواهد شهروند این نظام باشد و از نعمات و خدماتی که آن حاکمیت به این مجموعه می‌دهد، استفاده کند. به این فرد می‌گویند تابع ایران و دوست دارد در این جامعه زندگی کند. این نازل‌ترین فرد در مشارکت نسبت به این حکومت می‌شود تا جمعیت زیادی که در بدنه نظام کار می‌کنند. این جامعه شناسی ماست، یعنی گرایش‌های عمومی می‌شود.

حجه الاسلام موشح: حالا این خود جامعه هم مستقل از احاد افراد مرتبط به مافوق می‌شود؟ چون حقیقتی است و وجود و تأثیر دارد. تک تک افراد که وصل هستند و آن مراحل را طی کردند و به جامعه رسیدند، حالا خود جامعه ارتباطش چگونه است؟

ج: وقتی یک موجود حقیقی شد، مثل ملت ژاپن (می‌شوند) که این طور نقل شده که هر ژاپنی می‌گوید من سه وطن دارم. وطن اولم ژاپن، وطن دومم شرکت و وطن سومم خانه‌ام است. و به همین شکل ضریب هم می‌دهد. یعنی من نسبت به وطن اولم که ژاپن است مثل یک سلول عمل می‌کنم. یعنی حاضر همه وجودم را خرج کنم، لذا این فرد که در جامعه حاضر می‌شود، همه حول و قوه خودش را در خدمت سیستم قرار می‌دهد و ۱۰۰ میلیون یا ۲۰۰ میلیون جمعیت همگی اختیارات خودشان را واگذار می‌کنند، هم به خود سیستم، هم به ساختارهایش، هم به حقوقش، هم به قوانینش و هم به حاکمیت. مثلاً یک هنگامی اعلام جنگ و صلح می‌کند. جنگ و صلح که دیگر مسئله قوانین نیست، مسئله حفظ ساختارها نیست، بلکه مسئله بود و نبود است. می‌خواهد از تمامیت و بود و نبود ملت ژاپن دفاع کند. دشمن می‌خواهد اینها نباشند، وقتی جنگ می‌شود معنی‌اش همین است. در بقا و عدم بقا می‌خواهند (حضور داشته باشند) لذا در آنجا

حاضر به پذیرش قوانین فوق عادی و بحرانی هستند. خب حالا اگر اینها ضمیمه شدند تبدیل به یک پیکر می‌شوند. در اصل....

حجه الاسلام موشح: در اصل می‌گفتیم، خود آن شخص و درون خودش است.

ج: احسنت! یعنی انرژی و هدف درونی است و حرکت تبدیلی است و کاری به جامعه نداریم. ولی شما می‌گویید من نمی‌خواهم با خدای خودم بصورت فردی ارتباط برقرار کنم بلکه می‌خواهم با حضور جامعه ارتباط برقرار کنم. لذا «کل» ارتباط برقرار می‌کند. حالا معنی ارتباط برقرار کردن با مافوق، پذیرفتن تاریخ و پذیرفتن مسئولیت در مرحله‌ای از تاریخ است. لذا در سیستم جامعه‌شناسی الهی، اولین تفقه، ارتباط به زمان تاریخ است. اولین تفقه «درک از اینکه نرخ شتاب تاریخ چیست و در چه مکانی از عبادت قرار دارد و من جامعه را با آن هماهنگ کنم»، می‌باشد. این معنی جلب رضایت حضرت حق جلت عظمته و ولات تاریخی است.

حجه الاسلام موشح: این برای همه نیست بلکه فقط برای رؤساست؟

ج: خیر! همه در اصل این معنا شریک هستند ولی نه به نحو منطقی صوری.

حجه الاسلام موشح: ترکیبی است و سهم تأثیر دارند.

ج: در نسبیت. کسی که محور است، تمام وجوه این معنا را باید درک کند تا بتواند تمام شئون را متصل کند اما یک پیرزن روستایی که شبانه روز کارش رسیدگی و بافندگی، کشاورزی و دامپروری است، او هم در نسبت خودش می‌تواند به ولات حق اقرار کند و بگوید اینها حق هستند. ۱ مثل خورشید. همان طور که به نور خورشید، اقرار می‌کند می‌تواند به بلندای عظمت امام و حرکتش اقرار کند یا (به عظمت) مقام معظم رهبری یا هر مرد توحیدی که محور تعلقات یک امت قرار بگیرد.

حجه الاسلام موشح: مثلاً کیفیت ارتباط جامعه با مافوقش در تاریخ رفت؟

ج: تفقه نسبت به تاریخ می‌شود که ولات تاریخ «چه» می‌خواهند. یعنی باید نرخ شتاب ولایت خودشان را در جامعه تابع نرخ شتاب ولایت تاریخی بکنند.

حجه الاسلام موشح: این که باز فردی است!؟

ج: نه! بحث حاکمیت است. درست است که (مقام معظم رهبری) محور حاکمان شده‌اند اما مقام معظم رهبری محور بین سران سه قوه، نمایندگان مجلس، هیأت وزیران (و آن طور که نقل کرده‌اید ۳۰۰۰ مدیر وجود دارد و رئیس جمهور با

^۱ - مثلاً مش حیدر نقل می‌کرد آن اوایل که انقلاب شده بود، یک رفیق مسیحی داشتم که به او گفتم: حالت چگونه؟ گفت: روح الله شما را من عیسی مسیح می‌دانم. این درک می‌تواند پیدا شود.

آن‌ها ارتباط دارد) هستند و تنها نیستند. این تنهایی برای فرهنگ ادا امر مولی بعیده است. الان چه چیزی مطرح است؟ نه فقط در سیستم ما در غرب هم همینطور است. آقای بوش هم با ۳۰۰۰ مدیر ارتباط دارد.

حجه الاسلام موشح: یعنی تصمیمی که می‌گیرد....

ج: نمی‌تواند فردی باشد. بلکه تخصصی است و برای تعادل و توازن جاذبه‌هاست و این کار نمی‌تواند بدون ریاضی باشد.

حجه الاسلام موشح: یعنی مثلاً وقتی مشورت می‌کند به چیز جدیدی می‌رسند و هر دو با هم به آن می‌رسند. در خود جمع چیز جدیدی بوجود می‌آید.

ج: غیر از مسئله جمع و مشاوره موضوع تصرف (....) دیگر موضوع تصرفشان نگاه استاتیک به شیء نیست که بخواهند جابجایی را معنا کنند. حرکت جامعه، حرکت جابجایی نیست بلکه حرکت جهشی و تکاملی و تصاعدی است. این بحث ریاضی آن است. ریاضیات‌شان در مطالعه موضوع برای رفتن از این مرحله به مرحله دیگر و یک ریاضیات پیچیده است. ریاضیات جاذبه است. هم باید تکامل را معنا کند، هم توازن و هم آثارش را بتواند کنترل کند. درون مولکولی می‌بیند و مولکول را ساکن نمی‌بیند. چگونه روی یک اتم یا مولکول مطالعه می‌کنند؟ با چه فیزیک و ریاضی؟ جامعه هم همین طور است. دیگر آن مشورتهای لویی جرگه نیست که بگوئیم در افغانستان ملت قومی است و لویی جرگه‌ها باید بالا بیایند. فرضاً بالا آمدند. حالا آیا صلاحیت دارند موضوع را ببینند. وقتی اینها را سر قدرت نشانند، بعد می‌گویند خب آقای متخصص بگو چه کار کنیم؟ حتی فهد امثال او که سرکار هستند، فقط ماشین امضاء هستند. درست است که حالا اینها این موضوع و فیزیک جدید را دوست دارند ولی در محاسبه و امضای قضیه باید حرفهای آنها را امضاء کند که در روابط اقتصادی، بحث بورس و سیستم بانکی و ارز و صادرات و واردات سرمایه‌داری در خارج و سرمایه‌داری خارجی یعنی همه جا جاذبه اعتبارات را بیاورید. همه جا بحث جاذبه است.

حجه الاسلام موشح: پس در جامعه دیگر فرد حاکم نیست بلکه روابط حاکم است.

ج: علم حاکم است. ریاضیات حاکم است.

حجه الاسلام موشح: پس اینکه ما می‌گوییم ولایت فقیه و ولایت مطلقه و... در آنجا نفی می‌شود.

ج: خیر، نفی نمی‌شود. الان یک چالش است. مسئله مهمی که شما هم اکنون با آن روبرو هستید چالش بین مدیریت علمی و مدیریت فقهی (مدیریت حجیت و وحیانی) است. اینکه ما خدوم مقام معظم رهبری و حضرت امام هستیم و همه چیز خودمان را در رزق ارتباط با بالای ایشان می‌دانیم و همه این مسائل، سر جایش هست. ولی امروز وقتی می‌خواهد توزیع شود با موضوعی غیر از آن چیزی که قبلاً برخوردار داشتند، مواجه هستند. یعنی باید بتوانند جاذبه‌ها را

کنترل کنند لذا باید ریاضیات تفقه عوض شود. به همین دلیل این مطلب را از کلمات امام درمی آوریم. یعنی وجداناً احساس می کند با آن حاشیه‌هایی که بر عروه زده است نمی تواند در نظام حاضر شود. لذا این تقوی حضرت امام است که برای اداره نظام، درخواست جدیدی از حوزه می کند. مقام معظم رهبری همینطور هستند. فقط می دانند که دست زدن به فرهنگ مذهب حساسیت‌های خاصی دارد، چون ضرب در قداست شده است و تصرف در آنجا محاسبات دیگری دارد و می دانند که متغیر اصلی آن، خودشان هم نیستند. همانطور که بالآمدن خودشان به وسیله یک دست غیبی بود و با یک دست غیبی کارها هم جلو می رود، در آنجا هم منتظرند. این دست غیبی بیاید و این تحقیقات را انجام دهد. یعنی خود امام هم با همه عظمتشان، کار انقلاب را از خودشان نمی دانستند و می گفتند معجزه است.

این مطلب در کلمات امام زیاد است و خودشان را مجرا و خادم آن فرمان و رضایت می دیدند. مهندسی قضیه را خودشان نکردند. قصه چله‌های متوالی را که امام طراحی نکردند بلکه طراحی شد و ایشان روی این موجها هماهنگ عمل کرد و قیام را به نتیجه رساند. تصرفاتی که از بالا می خواهند واقع شود (این طور است). اینها وارثان انبیاء هستند. مثل تمام وقایعی است که درباره دیگر انبیاء اینطور است.

در قرآن هست که خود حضرت صالح علیه السلام همه امور مربوط به ناقه را طراحی نفرموده بودند بلکه امر خدا و تقاضای خداست و نبی باید هماهنگ باشد. یا مثلاً درباره ذبح حضرت اسماعیل (ع) که درخواست حضرت ابراهیم (ع) نبوده است. یا کل امتحاناتی که انبیاء شده‌اند که به درخواست خودشان نبوده است بلکه اینها نبی و مجرای جریان توحید و حول و قوه الهی هستند. اینکه می گویند علما هم وارثان انبیاء هستند به همین معناست. لذا تفاوت اصلی ای که بحث ما دارد این است که ولایت اجتماعی به ولایت تاریخی تقوم دارد و آن هم به ولایت تکوینی تقوم دارد، به تحلیل مذهب. و آن اشکالی که کردیم مبنی بر اینکه «شما نمی توانید به تاریخ و تکوین وصل شوید» یک اشکال فلسفی است. اما وقتی وارد تاریخ می شویم آیا در تاریخ ارتباط بین اینها را تحلیل نمی کنند؟! در علم تاریخ این کار را می کنند، ولی آن اشکال هست.

حجه الاسلام موشح: یعنی بین فلسفه و تاریخشان ناهماهنگی است.

ج: آن مطلب هست، اما در درون خود تاریخ که بیاییم در عرصه اندیشه، دموکراسی اندیشه را مطرح می کنند و روی صواب و خطا هم خط می زنند. و همه اندیشه‌ها را به رسمیت می شناسند چه آنهایی که اداره کردند و چه آنهایی که ایجاد چالش کردند.

س: میزان کارآمدی آنها را حساب می کنند که چقدر کارآمد بودند.

ج: چقدر مؤثر بوده است.

س: ملاکشان این هست.

ج: بله! لذا در بخش فلسفه تاریخ، فلسفه علم را می آورند و در بخش تکوین، تحلیل حاکمیت زیست‌شناسی بر فیزیک و ریاضیات را می آورند و نجوم و کیهان‌شناسی را هم می آورند. ولی هیچ استدلالی هم ندارند. یعنی در آن قسمت‌ها هم ما اشکال داریم. یعنی غیر از اشکالات فلسفی که داریم (که حاکم هست) آنها را کنار می گذاریم و روی بحث ابتدایی خلقت می آییم، که اینها می گویند زمین چگونه تجزیه شده و از برخورد بین ستاره‌ها و غیره بوده است و یک بحث خوبی می کنند و بعد از بحث نجومی و کیهان‌شناسی، حرکت حیات را روی زمین آغاز می کنند و حیات را چند مرحله می کنند و می گویند حیات چه مراحل را طی کرده تا به جوامع انسانی رسیده است. ما در همه این مسائل سؤال داریم.

آل یاسین: معقولیت آن چیزهایی که در انجیل آمده و.....

ج: نه! ما اصلاً کاری به انجیل نداریم ما با تاریخ و پل دوران کار داریم. کاری به فلسفه تاریخهای مارکسیست‌ها.....
س: درباره قبل می پرسم.

ج: حرف علمی دارند. یعنی تکیه‌گاه قضیه را به کیهان‌شناسی برمی گردانند که یک علم است و کاری به تورات و انجیل ندارد. زیست‌شناسی یک علم است و در آن مراحل تکوین حیات را روی زمین را شمرده‌اند. همان طور که مارکسیست‌ها فلسفه تاریخ را مطرح کرده‌اند، در غرب هم یک فلسفه تاریخ گفته شد. در هر دوی آن ما سؤال داریم و بحث علمی هم داریم و ابتدائاً بحث مذهبی هم نداریم. ابتدا در درون علوم خودشان و تلائم آن بحث می کنیم تا به بحث وحی و نقل و انبیاء علیهم السلام برسایم.

آل یاسین: سهم تأثیر خدا (اگر حتی فرض کنید ۳ خدا وجود داشته باشند) در این مسئله علمی‌شان چیست؟

ج: اصلاً امروزه علوم، امور نقلی را به رسمیت نمی شناسند.

س: در فرهنگ عامه‌شان می بینیم که خدا وجود دارد.

ج: نه کاری به فرهنگ عامه و فیلم نداریم، ما بحث تخصص داریم. فلسفه تاریخ را علم تکامل متکفل شده یا انجیل یا فرهنگ عامه‌شان؟! (معلوم است که) تخصصی است.

س: اصولاً قبول ندارند! حتی خدای سه گانه را هم قبول ندارند.

ج: نه! آنها اصولاً علم را قبول دارند، می گویند هر چیزی که تحت آزمایش و مشاهده بیاید. (معتبر است).

حجه الاسلام موشح: آقای گلشیری که در تلویزیون صحبت می کرد، می گفت نیوتن دیندار بوده و خدا را قبول داشته.

ج: نه! آنها اعتقادات فردی او را بحث می کنند.

س: آن را در علمش بکار نمی‌گیرد.

ج: بله! بحث نیست را مطرح کرده، اما نمی‌گوید که انعکاس خداپرستی‌اش در معادلات فیزیک و ریاضی چیست. یک تمدنی به اسم رنسانس درست کرده‌اند و ماوراء غیب را در توسعه فیزیک و علوم امروز انکار کرده‌اند.

آل یاسین: حتی الان هم کلیسا می‌روند و دعا می‌کنند.

ج: بروند، مسئله‌ای نیست. ما کاری به این نداریم و حاصل این تمدن را بحث می‌کنیم. آیا این تمدن دعوت به خداپرستی می‌کند؟ جامعه غیر از فرد است، شما در خود ژاپن هم افراد با اعتقادات مختلف دارید، اما وقتی که به جامعه می‌رسند می‌گویند ژاپن وطن اول من است. چه کلیسا برود یا مسلمان باشد باز هم می‌گوید ژاپن وطن اول من است. غیر از آن الان تمدن ژاپن سهم تأثیر در تمدن عالم دارد. افتخارشان این است که چند درصد در پژوهش عالم تأثیر داریم یا چقدر ثروت داریم و همین شاخصه‌هایی که ارائه کردند. مثلاً ما در درجه‌بندی دموکراسی، چندمین کشور هستیم، مثل فوتبال. مگر در آنها درجه‌بندی نمی‌کنند و مثلاً می‌گویند ایران الان بیستم است. مثل همین، می‌گویند از نظر دموکراسی الان ژاپن در سطح چندم است؟ و از نظر ثروت و تولید علم چگونه است؟ کانادا، اروپا، آمریکا، اروپا و آسیا هم همین طور است. ما راجع به اینها صحبت داریم. این تمدن چه می‌گوید؟ این تمدن جامعه‌شناسی خودش را تعریف می‌کند. برای دین هم یک سهمی گذاشتند ولی اینطور نیست که آن را متغیر اصلی قرار بدهند و روی آن مانور بدهند. حقوق بشر متغیر اصلی است. بعدهم نمی‌گویند که حقوق بشر را انجیل نوشته است و از طرفی نمی‌خواهند انکار هم کنند که هیچ چیزی از آن در انجیل نیست ولی می‌گویند مثلاً مونتسکیو نوشته است و دانشمندان علوم اجتماعی خودشان را ذکر می‌کنند. هر چه هست (حداقل) اینها را در سلسله بقیه انبیاء ذکر می‌کنند. واقعاً به این صورت از اینها یاد نمی‌کنند؟ شما در تلویزیون آنها و حتی تلویزیون ما دقت کنید. آن اندازه‌ای که از اینها تعریف می‌شود درباره حضرت لوط و هود هم تاریخ می‌گویند؟! ۱۲۴ هزار پیغمبر داشتیم و ما اسم ۳۰ نفر از آنها را بیشتر نمی‌دانیم.

والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

تطبيق مدل در سطح سوم
«قانون اساسی»



۱۳۸۴/۴/۲۷

جلسه هشتم

سرپرست پژوهش تطبیقی:
حجت‌الاسلام والمسلمین صدوق

گروه پژوهش‌های تطبیقی

بررسی مدل در سطح سوم (قانون اساسی)

استاد: حجة الاسلام والمسلمین صدوق	فهرست: --
ویراست: برادر حیدری	تاریخ بحث: ۱۳۸۴/۴/۲۷
پیاده نوار: برادر حیدری	شماره جلسه: ۸
واژه‌نگار: شرکت نشر پَرسا	تاریخ انتشار: ۱۳۸۴/۶/۲۸
	گروه علمی: گروه پژوهش‌های تطبیقی

فرهنگستان علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

پشت تحلیل از قانون اساسی‌ها، ادبیات علوم اجتماعی خوابیده‌است. سه چهار تا از علوم برای تک‌تک واژه‌هایش صحبت می‌کنند مثلاً درباره مفهوم قانون و قانون اساسی اگر دائرةالمعارف‌ها را نگاه کنید می‌بینید که فقط حجم مطالب دائرةالمعارفی در این باره چقدر است که رجوع می‌دهند که این مطلب چند تئورسین دارد. درباره اعلام و کتابهای نوشته شده و سیر تطور مفهوم قانون توضیح می‌دهند و خیلی مفصل است و این جور نیست که جزوه ۱۰-۱۵ صفحه‌ای باشد و به آن مثلاً قانون اساسی جمهوری اسلامی بگویند بلکه پشت آن متخصصینی هستند و مفسر دارد. در جمهوری اسلامی ۶ فقیه و ۶ حوquدانی که قوه قضائیه معرفی کرده در ۲ سطح - یا در یک سطح چون نتیجه نهایی با فقهاست - قانون را تفسیر می‌کنند. آنها ۵۲ باب فقهی و ۲۰ سال درس خوانده‌اند و عقبه علمی حوزه‌شان را در پشت خودشان دارند و در غرب مجموعه‌ای از رشته حقوق و علوم اجتماعی یعنی جامعه‌شناسی، حقوق اقتصاد، حقوق مدنی و حقوق بین‌الملل و ادبیات علوم سیاسی با گرایش‌های مختلفش و حتی روانشناسان و مدیریت استراتژیک مفسر قانون اساسی‌های غرب هستند. اما سؤال این است که برای معنا کردن قانون اساسی جمهوری اسلامی چه تخصصی لازم است؟ قانون اساسی در اصل دوم خداشناسی را مطرح کرده: جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به خدا و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او، وحی الهی و نقش بنیادین آن در بیان قوانین، معاد و نقش سازنده آن در بیان قوانین، عدل خدا در خلقت و تشریح، امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی، کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا از راه الف، اجتهاد ب: استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آن. در اینجا تکامل مادی و معنوی را از هم تفکیک کرده‌است. این همان نظری است که فقهاء دارند. و اینکه

تأکید بر پیشرفت علوم شود و سرپرستی آن به عهده دین است را مطرح نکرده است. حالا همین اندازه هم کفایت می‌کند. چون هم‌اشاره به اصول عام اعتقادی و کلامی است. شما می‌خواهید قانون اساسی رامعنا کنید و موضوع قانون اساسی جامعه، تعریف امت و ملت و جامعه است. اگر به آثار آن بخواهید معنا کنید می‌گویید هر ملتی و هر جامعه‌ای دارای تمدنی است. یعنی تعریف به تمدن. حالا تعریف شما از تمدن و امت و ملت چیست. در جلسه قبل گفتیم که ۳ سطح مدیریت داریم ۱: اذا امر المولى بعبده ۲: مشارکتی ۳: حادثه‌سازی که اینها ضرب در الحادی، التقاطی و الهی، ۹ تا می‌شود. بعد از رنسانس مدیریت بر جوامع، مدیریت مشارکتی شده و مدیریت فلسفه دموکراسی آمده است. یعنی حضور اراده مردم را قبول کرده است. بنابراین برای ارتباط بین خواص و عوام احتیاج به ابزار هست و آن ابزار، ابزار زبانی و تخصص است. و این تخصص صنوف را تعمیم می‌دهد و حضور و مشارکت اینها را از منظر تخصصشان در جامعه حاضر می‌کند. بوسیله یک زبان نموداری، ریاضی و زبان هنر. اینها زبانهای مختلفی است که زبان تخصصی است و با آمار صحبت می‌شود. اینها آثار تخصص است و تخصص هم اثر پذیرش اراده‌های مادون در نظام اختیارات است.

در جلسات قبل جامعه مادی را به اقتصادمحور بودن و مادی بودن آن تعریف کردیم. یعنی دنیا همین است و هر چه هم دارد همین است و انسان در آن تصرف می‌کند و فقط در آن تبدیل انجام می‌دهد. یک جنبش و انرژی را تبدیل به یک انرژی دیگر می‌کند. همین فلسفه فیزیک را در جامعه‌شناسی‌شان هم می‌آورند. بعد قدرت‌ها و نهادها و گروهها قدرت‌های اجتماعی هستند که در جوامع وجود دارند. اینها را مثل فیزیک معنا می‌کنند یعنی این قدرت‌ها همیشه در حال تبدیل هستند. گاهی این قدرت و گاه از بیرون قدرت‌ها فشار می‌آورند.

اما بر اساس فلسفه شما لاحول و لا قوه الا بالله مطرح است و عالم را محدود به دنیا نمی‌دانید واصل بقاء انرژی را هم بر آن حاکم نمی‌دانید ارتباط این عالم و عالم ماوراء الطبیعه را قطع نمی‌دانیم و پیش‌فرضهای شما درباره تعریف جامعه کلاً با پیش‌فرضهایی که آنها دارند متفاوت است. از طرف دیگر یک انسان‌شناسی را تعریف کردیم که فرد هم در ایجاد هم در بقاء و هم در تکاملش با خالقش ارتباط دارد و در همه مسیر محتاج به اوست. در جامعه هم معنا کردیم که محور جامعه نظام رهبری است و در نظام رهبری، لیدر یعنی رهبر، محور نظام حاکمیت است. خواه آن لیدر حزب باشد خواه فرد باشد مهم نیست. گاه می‌گویید دستگاه فقاهت حاکم است گاه می‌گویید فرد فقیه حاکم است. این در اجراء و در مصداق حتماً تبدیل به فرد می‌شود چه در دستگاه الهی چه در دستگاه الحادی.

رهبر یا نظام رهبری آرمانی را برای مردم ترسیم و بیان می‌کند و این آرمان یا طرفدار پیدا می‌کند یا نمی‌کند. اگر طرفدار پیدا کرد و جمعیتی روی این شعار ایستادند و تعلق پیدا کردند (جامعه تشکیل می‌شود) فرقی نمی‌کند که این جامعه جامعه کوچک خانه آقا امیرالمؤمنین باشد که رهبر آن شعار را بدهد و همسر و بچه‌هایش و چند یار کوچک روی این آرمانها بایستند و به حاکمیت نرسند. درست است که به حاکمیت نرسیده‌اند اما موضوعش را که از دست نمی‌دهد. موضوع تصرف آنها کلمه توحید است. ابوسفیان‌ها و معاویه‌ها و دیگران که نمی‌خواهند کلمه توحید را پرورش و جریان دهند یا این کلمه را اعلاء و اقامه کنند. بنابراین خود آن کلمه ولو به حاکمیت نرسد موضوع تصرف آن خانه کوچک خواهد بود. لذا آن جامعه درست می‌شود. ما به آن جامعه می‌گوییم اما به حاکمیت نرسیده است. بنابراین یکی از شاخصه‌های جامعه آرمانهای آن هست. یکی موضوعش است که کلمه توحید یا کلمه کفر است و دیگری حاکمیت

است. یعنی آیا این شعار و این موضوع به غلبه اجتماعی رسیده و منطقه و ملتی را طرفدار خودش کرده یا نکرده است. یعنی قلمرو و توسعه و وسعت آن چقدر است. این می‌شود مبنا. تمایلات عموم حول جهت واحد و قبله واحد معین می‌کند که حول و قوه و مبنا را از کجا می‌گیرند.

حجۀ الاسلام موشح: علت اینکه مردم پشت شعاری را می‌گیرند این است که فرد فرد آنها به یک نیروی غیبی و آن حول و قوه الهی متصلند و از آن امداد می‌شوند. یعنی به خدا برگردانیم.

ج: این بحث جامعه بود که چگونه درست می‌شود. مردم با اختیار خودشان شعار و رهبری و کلمه‌ای را کمک می‌کنند. چه در دستگاه کفر بروند و چه در دستگاه الهی بیایند. جامعه‌شناسی را که بحث می‌کنیم جامعه‌شناسی‌ای است که رفتار دستگاه کفر را هم می‌تواند تحلیل کند.

س: یعنی می‌خواهید مشروعیت و مقبولیت را به هم متصل کنید.

ج: بله.

س: اینکه مردم حمایت کنند یا نکنند به حول و قوه خدا برمی‌گردد.

ج: نه، می‌خواهم بگویم به شعارشان برمی‌گردد. وقتی گفتید حول و قوه الهی، جامعه الهی منظور است و آن را قید می‌زنید. ولی اگر کلی گفتید و آرمان عمومی منظور بود، مشخص است که کفار به دنبال آرمان دنیاخواهی می‌روند و مؤمنین به دنبال آرمانها الهی می‌روند. یک جهت‌گیری و یک سو را در نظر بگیرید. این چیزی که رهبر می‌گوید مردم هم به دنبالش می‌آیند. اگر سؤال شد که مردم چرا سراغ این شعار می‌آیند می‌گوییم به آن دلیلی که گفته شد. چون با کیفیت عبادتشان سنخیت دارد و چون این خداپرست است به دنبال شعار خداپرستی حضرت امام می‌آید.

حجۀ الاسلام کشوری: شعار همان گرایش است؟

ج: داریم گرایش به نحو عام را معنا می‌کنیم. یعنی نطفه تشکیل جامعه را تحلیل می‌کنیم. چگونه نطفه جامعه بوجود می‌آید؟ از یک زاد و ولد و اختلاف و ترکیبی است.

حجۀ الاسلام موشح: الان در جامعه الهی هم مقبولیت وصل به مشروعیت شد. علت حمایت مردم از این شعار ارتباط آنها با خالقشان است.

ج: که هماهنگ است با شعارهایی که آن رهبران از خداخواهی‌شان گرفته‌اند. ندای فطرت آنها را مطرح می‌کنند. این فرد هم چون قلبش و اراده‌اش تعلق گرفته که بر اساس فطرت حرکت کند، دور حضرت ابراهیم یا حضرت موسی را می‌گیرد. فرقی ندارد که جامعه‌ای کوچک باشد یا بزرگ. عین همین را ابلیس و ائمه نار دعوت می‌کنند. این دعوت هم به شاکله خباثت‌هایش تمایل دارد و آن را اراده کرده است.

حجۀ الاسلام موشح: مثلاً به حیث‌ترین فرد در دستگاه خودش رأی می‌دهد.

ج: در هر صورت کسی که جزء ائمه نار می‌شود غلظت شدید دارد. در دستگاه رهبری، قدرت ریسک بالایی دارند و حاضرند برای آرمانها و حاکمیت‌شان و مبارزاتشان جان بدهند همان‌طور که این طرف هم حاضرند. آن فریاد که بلند می‌شود، دسته کفار یا منافقین که از قبل نسبت به فطرت و خدایشان روبرگردانیده بودند، به آن طرف می‌پیوندند، انسانها که جامعه را تشکیل می‌دهند - البته این تحلیل ما نیست و خیلی مادی و ساده است - بخاطر این است که توانشان را در

جمع بیشتر می‌بینید. انسان بهره‌مندیش را در جمع بیشتر می‌بیند. هم در بهره‌وری از این دنیا هم در خدمات‌رسانی و هم در تکامل.

بنا به فلسفه حوزه، انسان بالذات مدنی بالطبع است. همان‌طور که بالطبع علم‌دوست است. اصالت ماهیت این‌طور است. می‌گوید انسان موجودی است که ذاتاً طالب علم است و ذاتاً اجتماعی است و در مرحله بعد ذاتی لایتعلل و لایتخلف. انسان ذاتاً فطرتش خداجوست. امور روحی را به فطرت برمی‌گرداند (حسن و قبح عقلی) امور علمی را به علم برمی‌گرداند و ذاتی می‌داند. و در مسائل اجتماعی انسان را مدنی بالطبع می‌داند فطرتاً. این بر مبنای اصالت ماهیت است. دستگاه اصالت وجود همه چیز را به عشق ذاتی برمی‌گرداند چه علم چه جامعه و چه امور فطری. عشق فعلی، معبود فعلی می‌خواهد و همان بحث جبری که علامه مطرح می‌کنند.

حجة الاسلام کشوری: جامعه که مجرد گرایش نیست باید بینش و ...

ج: بر مبنای فرهنگستان داریم اختیاری معنا می‌کنیم. یعنی ما نیامدیم مبانی جبری قضیه و اصالت ماهیت و اصالت وجود را بگوییم و تحلیل نهاد را در دستگاه غرب را مطرح کنیم. برای مدل بحث می‌کنیم و بحث فلسفی‌اش را مطرح نکردیم. جای بحث فلسفی جامعه‌شناسی در بحث فلسفه است. الان به عنوان اصل موضوعه در بحث مدل سطح قانون اساسی می‌گوییم و رد می‌شویم. می‌گوییم فرهنگستان هم انسان را مختار می‌داند و هم جامعه را. جامعه اختیار دارد. حوزه این را اعتباری می‌داند.

حجة الاسلام موشح: حوزه می‌گوید اختیار افراد جامعه اگر جمع شود اختیار جامعه پدید می‌آید و اختیار مستقلی نیست.

ج: و این جمع شدن هم عددی است یعنی منفصل است. برای سهولت مطلب می‌گوییم «جامعه» و گرنه در عالم خارج همه این‌ها پراکنده است. اما غرب این را نمی‌گوید. عین جریان الکتریسته که در بلندگو هست. بپر اساس همان فلسفه فیزیک جامعه و انسان را هم معنا می‌کند. همه را انرژی و کنش و واکنش می‌داند و معادله بر آن حاکم می‌کند و سعی می‌کند فلسفه چگونگی‌اش را مطرح کند که چگونه این انرژی جریان پیدا می‌کند و بعد آن را کنترل کند. اما، ما خدمتتان عرض کردیم تعریف جامعه سه سطح دارد: مبنا، ساختارها و کارآمدی. الان داریم در مبنا تعریف می‌کنیم و می‌خواهیم بگوییم حول و قوه‌اش از کجا می‌آید. البته انسان‌شناسی‌اش را هم گفتیم. این انسان‌شناسی که ارتباط به خالق دارد و ورای همه نظام‌های اجتماعی‌اش، در مرحله بعد فعلش جریان پیدا می‌کند. چه کافر باشد و روبرگرداند ولی انکار که نمی‌کند. یعنی احتیاج به حول و قوه خدا دارد. ابلیس هم از خدا مهلت خواست. چون خدا را می‌شناسد و می‌گویند ۶-۷ هزار سال مرزوق خدا بوده و از همه شما بیشتر خدا را می‌شناسد. بنابراین برای شیطنتش نه فقط آنروز که دائمی و تا حالا مهلت خواست و هنوز هم می‌خواهد و خدا به او مهلت می‌دهد.

حجة الاسلام موشح: یعنی هنوز هم احتمال می‌دهد که موفق شود.

ج: نه بحث احتمال نیست. بلکه یقین دارد که جهنم می‌رود.

س: اگر یقین دارد کارش عبث است و لغو می‌شود.

ج: بازی می‌کند.

س: بازی کند که به چه برسد؟ امید دارد که گمراه کند.

ج: اینکه گمراه می‌کند که درست است. اما خودش لذت وهله‌ای می‌برد. با مهلتی که خد به او داده، او سلطنت می‌کند و حقائق شما سلطنت ندارد. یعنی الان به ولی من له‌التصدی شما حضرت ولی عصر فشار می‌آید. بیشترین فشار بر وجود مبارک ایشان - خصوصاً قبل از ظهور - وارد می‌شود. هر چه او میدان سلطنت بیشتر داشته باشد بر وجود ایشان بیشتر فشار می‌آید تا فرج محمد و آل محمد صلی‌الله‌علیهم‌برسد.

اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا می‌شود جامعه را با اختیار تعرف کرد. در انسان‌شناسی که گفتیم که اختیار دارد و اختیارش از وجه تا از وجه تا نظام حساسیت و بعد نظام تمثل او و بعد در خارج جریان دارد. بارها این فلسفه انسان‌شناسی دفتر را تکرار کردیم. فعل‌های ولایی - نه ارتباط با مافوق - یعنی فعل‌هایی که از نظام حساسیت بیاید و علم پیدا کند و در جامعه بیاید و روبرو قرار بگیرد با هم ترکیب می‌شوند. چون بسیط نیستند. نه خود اختیار و نه فعلش بسیط نیستند. فعل کمی افراد درهم ترکیب می‌شود هم کمّاً هم کیفاً و هم توسعه. وقتی که ترکیب شدند یک هویت و متوجه دیگری درست می‌کند. اگر سؤال شود آن متوجه چیست می‌گوییم، ابتدائاً امت‌ها به الحادی و الهی و نفاق تقسیم می‌شوند. که این تابع انکار و عدم انکار حضرت حق جلت عظمت است. بنابراین اولین دسته‌بندی در امت‌ها تابع کیف اختیارشان خارج از نظام است که بعد در فعل‌هایی که ولایت می‌کنند و در جامعه ترکیب می‌کنند منعکس می‌شود. درست است که تک‌تک انسانها که عابد هستند وقتی در جامعه می‌آیند افعالشان رنگی پیدا می‌کند اما این ترکیب محور هماهنگی می‌خواهد، نمی‌شود بگوییم شیعیان همین طور ترکیب می‌شوند و چیزی را می‌سازند برای ساخت که کیفیت باشد و بعد از جهت خصوصیت‌های دیگری را نشان دهد، هماهنگی لازم است. شما برای ساخت یک غذا هم ولو اینکه پول و مقدرات و نیرو باشد اگر محور نداشته‌باشید و آن محور زمان و مکان فعل افراد را کنترل نکند موفق نمی‌شوید و حتی اگر غذا را بپزید، می‌سوزد. پس قطعاً پروژه ترکیب این افعال که زمان و مکان آن و فعل متوالی و متوازی آن و برنامه‌ریزی آن و چگونگی و زمان ترکیب‌شدن صنف‌ها و زمان ساختن تمدن خیلی پیچیده‌تر از ساخت یک غذاست. بنابراین احتیاج به دستگاه رهبری داریم. اما قبل از پیش‌آمدن این مسائل، اینجور نیست که جمعی از مؤمنین دور هم جمع شوند. چرا؟ چون جامعه یک حرکت تکوینی نیست. مثل اینکه چه بخواهید و چه نخواهید خورشید صبحها از جایی طلوع می‌کند یا باران می‌بارد و به زمین‌ها می‌رسد و طراوت و درخت و گیاه پدید می‌آید. بلکه جامعه، جامعه انسانی است. در یک محیطی است که اختیارات مثبت و منفی جذب و دفع می‌کنند و نمی‌گذارند شما سر بریاورید. امری تکوینی نیست که خودش جاری شود. اصل اختیاراتی که می‌دهند تکوینی هست. اما اگر بو بکشند که جامعه‌ای می‌خواهد درست شود مبارزه می‌کنند. رهبرانی که تازه می‌می‌خواهند به دنیا بیایند و بساط حکومت را بعداً به هم بزنند با خواب و نجوم و کمک ابلیس متوجه می‌شوند. و نسل جامعه را کنترل می‌کنند و پسرها را می‌کشند. بنابراین جامعه یک هویت اجتماعی دارد و هویت تاریخی هم ندارد. در آن هویت اجتماعی دشمن دارد و بود و نبود آن حساس هستند می‌خواهند آن را ریشه‌کن کنند لذا این مثال است که خواستیم انسان‌شناسی قضیه را بگوییم.

اینجور نیست که عوام مؤمنین جرأت اعلام خداپرستی‌شان را داشته باشند و افعالشان با هم ترکیب شود و بعد از ترکیب بگویند حالا ما یک رهبر می‌خواهیم و جنابعالی رهبر ما شوید. ابتدائاً سالها یک رهبر شعارش را می‌دهد و سالها

تنها می ماند و اختیارات می ترسند که دور او جمع شوند و باورشان نمی شود که درست شود. بعدها تک تک به این شعار می پیوندند تا آرام آرام این شعار قدرت بگیرد. حتی جامعه ابلسی همی همین طور است.

ج: نه، خود جامعه را بررسی می کنیم چه موقعی که در پاکستان کودتا شده چه موقعی که نشده، هویت جامعه پاکستان چیست؟ این را تعریف می کنیم. آمده و از بین رفته این چه بود که از بین رفت. بعداً به معنی کودتا می رسمیم. بحث حاکمیت غیر از جامعه شناسی است. مرز بین ادبیات عوام سیاسی و جامعه شناسی.... الان دارید جامعه شناسی می کنید و زاد و ولد یک موجود زنده را بررسی می کنید. بعد حاکمیت ها را

طرف دوم نوار:

در دور دوم اصول فلسفه روش تنظیم جلد ششم بعد از پنج شش جلسه اول حضرت استاد وارد بحث جامعه شناسی می شوند که البته بر اساس اصالت ترکیب (بین تعلق و فاعلیت) است. ولی مهم این است و باید دوستان به این بحث مسلط باشند که ۲۰ جلسه است. آخر کار هم بر اساس اصالت ولایت بهینه کوچکی که هم روی آن انجام می شود و خیلی تغییر پیدا نمی کند.

بنابراین رهبر شعارهایی را مطرح می کند که ایجاد شجاعت در قبول و پذیرش این تعلق می کند. آهسته آهسته افراد دور او جمع می شوند تا بتواند با قدرت گروهی و جمعی بر محیطی که بیرون است (غلبه کنند) یعنی خالی از اکوان نیست. درست هم می شود ولی محیطی بیرون وجود دارد که بر جامعه حکومت می کند. غلبه این گروه که دور یک رهبر جمع شده اند به این معناست که شعارشان را بر یک ملت تعمیم دهند. وقتی که به آحاد مردم برسد تعلقات از محور ارزش های حکمیت های موجود یا جوامع قبلی کنده شود و حول محور و جهت جدید بیاید جامعه جدیدی درست شده و جامعه قبلی از بین رفته است. بنابراین یک سیر تکون دارد و اولین سلول آن، ملت نیست بلکه درست شدن رهبری است. اول رهبری گزینش می شود، قلبی انتخاب می شود که شعارش اجتماعی و تاریخی است و حرکت می کند تا به پیروزی برسد یا شهید شود. امام کلمه حق یا باطل را پرورش داده است و چیز جدیدی به وجود آورده شعار جدیدی داده است و متناسب با زمان و مکان خودش توانسته مثلاً قیودات کلمه توحید را تبدیل به زمان و مکان خودش بکند و متناسب با شرائط اجتماعی خودش توانست آن کلمه را تعریف کند و به پذیرش اجتماعی برساند.

برادر موسوی: ملت ایران هویت خودش را قبل از آمدن امام داشت و به دست آورده بود.

ج: بله می توانید یک ملت را تاریخ شناسی هم بکنید. این درست است و بحث تاریخ است. مادون جامعه شناسی علوم سیاسی است و مافوق آن تاریخ است. ولی الان سؤال این است که انقلاب چگونه بوجود آمده است؟ قبل از ۴۲ امامی و اراث امام قبل خود که مرحوم مدرس و مشروطه و.... است می شود و شعار را مطرح می کند. بعضی مواقع هم چند نسل رهبری طول می کشد تا ملتی پشت سر شعاری بیایند.

حج۱ الاسلام کشوری: یعنی شما از ۱۵۰ سال قبل به این طرف را یک جامعه حساب می کنید.

ج: نمی شود گفت که انقلاب بر اثر جمع شدن مردم از سال ۵۶ بوجود آمده.

س: پس رهبری دو تا شد.

ج: مرتباً داریم اسم از جهت و آرمان می‌بریم. می‌گوییم از ادا امر المولی بعبده در آمده‌ایم. این جامعه‌ای که در حال درست شدن است مقابل محیطش است. محیط آن جامعه انسان‌محور نیست. مدیریت که در رنسانس بوجود آمد مدیریت جاذبه‌های از اراده‌هاست و در علوم آن هم همین طور است. توید علم و تولید قدرت اجتماعی است و بحث فرد در میان نیست. حتی در آنجا هم چند نسل طول کشیده تا فلسفه دموکراسی را مستقر کردند. بنابراین گاه انقلاب را روبروی یک دیکتاتور (محمدرضا) می‌بینید و گاه آن را روبروی فلسفه دموکراسی غرب می‌بینید که از مشروطه به این طرف تحلیش می‌کنید. ممکن است محمدرضا در اوج قدرت آن دیکتاتور شده‌باشد اما بخاطر آزادی و دموکراسی سرکار آمده‌است. قبل از آن ممکن است پدر او دیکتاتوری سیاهی را بر کشور حاکم کرده باشد اما در قضیه مشروطه قانون اساسی کشور عوض شده‌است. کلاً جامعه ما با جامعه سعودی و جامعه امارات و کویت و شیخ‌نشین‌ها فرق می‌کند وقتی که دموکراسی در غرب بوجود آمده و انقلاب فرانسه به دنیا صادر می‌شود یکی از جاهایی که پذیرفته ایران بوده‌است. تازه این پذیرش در دوره قاجار بوده و در دوره‌های مختلف حتی دوره رضاشاه هم مجلس تشکیل شده‌است. مبارزات ایران همیشه زنده بوده‌است اگر این طور نبود که انقلاب نمی‌شد. اگر حرکت‌های شورشی و وهله‌ای بود که سرکوب هم شده‌بود که این طور نمی‌شد.

س: اینها معلوم است اما فرق جامعه‌شناسی‌تان با بحث فلسفه تاریخ چه شد؟

ج: نمی‌خواهیم آن را بحث کنیم. می‌خواهیم بگوییم جامعه چگونه درست می‌شود.

س: شاخصه اصلی چیست؟ آن شعار یا ولی که آن شعار را می‌دهد.

ج: یا شاید چیز سومی؟ دنبال چیز بسیط می‌گردید که به شما تحویل بدهم. من در این منطقی که بوسیله آن سؤال می‌کنید تردید دارم. شما باید مجموعه ترکیبی که تحویل می‌دهید
یست. نباید از من مهره بسیط بخواهید.

مرکب است. ببینید آیا دارم سیستمی را تحویل می‌دهم یا نه و این که آیا تلائم و هماهنگی دارد یا نه. بعد هم نگوید انسان به چشمش تعریف می‌شود یا گوشش یا مغزش؟ انسان به همه چیزش تعریف می‌شود. درست است که جزء رئیسی دارد بلکه اجزاء رئیسی دارد نه یک جزء رئیسی. در هر صورت از آن ادبیات بیرون آمدیم.
برادر حیدری: چرا به جمع شدن اختیارات حول رهبر قبل از تشکیل حکومت جامعه نمی‌گویید.

ج: نوار را پیاده کنید و زیر عبارات خط بکشید تعریف را می‌بینید. جامعه دوره انقلاب و دوره پیروزی را تعریف کردیم. وقتی غلبه پیدا می‌کند حاکمیت هم پیدا می‌کند. تا قبل از غلبه حاکمیت ندارید. از این طرف حاکمیت بدون قانون اساسی نمی‌شود. بدون تعریف خاص از یک ساختار خاص نمی‌شود. بعد هم تناسب دارد. وقتی که سیل اجتماعی به وجود آوردید یعنی سیل اجتماعی موجود را خراب کردید. آن سیل اجتماعی بر یک محور و جهت و آرمان دیگر محکم ایستاده‌بوده‌است. وقتی به آن حمله کردید مدام عقب‌نشینی کرده تا از دیکتاتوری درآمده به بختیار رسیده که از جبهه ملی و در دسته مبارزین بوده‌است. مثل فلسطین که دو جناح است که یکی جناح دائم در حال مذاکره است. یعنی جبهه ملی هم ضد شاه بود ولی خود امریکا راضی بود که حکومت را به دست ضد خودش بسپارد که چارچوبهای خودش را قبول داشته باشد. بنابراین شعارهای دیکتاتوری هم از بین رفت اما نهضت در آن منحل نشد و گفت این هم نه.

یعنی تقریباً از حدود شش هفت ماه قبل از پیروزی بختیار سرکار آمد و زندانیهای سیاسی و مطبوعات و مذاکرات مجلس را آزاد کرد و یک دنیای باز سیاسی - به تعبیر غرب - ایجاد کرد و واقعاً هم فکر می‌کردند روحانیت نمی‌خواهد دخالت کند. واقعاً در جامعه‌شناسی‌شان نسبت به سالهای گذشته‌اش به دنبال این بودند که جایی هم به روحانیت در قانون اساسی اختصاص دهند و این جور نبود که بخواهند حذف کنند. مثل آیت‌الله کاشانی و مثل فقهای مشروطه و می‌گفتند شما هم بیایید که یک جایی را به شما بدهیم. بنابراین همچنین عقب‌نشینی هم انجام شد اما حمله به این ساختار قطع نشد. امام گفت فشار را بیشتر کنید. این کار را کرد که این هم از بین برود و مطلقاً الگویی که از فلسفه دموکراسی و دنیای رنسانس آمده و عناصری هم می‌خواهند آن را اجرا کنند قبول نکرد و گفت آلا و بلا باید از دین بیاید. همان تئوری که در نجف گفته‌بودن که همان ولایت فقیه بود و تعلقات را از هر دستگاهی کاملاً بردند و شعار هویتاً عوض شد. یعنی نطفه پاک بسته شد و نه نطفه التقاطی. یک لقمه حلال با حرام مخلوط نشد. آن که حضرت می‌خواست بوجود آمد. تعلقاتی حول کلمه اسلام.....

حجة الاسلام کشوری: خلاً بین امام و مرحوم مدرس چه می‌شود؟ در اینجا پرچمداری نیست.

ج: به دلیل اینکه شما تاریخ آن را نوشتید می‌گویید نیست؟

س: یعنی کسانی هستند که ما خبر نداریم.

ج: نه منظورم این است که بعد از مرحوم مدرس آیت‌الله کاشانی بود.

برادر حیدری: نه منظورشان این است بعد از آیت‌الله کاشانی چند سال طول کشید تا امام پرچم را بلند کند.

ج: وقتی آیت‌الله کاشانی از دنیا رفتند پرچم به دست امام بود.

س: نه مثلاً حدود دو سه سال بعد امام قیام کرد. موضع‌گیری ایشان.....

ج: کاری به سال نداریم. کلمه توحید دست چه کسی می‌افتد؟

حجة الاسلام کشوری: دارید بحث اجتماعی مطرح می‌کنید.

ج: خدمت شما عرض کردم شعار هست اما موضوع هم دارد که خداپرستی است.

برادر حیدری: یعنی ملاک شعار نیست.

ج: شعار هم هست.

س: پس اعلام شعار ملاک است.

ج: اعلامش هم کرده است.

حجة الاسلام کشوری: حضور اجتماعی امام سخنرانی سال ۴۱ ایشان است. باید حضور داشته باشد. تا پرچمدار

صدق کند.

ج: حضور در چه چیزی؟

س: در جامعه یعنی حرفش مطرح شود و دیگران بپذیرند. بین این مطرح شدن‌ها خلاً وجود دارد.

ج: گاه به بچه و چهار تا همدرس خودش می‌گوید. به این جامعه می‌گویید؟

برادر آل یاسین: در همان حال محوریت را داراست.

ج: محوریت را دارد. مثالش را زدم. آقا امیرالمؤمنین خانه نشین بود. از این که بیشتر نیست که جواب سلامش را هم ندهند. مبارزه هست. در همان روزهای اول حضرت زهرا را سوار مرکبشان می کنند و در خانه همه اصحاب را می زنند و حجت را تمام می کنند. بعد احراق بیت پیش می آید و حضرت زهرا شهید می شود و امیرالمؤمنین خانه نشین می شوند تا ۲۵ سال. در این مدت کلمه الله از بین رفت؟ به آن تعلق نیست. اما سرپرست کلمه و خود کلمه هست. جامعه یعنی همین.

حجۀ الاسلام کشوری: جامعه یعنی امیرالمؤمنین تنها.

ج: کلمه...

س: تعلق به کلمه نباشد جامعه نیست.

ج: خدمتتان عرض کردم حاکمیت با جامعه فرق می کند. اگر بگویند نطفه فلان بچه بوجود آمد و شما بگویید پس چرا غذا نمی خورد یا مادرش شیرش نمی دهد یا عمه اش او را نمی بوسد می گویم خب نطفه است. مگر اینکه بگویید اینها از هم جداست. نطفه نطفه است و بچه، بچه و اینا به هم ربطی ندارند. این برای منطقی است که شما می خوانید. کلمه الله از موقعی که حضرت آدم هبوط کردند بوجود آمد.

حجۀ الاسلام موشح: جامعه همان کلمه الله است.

ج: بله جامعه را در سطح مبنا و حول و قوه داری معنا می کنید. مثلاً درباره انرژی اول انرژی را معنا می کنید بعد بحث از ساختار آن می کنید شروع به کثرت دادن بحث می کنید. ما الان داریم در ریشه و پیدایش بحث می کنیم.

حجۀ الاسلام موشح: اصلاً جامعه اعطاء خداست. مردم که آن را تشکیل نمی دهند. در اصل مبدأ معنایش این می شود. مدنی بالطبع که آقایان می گویند علتش به خدا برمی گردد.

ج: بله، اراده حضرت حق جلت عظمته را از آن ببرید، هیچ نیست. ولی این، دارای یک مرتبه تکوینی مرتبه تاریخی و مرتبه اجتماعی است. ظهور اجتماعی اش به رهبر است.

حجۀ الاسلام موشح: در ذهن دوستان تعریف جامعه فقط به ظهور اجتماعی است.

ج: البته آن کارها را هم نکردید. ادبیات آقایان را بگیرید و نقد کنید.

س: آن چیزی که در افواه؟ هست...

ج: بحث عرفی نیست. بحث تخصصی مطرح است. یک بحث فلسفی هم داریم که برای وقت دیگری باید مطرح شود. اینجا داریم بع عنوان اصل موضوعه مطرح می کنیم تا بحث مدل جلو برود. در هر صورت تفاوت هایی دارد. دوستان سعی کنند جامعه شناسی را بخوانند یا حداقل فهرست آن را نگاه کنند. جامعه شناسی ماکس وبر و غربی ها را بخوانید تا حرف ما را متوجه شوید.

برادر موسوی: رهبر یک جامعه باید حداکثر شاخصه های ملت خودش را داشته باشد.

ج: هنوز به این بحث نرسیده ایم.

حجۀ الاسلام موشح: خود به خود این اتفاق می افتد.

ج: نه. داریم درباره کلمه الهی صحبت می‌کنیم. یعنی باید ظرفیت اعطاء از طرف حضرت حق را داشته باشد. بحث درباره چگونگی پیدایش جامعه است. الان تخصص درست شده برای بررسی گیاه و... حالا می‌خواهیم ببینیم نطفه جامعه چگونه بسته می‌شود.

س: غربی‌ها می‌گویند علتش نیاز به امنیت و غذاست.

ج: از آقایان خواهش می‌کنم فهرستی از جامعه‌شناسی ماکس وبر را نگاه کنند و از آن پایگاه به ما اشکال کنند. بحث‌های عرفی و سیاسی را کنار بگذارید. تعریف جامعه در؟ ماکس وبر و... تعریف نهاد و ساختارگرایی هست و ادبیات دیگری دارند. آنها را ببینید اگر مسأله‌ای دارید بفرمایید. البته آن وقت بحث جبر و اختیار حاکمیت قانون و اراده‌ها مطرح می‌شود و بعد به این برمی‌گردد که حرکت چگونه تعریف می‌شود؟ البته کتاب جامعه‌شناسی شرقی را هم بگیرید خوب است و آنها هم نظر دارند. درباره آنها هم هنوز نتوانستید ریشه‌های فرهنگی فکر ماکس را در بیاورید. به زباله‌دان تاریخ رفتن که همین جوری نمی‌شود. از نظر سیاسی رفته‌اند ولی از نظر فرهنگی اینگونه نشده و اگر... نکنید از جای دیگری سر برمی‌آورند و جمعیت زیادی را به دنبال خودشان می‌روند.

برادر حسنی: هنوز هم هستند.

ج: بله هستند و به قدرت می‌رسند. ولی اگر تنسک به ادبیات گذشته‌شان کنند زمین می‌خورند. چون تحلیل فروپاشی خودشان را ندارند و هنوز گیج هستند و بر آنها سوار شده‌اند دارند آنها را بازی می‌دهند.

س: یعنی اینها هم نباید باشند.

ج: شما غرب را از بین برده‌اید؟ درست است که علت فروپاشی شرق شما هستید. علت فروپاشی غرب هم شما خواهید بود. ولی هنوز آنها را از بین نبرده‌اید و در موضع ضعف هم هستید و ناله از بیکاری و گرانی دارید. ۷ کاندید بودند که شش‌تای آنها می‌ترسیند و می‌گفتند ارتباط برقرار کنیم. فقط یکی می‌گفت نه. این ترس بخاطر این است که نمی‌توانند سوار بیکاری و گرانی شوند و آن را کنترل کنند. بنابراین در مبنای جامعه دارای هویتی از نظام اختیارات شد و دارای سیر تکون هم هست. از اراده واحد رهبر که وجودش اجتماعی است. از همان بچگی که نطفه‌اش بسته می‌شود تا قبل از بلوغ مراقبش هستند ولو اینکه برای رهبری ۱۰ نفر را انتخاب کرده باشند. در دوره بلوغ ریزش دارند و بعد هم که شعار بلند می‌شود باز ریزش دارد تا اینکه مثلاً یک یا دو نفر می‌مانند. از همان دوره تکلیف آرام آرام این پرچم را بلند می‌کند و افرادی هم دورش جمع می‌شوند و هسته‌هایی بسته می‌شود. از فرد تبدیل به گره می‌شود و وقتی با قدرت خدای متعال مسائل تکوینی تاریخی و اجتماعی همه با هم جمع شد- این گروه توانستند ظهور اجتماعی پیدا کنند، این جمعیت قلیل باید بتواند سازمان موجود را بشکند و وقتی شکستند غلبه پیدا می‌کنند. حال چه ۱۰۰ سال طول بکشد چه ۲۰۰ سال. البته ۱۰۰ سال و ۲۰۰ سال تناسب مدیریت غرب است و گرنه در دوره دیکتاتوری این طور نبوده است. مثلاً حضرت سلیمان و حضرت داود علیهما السلام نحوه حکومتشان اینجور نبوده است.

حجۃ الاسلام موشح: آنی هست.

ج: آنی هم نیست ولی زمانش خیلی کوتاهتر است مثلاً ۱۰ سال و ۲۰ سال. و این بخاطر بساطت و سادگی روابط اذای امر المولی بعبده است. ولی الان پیچیده است. چند نسل فقهای شما سینه به سینه کار کردند تا انقلاب شما به نتیجه رسید.

برادر آل یاسین: مگر نفرمودید فرهنگ اصیل این بوده که دیکتاتوری نباشد.

ج: نه اذا امر المولى بعبده ربطى به دیکتاتوری ندارد. وقتی ضرب در الحادى و التقاطى شد، دیکتاتوری می‌شود. اما اگر ضرب در الهى شود، اطاعت طفل از پدر و مادر می‌شود که خیلی هم خوب است. مولویت دوره پیامبر و حضرت داود و سلیمان علیهم‌السلام خوب بوده‌است. هر مولویتی که بد نیست.

برادر آل یاسین: تناسبات آن موقع این طور اقتضا می‌کرده‌است.

ج: بله.

س: چون شما منحصر به پدر و مادر کردید و فرمودید فقط بچه این طور است.

ج: خب آن امتهما هم از نظر تاریخی بچه بودند. یعنی برای تاریخ هم ما یک سیر تطور ذکر کردیم. از هبوط حضرت آدم تا بعثت حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله دوره نطفه تا بلوغ است. کلمه بعثت یعنی ایجاد عقلانیت و اراده برای امت‌ها. یعنی می‌خواهد آنها را آماده کنند تا سرپرستی حکومت‌ها را به غیر معصوم بدهند. ۲۵۰ سال هم معصومین آموزشها و پرورشها و نحوه مبارزه و کلمات و روایت‌های مورد نیاز و شرح و بسط لازم راتحویل می‌دهند و بعد هم حکومت به دست غیر معصوم سپرده می‌شود. پس نطفه تاریخ معلوم شد و دروره بلوغ دوره بعثت است و کمال آن -که تناظرش با انسان ۴۰ ساله‌گی می‌شود- دوره ظهور است. آن موقع، وقت حضور در صحنه و غلبه جهانی است. مانند انسان که در ۴۰ سالگی عقلش کامل شده و جامعه می‌تواند از آن بهره ببرد. اگر در اخلاق به نتیجه رسیده‌است، در ۴۰ سالگی می‌تواند به مردم بهره بدهد و اگر نرسیده ولی توبه کند نجات پیدا می‌کند و به کسی هم نمی‌تواند کمک کند و در واقع عوام می‌شود. از نظر تاریخ دوره ظهور دروه ۴۰ سالگی است که امت‌ها به بلوغ عقل می‌رسند. شما در حال گذر کردن از ۳۰ به ۴۰ هستید.

حجۃ الاسلام موشح:.....

ج: اگر دوستان مباحثه کنند و نوارها را پیاده کنند سرعت زیاد می‌شود ولی چون نمی‌کنند ما مجبوریم تکرار کنیم بخاطر همین کند می‌شود.

برادر آل یاسین: با دوران مادّیگری هم ارتباط دارد؟ همزمانی بعثت با دورانی که بلوغی هم برای ماده‌گراها....

ج: عین همین باید برای کفار فلسفه تاریخ بنویسید.

س: منظورم همزمانی‌اش است.

ج: کاری به همزمانی ندارم. این را باید جدا بنویسید و آن را هم باید جدا بنویسید و تناسبات اینها را هم (ملاحظه کنید) فلسفه تاریخش ۲۰ سال طول می‌کشد....

پس سیر تطور و پیدایش جوامع بوسیله رهبری است. رهبری هم درست است که یک عنصر است ولی تولدی اجتماعی دارد. در غرب هم که مارکس وانگلس توانستند بلوک شرق را سازماندهی کنند یا هگل و نیچه که مقدمات را فراهم کردند وقتی تمام اینها به هم پیوستند هم از نظر ظرفیت نطفه‌ای و تولید پدر و مادر ویژه دارند و بستری هم که برایشان درست می‌شود اینها موجواتی اجتماعی است. (؟؟؟) برای دیگران سخت است که اجتماعی بشوند و رده‌های بالا

را طی کنند اما اینها جز ائمه نار و کفر هستند و حفاظت می‌شوند تا برسند به غلظتی که بتوانند پرچمداری یک نهضت و جامعه و ایجاد یک تمدن را انجام دهند.

س: حول و قوه‌شان را هم از خدا می‌گیرند؟

ج: بله، مجرایش شیطان است. یعنی او سفارش می‌دهد که چه چیزی می‌خواهم. البته آن هم با تناسبات خاص است و هر چیز که بخواهد نمی‌دهند.

بنابراین تولد جامعه به رهبران است و نه به ملت‌ها. ملت‌ها در غلبه و حاکمیت و در نقطه آخر موضوعیت دارند و خواص قبل از این هستند. یعنی در مبارزه شکل می‌گیرند و بعد حرفشان را به عوام می‌رسانند. عوام یا می‌پذیرند یا نه. اگر نپذیرفتند که اینها شهید می‌شوند و دستگیر می‌شوند و....

س: پذیرش مردم هم تابع....

ج: اختیار است. بحث تاریخی که ظرفیت امت‌ها و نطفه‌هاشان چگونه است ربطی به علم من و شما ندارد. بلکه ربط به تاریخ دارد و شما دارید جامعه‌شناسی را در سطح خودتان بحث می‌کنید. هم در دستگاه کفر و هم در دستگاه الهی این‌طور است. این «مبنا» شد. حالا شما می‌خواهید برای این، جریان حول و قوه بیاورید. شما این جمعیت و این سیل و این امت را آورده‌اید حالا می‌خواید آن را سازماندهی کنید و برای آن ساختار درست کنید و جدول بکشید و به جاهای مختلف برسانید.

برادر حیدری: باید قانون اساسی بنویسید.

ج: بله وگرنه برای انقلاب کردن قانون اساسی لازم نیست.

البته این بحث‌ها را جلسه قبل گفته بودیم ولی دوستان چون نوار پیاده نمی‌کنند و کار نمی‌کنند ما هم مباحثه‌شان می‌شویم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

تطبیق مدل در سطح سوم
«قانون اساسی»



جلسه نهم

۱۳۸۴/۴/--

سرپرست پژوهش تطبیقی:

حجت‌الاسلام والمسلمین صدوق

گروه پژوهش‌های تطبیقی

بررسی مدل در سطح سوم (قانون اساسی)

فهرست: --	استاد: حجة الاسلام والمسلمین صدوق
ویراست: برادر حیدری	تاریخ بحث: ۱۳۸۴/۴/--
پیاده نوار: برادر حیدری	شماره جلسه: ۹
واژه‌نگار: شرکت نشر پَرسا	تاریخ انتشار: ۱۳۸۴/۶/۲۹
	گروه علمی: گروه پژوهش‌های تطبیقی

فرهنگستان علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث درباره این سؤالی که مطرح شد را تا آخر داریم. قبلاً هم سؤال می‌شد و بعداً هم سؤال می‌شود. مطلق‌نگری در فهم یک مطلب برای ۵۰۰ سال پیش است چه در دستگاه ایمان چه دستگاه کفر و چه دستگاه التقاط. وقتی تفاهم و گفتگو می‌کردند مطلق می‌کردند و می‌گفتند یا این است و یا آن. سلب و ایجاب را مطرح می‌کردند. فرمان‌دادن‌ها و مدیریت‌ها همین‌طور بود. فرمان‌دهنده طیف قرار نمی‌داد که دیگران از آن فرمان طیف بفهمند و در این طیف گروه‌های مختلف در طیف‌های خودشان قرار بگیرند و فرمان را محقق کنند و این‌جور نبوده که از شدید شدید تا ضعیف ضعیف، مجموعه‌ای از اراده‌ها مشارکت کنند. بلکه بود و نبود و حذف فیزیکی مطرح بوده‌است. همچنین فهم‌ها و مدیریت‌هایی بوده‌است. اینها خصلت منطقی صوری است.

بعد از رنسانس که کفار ظرفیت فهم و ظرفیت مدیریت‌شان را در کفرشان تغییر دادند و نسبت مادی را هم در روش تحقیق و هم در صحنه مدیریت‌شان وارد کردند. لذا حضور اراده‌های اجتماعی را هم پذیرفتند و ... قدرت کنترل‌ش را دارند. ظرفیت جوامع و ظرفیت تمدن‌ها هم عوض شده‌است. سرعت حضور اراده‌ها در شئون زندگی بشر خیلی بالا رفته‌است. این حاصل رنسانس است. البته نسبت به این جامعیت، روز اول واقع نشده‌است. زمان‌های زیادی گذشته تا به قانون‌اساسی‌ها و روش تحقیق و کنترل کیفیت و بعد به کنترل کمیات رسیدند. هم در تحقیق این‌طور شده و هم در مدیریت. این نحوه فهم و تفاهم و این نحوه مدیریت دنیا را گرفته و متأثر کرده‌است. به تعبیر دیگر، انقلاب خودشان را صادر کرده‌اند و هم دنیا هم پذیرفتند و جهان اسلام تجزیه شده و پرچمداری به دست شیعه افتاده است.

حجّه الاسلام کشوری: جهان اسلام به این وسیله تجزیه شده؟

ج: بله. یعنی تولید علم و مدیریت از شرق به غرب رفت.

س: حمله غربی‌ها باعث تجزیه عثمانی شد.

ج: بله، اما آغازش این نیست بلکه رنسانس است. چرا غرب توانست به عثمانی حمله کند و پیروز شود؟ مکانیزم قدرت‌گیری‌شان چه بوده‌است؟ سلاح‌های آنها بوده‌است. یعنی نحوه جنگیدن عوض شده‌است. چرا عوض شد؟ چون تکنولوژی عوض شد. چرا تکنولوژی عوض شد؟ به دلیل صنعت. صنعت چرا عوض شد؟ به دلیل تولید علم. تولید علم چرا عوض شد؟ به دلیل رنسانس و اینکه مدیریت دیکتاتوری پس زدند. این اتفاقات در این طرف انجام نشد. یعنی تولید قدرت سیاسی و تولید قدرت فرهنگی از دنیای شرق به دنیای غرب منتقل شد. آنها ریزه‌خوار علمی دنیای شرق بودند. نزدیک هزار سال که مدت خیلی طولانی است تمدن به دست جهان اسلام آن روز بوده‌است و غربیها هم به درس خواندن و یادگرفتن در دنیای اسلام افتخار می‌کردند. و پول می‌دادند که ساختمانی را برایشان بسازید و معماری را به آنجا منتقل کنید. این واقعه بعد از رنسانس از جهان اسلام آن روز - که مظهر قدرت بوده - به غرب رفته‌است. امروز که تحلیل می‌کنید می‌گویید بر ۷ میلیارد مردم دنیا سیطره دارند.

حجۃ‌الاسلام کشوری: پس اینکه می‌گویند علوم غرب بر مبنای علوم شرق بوجود آمده غلط است.

ج: اگر فلسفه تاریخ علم را بگویید معلوم است که سلسله‌علمی به هم متصل است و درست می‌گویند یعنی تمدن‌ها را پشت سر هم بگذارید و ابتداءً فلان تمدن بود و... البته آنها از منظر خودشان این تقسیم‌بندی را نمی‌کنند و ما این طور نیست که بگویید یک تمدن الهی داریم یک تمدن الحادی و یک تمدن التقاطی. آنها می‌گویند «تمدن بشر» دنیا را یک دنیا می‌دانند و هر کسی هم که کاری کرده در مجموعه زندگی بشری زماناً و مکاناً حضور دارد. بعد از عینک خودشان نگاه می‌کنند جاهایی را بزرگ و جاهایی را کوچک می‌کنند و جاهایی را نمی‌توانند ببینند و اقرار نکنند مثل قدرت اسلام. اگر در تاریخ ویل دورانت نگاه کنید درباره درین حضرت موسی و عیسی علیهماالسلام نمی‌گویند که حضور در تمدن‌ها دارند. اگر هم بگویند خیلی جسته و گریخته و سریع رد می‌شوند. اما درباره اسلام بعد از پیامبر که تقریباً تمام دنیا را گرفت و بعد حضور دائمی ۱۰۰۰ ساله پیدا کرد و آثار تمدن مادی مثل کاخها و مسجدها که به دست سردمداران التقاط در دمشق و... بوجود آمد مفصلاً تقدیر و تشکر می‌کنند که شما دنیا را زیبا و آباد کردید. درباره اسلام التقاطی قبول می‌کنند در برهه‌ای طولانی اسلام صاحب تمدن بود ولی این را برای دین یهود و مسیح قائل نیستند نه اینکه چیزی ذکر نکنند اما به عنوان اقوام تمدن‌ساز مطرح نمی‌کنند. در ویل دورانت من اینطور دیدم. دوستان هم نگاه کنند که استفاده کنیم. روم و چین و سومر را مطرح می‌کنند و کارهایشان را می‌شمارند و اینکه فلسفه و معماری ترقی پیدا کرد و کشتی‌سازی بوجود آمد و... و قومهایی که در تمدن موجود سهم داشتند را نام می‌برند. و درباره اخیر هم قائل هستند که تمدن بدست غرب هست و خاستگاه آن را هم اروپا می‌دانند و آن را هم تقسیم می‌کنند. مثلاً فرانسه درچه عرصه‌هایی مؤثر بوده آلمان واتریش چه طور بوده‌اند وانگلیس چه سهمی داشته‌است. ویل دورانت اینها را تجزیه می‌کند و دانشمندان کشوره را نام می‌برد و حضور اروپا را تجزیه می‌کند. به هر صورت تمدن امروزه برای غرب است.

اما تحلیلی که آنها از غرب دارد با تحلیلی ما فرق می‌کند. آن گونه که ما آنها را تحلیل می‌کنیم خودشان را توصیف نمی‌کنند. بلکه به نظر من می‌آید که توصیف حاج آقای حسینی یک توصیف آکادمیک و تاریخی است و خیلی طول

می‌کشد که به آنها بفهمانیم که چقدر خردنگر شده‌اند. آنها حداکثر در توصیف تمدن خود به صورت کلان صحبت می‌کنند و نه تاریخی.

خب این تمدن بوجود آمد و خودش را به دنیای اسلام صادر کرد. بعد از این صدور، نحله الهی که به زعم فقهای شیعه هستند چگونه با تمدن غرب و منطق و مدیریت آن برخورد کرده‌اند که حاصلش قانون‌اساسی امروز شده که می‌خواهد پرچم تمدن دیگری را در مقابل غرب مطرح می‌کند. فعلاً هم در حد شعار و ایده و ترسیم آرمانهاست. نظام سیاسی ما این طور است. ولی ما در فرهنگستان قائل هستیم که پایه این مجموعه شعارها _ که امام و رهبری آنها را مطرح می‌کنند _ از سال ۴۸ ریخته شده‌است و ما هنوز در زمانی هستیم که باید این ادبیات را به تفاهم و گفتگو دستگاه سیاسی برسانیم و آن چیزی را که احساس می‌کنیم مربوط به اسلام است به ولایه سیاسی و صاحبان اسلام در عرصه سیاسی بدهیم. یعنی این ازدواج واقع شود و ولایت فرهنگی و ولایت سیاسی بتوانند در یک پروسه و فرآیند با هم همکاری داشته باشند. البته این که دین بتواند در عرصه‌های مدیریتی کشور _ که کلان آن قانون‌اساسی است _ و در عرصه‌های برنامه‌ریزی، چشم‌اندازها و سیاست‌گذاری‌ها تا مدل‌ها _ که ابزارهای اداره هستند _ و سخت‌افزارها و نرم‌افزارها حضور پیدا کند زمان زیادی می‌برد.

به بحث خودمان برمی‌گردیم. در قانون‌اساسی یک جامعه‌شناسی هست چه بخواهید چه نخواهید و اگر شما توجه نداشته باشید با دیدگاههای جامعه‌شناسی امروز به سراغ قانون‌اساسی خواهند رفت و ادبیات حکومت‌ها را معنا خواهند کرد. البته به صورت مادی. این طور که یادم هست در بعد از ظهر استیضاح آقای عبدالله نوری متنی که ایشان خواند، جامعه‌شناسی و بر بود. ایشان روحانی است و اینجور نیست که ایشان یا آقای کدیور بیگانه بیگانه نسبت به مباحث حوزه باشند و از نظر هوشی و سیاسی این طور نیستند که سری به کتابخانه‌ها نزنند. اگر نباشد به جامعه‌شناسی غرب رجوع می‌کنند مثل شریعتی و امثال او. آقای عبدالله نوری از آن پایگاه از خودش دفاع کرد. یعنی نمی‌توانید بدون یک جامعه‌شناسی این ادبیات را معنا کنید. اگر معنا نکنید شما رهبر نیستید. و این جامعه را اداره نمی‌کنید. البته گذشته و قبل از انقلاب و این ۲۶ سال و رفتار امام و رهبری بحث دیگری است. به نظر ما مدیریت بر جهت بوده و هست و خواهد بود.

سطح مبنا را در یکی دو جلسه قبل معنا کردیم. یعنی طرح آرمانها و شعارها و ارزش‌های اجتماعی و تاریخی اسلام به زبان این دو پرچمدار و آرمانهایی ضعیف‌تر توسط پرچمداران قبلی (ساختارگرایی به زبان شیخ فضل اله نوری و مرحوم مدرس) مقدمات دفاع در مقابل تمدن مادی غرب شد و همه این کار با مدیریت بر جهت انجام شد. و امروز هنوز این مطلب حفظ شده و تحلیلی که ما داریم این است که این آرمانها و این ارزش‌ها گفته شد و جامعه شیعه با ریاضت‌هایی که کشید حول این جهت جمع شدند و در نتیجه نظام پهلوی و نظام دموکراسی آقای بختیار فرو ریخت و نظام ولایت فقیه برپا شد یعنی نمود اسلام امامت اجتماعی است که در این قانون‌اساسی ذکر شده و همان ولایت فقیه است. پس جامعه درست شد. مبنا درست شد. لاحول و لا قوه الا بالله در جامعه‌شناسی ایران جریان پیدا کرد هم در انقلاب و هم در حفظ آن. حال شما می‌خواهید این حول و قوه و اراده‌های اجتماعی و طوفانی که به حول جهت به وجود آمده را در جدولی بیاورید و آرایش‌شان بدهید که مشارکتشان معنا شود. چون سازمان است و معنی سازمان تقسیم کار است. یعنی

ماشین و پنکه و میکروفون را سازمانی درست می‌کنند و سازمانی درست کردن یعنی پیچیده است و ابعاد مختلف دارد و از زاویه‌های مختلف باید مطالعه و مراقبت شود تا این ماشین از کارخانه بیرون بیاید و به حرکت دربیاید. یعنی اگر بنزین بزیند و روغن داشته باشد و... با استارت شما حرکت می‌کند. حتی با سرعت بالا این کار را انجام می‌دهد مثل هواپیما و قطار. اینها سازمانی تولید شده‌است. بنابراین قانون‌اساسی امروز یعنی مدیریت‌های امروز، مدیریت‌های سازمانی است. مواد اولیه آن ملت است و نه سنگ چوب که ماشین تولید شود. بلکه می‌خواهد تمدنی را یا تولید یا توزیع یا مصرف کند. اگر جامعه ضعیفی باشد، این مدیریت و تقسیم کار به گونه‌ای انجام می‌شود که تمدن‌های موجود یعنی محیط‌های بیرونی خود را مصرف کند. یا می‌خواهد در حد توزیع نقش داشته باشد. یا در حد ملت ژاپن و آلمان هست که ولو در جنگ دوم مقابل تمدن موجود و سردمداران متفقین از نظر سیاسی (نه فرهنگی و صنعتی) بودند و شکست خوردند ولی توانستند خودشان را احیاء کنند و جزء گروه G8 شوند. بخش سیاسی‌اش را در قانون‌اساسی‌ها مطرح کردند و قوای آن تقسیم کار را مطرح می‌کنم (که سه بخش اصلی دارد) در آن طرحی شده‌است. قبل از اینکه وارد این سه بخش شویم نکته دیگری از بحث حضرت استاد ظرفیت جهت جوامع می‌توند شدت و ضعف داشته‌باشد. یعنی می‌شود جامعه‌ای تشکیل شود که آرمان‌هایش نیازهای مادی دنیایی باشد. بگویند نیازمندی‌های اقتصادی ما علت دور هم جمع شدن ما و با هم زندگی کردن ماست. جمعیتی باید پل بسازند و جمعیتی کشاورزی کنند و... خدمات مختلف که نیازهای مادی است، معرف آرمان و جهت ملت بشود. مثل سنگاپور و کره. برایشان مهم نیست که از جهات دیگر اختلاف داشته‌باشند. این یک جامعه است. می‌توانید بگویید بسیاری از تئوری‌های جامعه‌شناسی که در دانشگاهها مطرح است گرایش مادی دارند. یعنی می‌گویند: علت وحدت و جمع شدن در یک نقطه از کره زمین و یک منطقه جغرافیایی نیازمندی‌های مادی است.

حجۃ‌الاسلام موشح: یعنی ضریب چهار آنها اقتصاد و دنیاست.

ج: بله، آب و نان مسکن و نیاز مادی

س: دین و فرهنگ هم..

ج: نه کاری به این مطلب نداریم. نه اینکه از اینها صحبتی نکنند و بگویند این چیزها وجود ندارد ولی جهت را به این تعریف می‌کنند. کاری به مصداق نداریم از نظر تئوری‌ای که احتمال فرض دارد و از نظر علمی نگاه کنید. اما جمعیتی هستند که نیاز مادی علت وحدت و همبستگی‌شان نیست بلکه فرهنگ‌شان علت جمع شدن آنها در یک جا هست.

س: قومیت آنها،

ج: قومیت هم یک بخش آن است. زبان و مذهب و... هم هست. باورهایشان (منظور است). آن چیزی که مثلاً ملت ژاپن را به وجود می‌آورد زبان و اقوام متلف تحت ملیت ژاپنی و باورها و رسوم آداب و غذاهای و لباسهای خاص است. مثل اعراب که هئیت خاصی دارند در درون هم فرق می‌کند. مثلاً یوگسلاوی یک کشور است ولی در درون آن اقوام باز تقسیم می‌شوند و در آنجا هم اقوام و آداب و رسوم و باورها مختلف است. ولی این اقوام حول ملیت یوگسلاویایی و.... دور هم جمع می‌شوند. اما وقتی که اسم کشوری را می‌آورید، پشت آن چیزهایی است مثل مذهب و زبان و ملیت‌ها و باورها و مسائل فرهنگی. چه جهت را مادی تعریف کنید و چه فرهنگی معنای جهت این است که برای تأمین نیازها، وحدت و همگرایی و همبستگی به وجود بیاید.

در سطح سوم شما از فرهنگ هم بالاتر می‌آیید. بحث همبستگی حول یک حزب و ایده است. مثلاً هیتلر می‌گوید ما قوم برتر هستیم این فراتر از این است که ما قومی هستیم بلکه می‌گویید ما «برترین» قوم هستیم و برای این شعار حزب درست می‌کند. یا در صدر اسلام بعد از رحلت پیامبر شیخین شعارهایی را به هر عنوانی دادند، که ما از مهاجرین هستیم و مهاجرین مقدم بر انصار هستیم یا دخترمان عروس حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌هست و با این حرفها قدرت را در دست بگیرند. این قدرت گرفتن صرف شعار نیست اگر برای این ایده افرادی حاضر شوند که کشته شوند. به این حزب و امر سیاسی می‌گوییم. کشته شدن برای مجموعه از رهبران. در اینجا دعوا سر فرهنگ نیست که بحث قرآن و ادبیات باشد بگویند این کم و زیاد نشود. تولی و ولایت مطرح هست. یعنی دوست دارند برای این فرمان بدهند و برای این کشته شوند. و مهم نیست که شکل فردیش باشد و چه شکل حزب‌گرایی داشته باشد. هر شعاری که رنگ و بوی دستگاه رهبری بدهد. هر شعاری باشد. ممکن است برای نیازهای مادی و مسائل فرهنگی هم شعار بدهند و باری مسائل سیاسی هم شعار بدهند اما به نظر ما این طور می‌آید که نظام از نظر طبقه‌بندی ضربه‌پذیری و مقاومت و عدم مقاومت آنها، هر چقدر در آنها شعار مادی مطرح شود ضربه‌پذیری‌شان بیشتر است. اگر شعارهای فرهنگی بدهید غلظت بیشتر است. اگر شعارهای سیاسی بدهید غلظت خیلی بیشتری و دوام بیشتری دارد. یعنی اگر قضیه تبدیل به انحلال اختیاری در اختیار دیگری شود. ممکن است در کفر هم اتفاق بیفتد.

برادر آل یاسین: یعنی منظورتان میزان کشته‌شدن است؟

ج: اصلش نه کم آن

حجة‌الاسلام کشوری: چرا؟

ج: بالاترین چیز همین است. بالاترین چیزی که دارید اموال شما نیست بلکه اختیار شماست. اگر در فرمان دادن و فرمان پذیرفتن است.... هر چه که بگویید. مثل اصحاب ائمه که می‌گفتند اگر شما یک میوه نصف کنید و نصفش را حلال و نصف دیگر را حرام بدانید ما قبول داریم. یا به یکی از ائمه گفته می‌شود که چرا قیام نمی‌کنید می‌گویند: اگر مثل فلانی به اندازه انگشتان دستم داشتم قیام می‌کردم. زراره می‌آید و حضرت می‌گویند: داخل تنور شو و او بدون هیچ سؤالی وارد تنور می‌شود. بالاتر از این حد کسی نداریم. گاه اموالمان فدای یک حکومت می‌کنیم گاه باورهایمان را فدا می‌کنیم و گاه اصل اراده‌مان را فدا می‌کنیم. نظام و حکومتی که اراده‌هایش حاضر شوند برای آرمان و جهت‌گیری -چه باطل چه حق مهم نیست- کشته شوند بالاترین ضریب امنیتی دارد و شدیدترین جامعه است که دیر می‌توان آن را از بین برد. البته اینجور نیست که ارتباط به کم نداشته باشد فقط جهت مجرد نداریم.

حجة‌الاسلام کشوری: پس امریکا ضربه‌پذیرترین است.

ج: نه باید ارزیابی کنید که چند نفر حاضرند برای دستگاه او کشته شوند.

س: ارتشی‌هایشان با پول می‌آیند.

ج: مثلاً درباره ابوبکر و عمر روز اول قضیه پول نبود. اسلامی که تازه راه افتاده به آن معنا در آن خبری از پول نیست. نه این که جنگ‌هایی که کرده‌اند غنیمت گیرشان می‌آمده است. مثل ما که هشت سال جنگیدیم و بعد از دفاع مقدس خبری از پول نبود و مدتها مانده که کشور ثروتمند شود. ولی آنهایی که پای قضیه می‌ایستند شهدای اول انقلابند. آنهایی

که مظلومیت و خانه‌نشینی امرالمؤمنین علیه‌السلام را امضا کردند حاضر بوند برای فرمان دادن ابوبکر و عمر کشته شوند. نیامدند بگویند: اگر اختیارمان را درست او بدهیم به جهنم می‌رویم. اصلاً همچنین تردیدی برایشان پیدا نشد یا نخواستند توجه کنند و گفتند: ول کن! این هم اسلام است. بزرگترین تاویلهایی که درست شد این بود که به اسم شهادت برای ابوبکر و عمر و عثمان رفتند و کشته شدند. همان طور که زمان حکومت امیرالمؤمنین به اسم شهادت در لشکر ایشان می‌جنگیدند. مهم نیست نظامات از چه طائفه‌ای باشند. هیتلر هم باشد تا وقتی که برایش کشته شوند هیچکس نمی‌تواند حریف آن جامعه شود.

اگر خیلی کم باشند حذف می‌شوند. مثل حادثه عاشورا که همگی شهید شدند ولی در تاریخ می‌مانند و درباره آنها گفته می‌شوند: اینها قویترین امت‌هاست که تسلیم نشدند ولو زنان و بچه‌های کوچک آنها در اسارت. آنها هم تسلیم نشدند.

طرف ب:

بعد از حادثه عاشورا و اسارت، یک نفر نبود که بگویند که این از راهش برگشت. چه از محذرات و چه از اطفال حرم، همچنین چیزی نداریم که گفته باشند... شدیم یا خسته شدیم.

لذا جامعه عاشورا، جامعه برترین رهبرها برا همه امم و طیف‌ها اعم از اسلام و کفر و التقلات باقی خواهد ماند. و ما هستیم که به عنوان یک حکومت نتوانستیم این جامعه را به زبان هنر و به دنیا معرفی کنیم که هنر دنیا را منفجر کند. می‌شود هنر هالیوود را مثل آب‌خوردن به این وسیله منفجر کرد. این بخاطر این است که اسلام شما جامعه‌شناسی و عقلانیت خودش را تحویل نداده است. بنابراین قوی‌ترین سطح تشکیل جامعه‌ها، آن جامعه‌ایست که زیردستها برای شعارهای رهبران آن جامعه، جان فدا کنند و اراده‌هاشان را واگذار کنند. مثل ملت ایران که در این ۸ سال یا کل ۲۶ سال از رهبرشان نه یک قدم جلوتر رفتند و نه یک قدم عقب ماندند. در سوم شعبان چند سال پیش ما خدمت آقا رسیده بودیم. مادر شهید زین‌الدین مقاله‌ای خواند که از حضرت آدم شروع می‌شد. متن ادبی توی ۱۵ تا ۲۰ دقیقه طول کشید و در این بین ۳ بار جمعیت گریه کردند. و همه حرفش این بود که تو فرمان بده، ما همه کشته می‌شویم. بحبوحه قتل‌های زنجیره‌ای و ابتدای دولت آقای خاتمی بود و آقا گفتند نه و آن روز گذشت. این خیلی مهم است که همه بگویند ما حاضریم در راه تو کشته شویم و ایشان بگویند: جنگ سیاسی تمام شده و حالا موقع تهاجم فرهنگی است که آن هم یک نحوه رزم است. گذرخواهی نکنید به همان دلیلی که حاضرید کشته شوید در این صحنه... عمل کنید. غرض این بود که این ملت تا حالا نه جلو افتاد و نه عقب مانده. کشته‌هایی که در مسئله قاچاق می‌دهید از فرزندان همین ملت هستند. آمار ۳۰۰ کشته می‌دادند ولی این طور نبوده که خانواده‌ها به خاطر این قضیه فراکسیون ضد دولت تشکیل دهند. افتخار می‌کنند و می‌گویند ما برای جمهوری اسلامی بچه‌هایمان را دادیم. عمدتاً اینجور هستند. نمی‌خواهم بگویم هیچ معترضی نداریم. ولی هنوز این ملت از هر جهت هنوز حاضر است تا سطح واگذاری اختیارات پیش برود. شما عطش شهادت را در جامعه می‌بینید. در ادعیه و اعتکاف و لیالی قدر. اصلاً جوانان نارحت هستند که چرا این باب بسته شده و جمعیت زیادی از جامعه ما این طور هستند و برای این به زبان هنر سرود و شعر می‌خوانند. این اشعاری که آقای آهنگران می‌خواند نمود تعلقات مردم و جوانان هست.

در هر صورت بالاترین ضریب مقاومت جامعه این است ولو به دلیل کمیتش حذف شود که می‌گویید ۷۲ نفر هستند. یا اینکه به دلیل جمعیتی که کم آن یا کیف و جهت تناسب دارد، بماند و تبدیل به تمدن شود. این بالاترین سطح است. این را از نظر درجه‌بندی جامعه‌ها عرض می‌کنم. بعد از آن فرهنگ‌محوری و بعد از آن اقتصادمحوری است. بنابراین تمدن موجود بنا به بیانی که شما گفتید - ضربه‌پذیرترین جامعه است که بر مبنای نیازهای دنیایی تمدنی را ساخته است. خیلی یوک است و راحت می‌توان به آن ضربه زد.

مسئله دوم این است که می‌خواهید برای این مبنای چه حول و اقتصادمحوری چه حول فرهنگ‌محوری و چه حول سیاست‌محوری باشد ساختارهای مشارکت درست کنید. تقسیم کار و سازمان درست کنید. یک حرکت برای این ساختار از بالا به پایین است و یک حرکت از پایین به بالا داریم. هر دو را باید ترسیم کنیم.

حرکت بالا به پایین: حکومت ما جمهوری اسلامی است و در جمهوری اسلامی قوا چه شکلی دارند؟ قوه مجریه و مقننه و قضائیه که مثلاً بالاترینش قوه مجریه است. در این جا سلسله مراتب از بالا به پایین گفته شده. بعد در خود قوه مجریه سلسله مراتب می‌گویید در قوه مقننه و قضائیه هم همین مراتب گفته می‌شود. بعد می‌گویید تعادل اینها، استقلال‌شان است و تعامل اینها مهم است. البته در قانون اساسی ما که بالای سر این سه قوه رهبری ذکر می‌شود. در بیان اول که بر مبنای فلسفه دموکراسی است کنار سه قوه نقش احزاب و نقش مهمی است که ما آن را در سیر از پایین به بالا ذکر می‌کنیم.

در رابطه با مردم و حق حاکمیتی که از پایین به بالا داده‌اند رأی‌گیری مطرح است. در نظام غرب شکل این رأی‌گیری ارتباط مستقیم است. در نظام شرق شکل دموکراسی، غیرمستقیم است. یعنی دو نوع دموکراسی از دو فلسفه و دو مبنا داریم. مبنایی که مدیریتش بر اساس شهوت است که مدیریت غربی باشد که در آن رأی‌گیری مستقیم مطرح است و مبنایی که مدیریتش بر اساس غضب بود که بلوک شرق نماینده آن بود و در آن جامعه‌شناسی اصل است و به تبع آن انسان‌شناسی شکل می‌گیرد. اما در غرب ادعای اصالت انسان‌شناسی و به تبع آن تولد جامعه‌شناسی مطرح است. اختلافی به این شکل دارند. یعنی همچنین ادعایی را دارند.

در نوع شرقی، اقتصاد و کارخانه‌ها و کارگرها در نحوه رأی‌گیری اصل است. رأی‌گیری از نهاد کارخانه شروع می‌شود. هر جا بروید بحث تولید است و در تولید هم اتحادیه‌هایی مطرح می‌شود و در هر کارخانه‌ای با رأی‌گیری نماینده کارگرها مشخص می‌شود. مثلاً کارخانه ایران خودرو یک نماینده یا کارخانه سایپا یک نماینده یا روغن نباتی قو یک نماینده دارد. حکومت کارگری است.

نماینگانی هم که از شهرها می‌آیند نماینده کارگران هستند. از پایین یکی یکی نماینده می‌فرستند. در روستاها کشاورزی مطرح است در آنجا هم بخش بخش می‌شود و کشاورزان نماینده خودشان را می‌فرستند.

فرض کنید مسکو هم ۱۰۰۰ کارخانه دارد. برای هر شهر هم قانون گذاشته‌اند که از این شهر به تناسب جمعیتش ۴۰، ۵۰ یا ۱۰۰ نماینده بفرستید. این ۱۰۰۰ نماینده کارخانه‌ها بین خودشان رأی‌گیری می‌کنند و تعداد نماینده‌ای که قانون مشخص کرده بار به مرکز می‌فرستند. در روستاها همین‌طور است. پس چند لایه می‌شود. فرض کنید ۷ یا ۸ لایه شود تا به مرکز برسند و کنگره حزب خلق تشکیل شود. در آنجا مثلاً ۲۰۰۰ نماینده از کل اتحاد جماهیر شوروی آمده‌اند. در

آنجا دوباره خود نمایندگان یک کمیته سیاسی یا مغز متفکر یا هر اسمی که می‌خواهید بگذارید تشکیل می‌دهند و ۵۰ یا ۱۰۰ نفر رهبران حزب و شورای مرکزی را تشکیل می‌دهند. اینجاست که تصمیم‌گیرنده نسبت به قانون‌اساسی و استراتژی‌ها و تقسیم امور کلان است. مثلاً این حد اختیارات برای ما و این قدر از اختیارات برای کنگره و این حد اختیارات برای قواست. یعنی شورای مرکزی سلسله مراتب را از بالا تا پایین ترسیم می‌کند.

یکبار حاج آقای حسینی در بحث ولایت فقیه که بد نیست آن را مطالعه کنید و جدولی که البته صورت فرضی کشیدند. ایشان ۷ سطح برای نظام کمونیستی نوشتند که البته باید تحقیق میدانی شود و مثلاً به ۱۵ سطح یا ۶ سطح تغییر پیدا کند. کاری به این نداریم غرض اینکه محاسبه خوبی کردند. مثلاً در قاعده مثلث ۱۱ میلیون جمعیت داشته‌باشند. مثلاً کارخانه‌ها را جمع می‌زنید ۱۱ میلیون یا ۳۰ میلیون یا ۴۰ میلیون می‌شود. هر کشوری به نسبت جمعیت ارزیابی می‌شود. مثلاً اگر این ۱۱ میلیون رأی می‌دهند باگذر از این سطوح چند درصد مشارکت به سطح بالایی و اصلی می‌سد. مثلاً در این جلسه ۱۰ نفریم و آقای موشح را به عنوان نماینده خودمان انتخاب می‌کنیم و اختیاری که من واگذار می‌کنم یک‌دهم است. یعنی سهم شما در تصمیم‌گیری ایشان یک‌دهم است. چون دلیل داشته که به ایشان رأی داده‌اید سهم شما صفر نیست. البته همه اینها با اغماض کمی است و در بحث کیفی هم باید برای این ماتریس درست شود و برای درست کردن بحث جهت ماتریسها باید در هم ضرب شوند.

حجة الاسلام موشح: عددی ریاضی.

ج: عددی ریاضی انتزاعی

س: من که می‌خواهم را بدهم باید آراء همه را ببینم.

ج: احسنت. پس در جمع اول ضریب می‌خورد و یک‌دهم می‌شود. بعد آقای موشح در جمع دیگری می‌روند که مثلاً ۵۰ نفر در آنجا هستند و بین خودشان یکی را انتخاب می‌کنند. رأی شما که از ما گرفته شد به به آنجا رفت ضرب در یک‌پنجاهم می‌شود. همین جور ادامه دهید. حضرت استاد این را ضرب کردند و در سطح هفتم زیر صفر شد. رأی فرد وقتی بالا بالا رسید صفر می‌شود. یعنی حضور من در بحث‌های این جلسه یک‌دهم است. برای همه یک‌دهم است. س: در فرآیند و نتیجه.

ج: بله، همیشه یک‌دهم سهم داریم. حتی اگر موضوع بحث استراتژی و چشم‌انداز نظام باشد. ولی اتحادیه آن کارگر درباره موضوعات کارخانه‌شان تصمیم می‌گیرد. یا روی دستمزد کارگرها صحبت می‌کند. بیشتر از این نیست. موضوع نماینده کارگران یک کارخانه بحث اداره شهر نیست. بلک موضوع او اداره کارخانه است و باید درباره مشکلات کارخانه نماینده هست که برود و حرف بزند. وقتی که این نماینده در سطح بالاتر مثلاً برای محله یا اتحادیه رأی می‌دهد. بعد آنها برای مسئله شهر رأی می‌دهند. یعنی سطح‌بندی شده و موضوعات مرتباً عوض می‌شود. می‌خواهیم بگوییم در موضوعات چشم‌انداز و مسائل محور، اراده پایینی هیچ حضوری ندارد. اینها به صورت کمی انتزاعی است. گفتیم که اگر بخواهید بحث را دقیق کنید باید درباره موضوع و جهت و... آن هم ماتریس‌هایی درست کنید که خیلی کمتر از این را نتیجه می‌دهد. این در بلوک شرق است. ما این را برای دکتر نجفقلی حبیبی رئیس دانشگاه تهران آن زمان بردیم که از طرف مجلس در بازنگری قانون‌اساسی حضور داشت. اصلاً شوکه شد و بحث برایش جدید جدید بود. روی اینها دقت کنید

وقتی روی آن مسلط شدید جاهای مختلف مطرح کنید و طیف مقابل را در دموکراسی به چالش بکشید. بعضی از بحث‌های حاج آقای حسینی - حتی بحث‌ها سال ۶۱ که آن اوائل بود - بعضی مهره‌ها هست که در بعضی زمان‌ها و مکان‌ها انفجار ایجاد می‌کند. مثلاً یک میلیون کارخانه‌های مختلف داریم. البته امور کشاورزی هم مبه آن اضافه می‌شود و جمع کل مثلاً یک میلیون می‌شود. بعد از اینجا تقسیم‌بندی کرده‌اند و به اتحادیه‌ها رسانده‌اند و مثلاً ۱۰۰ هزار اتحادیه دارند. بعد این ۱۰۰ هزار اتحادیه به مثلاً ۲۰ هزار شهر تبدیل شده و این ۲۰ هزار شهر مثلاً به ۱۰۰ استان تبدیل شده است که بعد مثلاً به ۵ شهر بزرگ یا به مرکز می‌رسد. که این مرکز تازه متناظر مجلس شورای اسلامی ماست. بعد از این به شورای مرکزی حزب کمونیست می‌رسید. اینها فرضی است و چون حاج آقای حسینی می‌خواستند سریع این کار را انجام دهند و تلائم نظری بحث را بررسی کنند و دنبال بحث میدانی نبودند. خلاصه در بالا به صفر رسید و در موضوعاتی که آنها تصمیم می‌گیرند مردم هیچ حضوری ندارند. بالعکس دستگاه غرب که قانون‌اساسی را به فراندوم می‌گذارد. در حالیکه در شرق این (تصمیم‌های شورای مرکزی) را به فراندوم نمی‌گذاشتند. حضرت استاد می‌خواستند این را نشان بدهند که رأی فرد در موضوعات اصلی نظام چند درصد حضور دارد و در موضوعات سطح دوم چند درصد و در موضوعات شهر چند درصد حضور دارد. حالا این احتمال را هم بدهید که یک نفر از کارخانه شما به قسمت بالایی برسد. یعنی ریاضیات احتمالاتش را حاج آقای حسینی بحث می‌کردند. ریاضیات احتمالاتی که نماینده شما اگر به بالا برسد چند درصد نقش دارد. این بحث ریاضی مسئله است.

عکس این در غرب است. در غرب تعیین رئیس بالایی مستقیم با مردم است. مردم به رئیس حزب که می‌خواهد رئیس جمهور شود رأی می‌دهند. همه حضور مستقیم دارند. برای قانون‌اساسی در فراندوم شرکت می‌کنند در اینجا سهم تأثیر برای هر فرد خیلی بالاست.

حجّه الاسلام کشوری: در نظوام بلوک شرق اگر برخلاف میل مردم برنامه‌ریزی کردند دفعه بعد مردم به آنها رأی نمی‌دهند.

ج: مردم رأی بدهند یا ندهند وقتی به آن بالا رسید چقدر تأثیر دارند؟ هر دفعه فقط آدم‌ها عوض می‌شوند. سهم تأثیر شما همان اندازه قبلی می‌شود و بیشتر از آن نیست. پس عموم مردم در ارتباط اولیه نقش مهم دارند و در بقیه مرتب کم می‌شود. بالعکس غرب که می‌گویند بیاید مثلاً نسبت به اصل نظام فراندوم کنید. مثل قانون اسای اروپا که مردم فرانسه رأی منفی دادند. حالا در غرب چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا قصه همین است؟ آیا رأی مستقیم‌شان خیلی نقش دارد. ظاهرش این جور نشان می‌دهد که مردم آزادند و می‌توانند رأی دهند. راگیری تنها نیست چند چیز را کنار هم باید ببینید. یکی مساله رأی دادن مردم است دومی نقش احزاب است و سومی نقش قدرت‌های پنهان جامعه نسبت به احزاب است. یعنی سه لایه را ببینید: مردم، احزاب، صاحبان قدرت فرهنگی سیاسی و اقتصادی. خود این را می‌توانید در خیلی از جوامع ضرب کنید. از جامعه هند و پاکستان گرفته تا خود جامعه اروپایی و امریکا. ما ابتداءً بیاییم از این نقطه به آن نقطه طیفی از دموکراسی را بررسی کنیم و ببینیم سهم مردم چقدر است. حالا به نقطه اوج آن نگاه می‌کنیم که مهد دموکراسی هستند و مدعی هستند ضریب دموکراسی‌شان در بالاترین سطح افق هست. در آنها چه اتفاقی می‌افتد؟ در آنجا عمر ریاست جمهوری‌ها ۴ سال، عمر احزاب ۵۰ سال و عمر صاحبان قدرت ۲۰۰-۳۰۰ سال است. یعنی این احزاب و ودانشگاهها و

رسانه‌ها را چه کسی می‌تواند بخرد و نفوذ داشته باشد. کسی جز صاحبان قدرت نمی‌تواند. اصل شرکت که موروثی است و بحث مالکیت در آن مطرح است. وقتی فلانی مالک است به ورثه‌اش می‌دهد و به کس دیگری نمی‌دهد. اما در ظاهر مطلب قدرت دست رئیس جمهور است. ولی رئیس جمهور را چه کسی بالا می‌آورد؟ احزاب - احزاب را چه کسی خرید و فروش می‌کند؟ یعنی حزب، حزب قدرتمند و صاحب نفوذ در جامعه باشد. حتی نفوذش در صحنه اجتماعی به اندازه این است که صاحبان قدرت سیاسی فرهنگی اقتصادی چقدر این حزب را حمایت می‌کنند.

حجۃ‌الاسلام موشح: چون در آنجا سرمایه اصل است، پول حزب را می‌سازد و گرنه ممکن است کشورهای دیگر....
ج: نه بحث پول هم نیست. دانشمندان هم همین‌طور. دانشمندان و دانشگاهها پشت سر چه حزبی هستند. این قدرت‌ها فرهنگی می‌شود. ذی‌نفوذهای سیاسی که دستگاه امنیتی و....
س: پس صاحبان قدرت فقط سرمایه‌دارها نیستند.

ج: خیر، قدرت اطلاع و ثروت. هر سه. حالا بحث دیگری داریم. امروز تحقیقات پولی شده‌است. اگر به کسی پول ندهند هیچ کس فکر نمی‌کند و تولید علم نمی‌کند. این که می‌گویند «ثروت» من می‌گویم با چند حزب و چند واسطه می‌رسید که می‌باید قشر حاکم، شرکت‌ها و کارتل‌ها هستند. کارتل‌ها یعنی مظهر قدرت‌های اقتصادی و ثروت. آنهایی که سرمایه‌گذاری می‌کنند. معنی شرکت این است. شرکت یعنی جایی که این میکروفون را تولید می‌کند. یعنی ظاهر مطلب این است که هواپیما می‌سازد و کار دیگری نمی‌کند. یا آن شرکت موبایل می‌سازد. اما خود این صنعت چه طور توسعه پیدا می‌کند؟ با پولی که اینها برای دستگاه‌های تحقیقاتی می‌دهند. تحقیقات مثل زمان ابن‌سینا و زکریای رازی نیست. که ذاتاً شیفته و طالب علم بود و الکل را کشف کرد. همچنین چیزهایی ممکن است در یک زمانی بوده‌باشد - بنا بر فرضی که آقایان می‌گویند - ولی امروز این جور نیست. امروز خود تحقیقات، سازمانی به وجود می‌آید و هزینه دارد و باید هزینه‌ها از مراکزی تأمین شود. بهترین مراکز هم پولدارها هستند که صنعت و تحقیق را قرین شرکتشان می‌کنند برای ماندن شرکت‌هایشان و محققین هم نیازمندان آنها را برطرف می‌کنند. این هواپیما و میکروفون و.... هم به پذیرش عرف رسیده و نیاز مردم است. مردم هم پول می‌دهند و می‌خرند گردونه‌اش می‌چرخد. اینجور نیست که یک سری سرمایه‌دار دیکتاتور آنجا نشسته‌اند و بگویند بشود، می‌شود و بگویند نشود، نمی‌شود. یعنی توانسته‌اند بوسیله فلسفه انرژی و فلسفه جاذبه بر نیاز و ارضاء جامعه حاکم شوند. نه اینکه قشر بی‌سوادی هستند و نمی‌دانند بر چه چیزی سوارند و پادشاه درست نکرده‌اند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

تطبيق مدل در سطح سوم
«قانون اساسی»



۱۳۸۴/۴/--

جلسه دهم

سرپرست پژوهش تطبیقی:
حجت الاسلام والمسلمین صدوق

گروه پژوهش‌های تطبیقی

بررسی مدل در سطح سوم (قانون اساسی)

استاد: حجة الاسلام والمسلمین صدوق	فهرست: --
ویراست: برادر حیدری	تاریخ بحث: ۱۳۸۴/۴/--
پیاده نوار: برادر حیدری	شماره جلسه: ۱۰
واژه‌نگار: شرکت نشر پرسا	تاریخ انتشار: ۱۳۸۴/۶/۳۱
	گروه علمی: گروه پژوهش‌های تطبیقی

فرهنگستان علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث درباره تطبیق مدیریت توسعه در حد قانون اساسی است. در بحث قانون چندین مسئله مطرح است. یک بحث فلسفی داریم که جایش اینجا نیست و من دوستان را رجوع می‌دهم. تعریف فلسفی قانون چیست؟ بر اساس اصالت ماهیت، معنی کیفیت و نفس الامر می‌دهد. بر اساس اصالت وجود، قانون امری اعتباری است و نه حقیقی. چون مربوط به منزلت کثرت است و وقتی که تعلق به لقاء ذات و انحلال در ذات پیدا می‌شود، معلوم می‌شود که کثرت هیچ است و کف روی آب است. همه‌اش وحدت است. در فلسفه اصالت ماده هم، قانون امری نسبی است و ماده، پایگاه و مفسر قانون می‌شود و قانون حاکم بر ماده نیست. البته به معنای جدیدش. به معنای فلسفه ارسطویی که قبلاً حاکم بر ماده بوده‌است، قانون محوری مطرح بوده ولی امروز چنین چیزی نیست. فلسفه نظام ولایت هم قانون را ابزار تصرف می‌داند. یعنی قانون، فاعل تبعی‌ای می‌شود که در اختیار فاعل است. این بحث مبسوطی دارد که با آن کاری نداریم. این در فلسفه است که اگر دوستان بر این مسلط نباشند در سطوحی از مباحثات با متفکرین، گیر می‌کنند.

در قانون اساسی ما مباحثی است که قانون اساسی را تابع مطرح می‌کند و می‌گوید قانون اساسی مجرا و طریق فلان مطلب است. یعنی قانون اساسی را حاکم بر همه امور قرار نمی‌دهد. بلکه موادی را در آن وارد کرده‌اند که قانون اساسی تابع مطلب بالاتری می‌شود. البته من قانون اساسی را همراهم نیاوردم و مستند نمی‌توانم بگویم. اما شبیه این مطالب در مقدمه قانون اساسی هست: مثل مجرای پیاده‌کردن احکام اسلام و ارزش‌های دینی. طریق تحقق اموری مثل اسلام و امامت اجتماعی. تعبیرهایی مثل این را که قانون اساسی طریق و مجرای چه چیزهایی است چندین بار تکرار شده‌است.

این عبارت‌ها نشان می‌دهد که قانون اساسی فی نفسه امر حاکم نیست بلکه چیزهایی در آن هست که آنها را حاکم بر خودش می‌داند. دین و ارزشهای دینی و قرآن و راه و رسم انبیاء و اصل ولایت فقیه و امامت اجتماعی را بر خودش حاکم قرار داده است.

درباره مباحثی مثل این که حقیقت قرآن و حقیقت دین چیست ۲۶ سال بحث و گفتگو وجود دارد به دلیل اختلافاتی که هست. از یک منظر نگاه کنید گفته شده که ۱۲۴ هزار پیغمبر اگر یکجا باشند هیچ اختلافی ندارد ولی در جامعه مذهبی ما می‌بینیم که مثلاً قبل از انقلاب طوائفی از علماء با هم دعوا دارند. و چه در خود انقلاب که دعوایی وجود داشت و چه در مشروطه و چه قبل از آن که مثلاً عده‌ای قائل به وحدت وجود بودند و... از این مباحث بوده و هست.

اما خدا را شکر بر اینکه خیلی جاها، علماء سعی کردند که این اختلافات به مردم کشیده نشود. سعی‌شان این بوده ولی امتحاناتی پیش آمد که باعث شد بعضی مواقع این اختلافات ظهور و بروز پیدا کند و به مردم برسد. بنابراین برای موضوع جامعه و رسیدگی به این تعاریف و اختلافات و چالش‌ها به عنوان بمب‌های خطرناکی که وحدت جامعه را به خطر می‌اندازد (راهکار مؤثر) لازم و ضروری است. امروز بحمدالله و به لطف جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی وحدت کلمه که بین تمام طوائف و صنوف و نخبگان ایجاد شده در اشل بسیار بالاست و کمترین ضائعه را داشته‌است. نه اینکه هیچ ضائعه‌ای نداشت اما این وحدت به وجود آمده. بین دانشگاهی‌ها و حوزوی‌ها، بین عرفاء و فلاسفه و فقهاء، بین همه صنوف مختلف در حوزه و دانشگاه. بین مردم و اینها، بین امراء و اینها. این وحدت کلمه‌ای که وجود دارد بزرگترین نعمت است و این وحدت، وحدت سیاسی است و یک حدی از مقاومت را داراست و اگر منطق پیدا نکند نمی‌تواند به قدرت تفاهم دست پیدا کند.

بنابراین رسیدگی فرهنگی به مسائلی که قانون اساسی آنها را بر خود حاکم دانسته و خود را طریق آن امور قرار داده و به وحدت رساندن تعاریف و به وحدت رساندن منطق مورد نیاز گفتگوی اجتماعی آن، بحثی بسیار لازم برای آینده انقلاب است. این هم بحث مبسوطی دارد که ما کم و بیش در جاهای مختلف به آن پرداخته‌ایم. مثل بحث درک خرد و کلان و توسعه از دین در مرحله انقلاب و در منزلت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی. یعنی نگاه جامعه‌شناسی. در اصول و جاهای مختلف بحث هم گفته‌ایم. لذا درباره توجه به امور حاکم بر قانون اساسی دوستان را به بحث‌های قبلی رجوع می‌دهیم.

بحث بعدی، بحث جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی یعنی شکل حکومت است. در قانون اساسی «جمهوری اسلامی» آمده در صورتی که در تئوری قبل از انقلاب، «حکومت اسلامی» مطرح بود. منظور از حکومت اسلامی این است که حاکمیت با اسلام است. مسئله حاکمیت، یعنی نسبت دادن حاکمیت به اسلام را امام در نجف مطرح کردند و در اوان انقلاب آن را به جمهوری اسلامی تبدیل کردند. این تبدیل و اصل بحث و کلامی که رهبری دارند و این را به «مردم‌سالاری دینی» ترجمه کردند و این واژه‌ها چه معنایی دارند؟ یک بحث‌های فلسفی دارد که در بحث‌های قبل گفته شد. ربط توحید و خداپرستی به حکومت. یک بحث هم اینجا داریم که آیا جمهوری اسلامی و حکومت دینی جزء اصول اعتقادات است یا جزء فقه؟

حجۀ الاسلام موشح: ولایت فقیه جزء اصول اعتقادات است یا جزء فقه.

ج: اصل بحث حکومت که شکلش جمهوری اسلامی است و در جمهوری اسلامی هم سه قوه و ولایت فقیه هست. این شکل حکومت، ربطش به اصول اعتقادات چیست یا اینکه باید در فقه بحث شود و تحت ظلّ فقه باید بررسی شود. اینها بحث‌هایی مبسوطی دارد که باید دوستان به آن توجه کنند.

اما آن چیزی که در اینجا می‌خواهیم از آن استفاده کنیم این است که چرا به حکومت اسلامی گفتیم جمهوری اسلامی؟ به دلیل اینکه فرهنگش نبوده است. یعنی فهم مردم از دین نسبت به امر حکومت و نسبت به جامعه‌شناسی و مدیریت دینی، کودکانه است. حوزه به مردم، زبان تفاهم و گفتگو و پیدایش آن را که مقدمه زبان مشارکت در نظام مدیریت خواهد بود، تحویل نداده است. مجبورید مسئله را با جمهوریت و نه حکومت حل کنید. مثالش را قبلاً زدیم و بارها گفتیم. چه طور درباره یک طفل می‌گویید: قوای تکلیفی (اختیار و عقل و زاد و ولد) ندارد. یعنی فرهنگ و بلوغ عقلانی آن را ندارد. لا یكلف الله نفساً الا وسعها یعنی وسع این را ندارد که تکلیفی به او بکنند. حیات و زندگی و رشد دارد اما تکلیف ندارد. تکلیف ندارد یعنی این بلوغ را ندارد که خودش ربطش را به وحی و ما انزل الله تمام کند. چه کسی باید این کار را بکند؟ پدر و مادرش به نسبت اینکه تناسبات رشد یک کودک را در نظر بگیرند و گرنه بچه را باید با آب نبات و شیرینی تحریک کرد و به راه آورد.

بنابراین جمهوریت، یعنی عدم وجود فقه احکام حکومتی. که شما با تنفیذ و شورای نگهبان و عزل و نصب در قوه قضائیه اسلامیت آن را با مدیریت اذا امر المولی بعبده (تمام می‌کنید). مولویت را به هر کسی نمی‌دهید. به فقیه جامع‌الشرائطی می‌دهیم که درک اجمالی از روح دین و روح انقلاب و روح جامعه دینی داشته باشد آن هم در حد جهت. کل نظام را به این مشروط می‌کنید و مشروط کردن هم بوسیله تنفیذ و شورای نگهبان (که مواظبت بر عدم مخالفت حقوق و قوانین با اسلام دارد) است. فرمان اینها در تولید قدرت و تنفیذ، نافذ است و در ساختارها (که مجلس باید برای توزیع قدرت و توزیع ثروت و توزیع اطلاع و همه بخش‌ها ساختار درست کند) بوسیله عدم مخالفت که وظیفه شورای نگهبان است کنترل می‌شود. این برای دوره کودکی کافی است. بنابراین اشکال ندارد که در این مرحله بگویید: «سالار» مردم باشند یا در مثال بگوییم در این خانه «بچه» سالار است. می‌گویند رئیس خانه کیست شما می‌گویید: این بچه رئیس است. ولی چون شیطنت نمی‌کند نمی‌شود مال پدر را هم به باد بدهد. با دوچرخه و پفک و صد تومانی راضی می‌شود و همه وجودش اشباع می‌شود.

بنابراین مردم سالاری دین برای این مرحله از نظام درست است. اما برای مرحله بلوغ درست نیست و باید خلافت باشد. ما هیچ سطح حتی برای انبیاء، سالار بودن نمی‌پذیریم. سالار و رب خداست و ربوبیت و ایجاد مال اوست. «لا حول و لا قوة الا بالله» خالق اوست. یعنی چه کسی می‌توند حاکم باشد؟ خدا. بعد از خدا به پایین، سالار بودن مطرح نمی‌شود، بلکه خلافت مطرح می‌شود. چرا خلافت؟ یعنی فاعلیت دارد و ولایت می‌کند و به تعبیر رایج سالار شد یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله محور کائنات شد و درخواستش موضوعیت پیدا می‌کند ولی لاتشاءون الا آن چیزی که او می‌خواهد. رشد خودش را در واگذاری نفس طلب به خداوند می‌بیند. به این خلافت می‌گوییم. لذاست که الله ربی. چون خلافت است و مجرا می‌شود. چرا این را می‌خواهد؟ چون بالاترین رشد در همین است. کمال فاعلیت شما در واگذاری تام است. چون اوست که علم مطلق و قدرت مطلق است و حدی ندارد. اوست که با تصرف‌کردنش چیزی از او کم نمی‌شود یا چیزی به

او اضافه نمی‌شود. عین کمال است و بالاترین قدرت و زیبایی‌ها و لذت‌ها و بهجت‌ها از واگذاری است. بنابراین از خدا به پایین خلافت مطرح می‌شود. «سطوح خلافت» و لذا ولایت شما معنی خلافت دارد و نه ولایت‌هایی که در آن‌ها انانیت و هوی و استکبار تعریف شده‌است. دستگاه ولایی شما دستگاه خلافت است.

حجۃ الاسلام موشح: یعنی دقیقاً با جمهوریت تعارض دارد. جمهوریت یعنی حق حاکمیت برای مردم است. ج: بله! همین طور است. ما همه بحثمان این است که سالار بودن برای خدا است. حتی شایسته سالاری هم غلط است. سالار بودن برای خداست و «و»ی که می‌گذارید «و» ایست که خدا گذاشته است نه ما.

س: چطور جمهوریت می‌تواند مرحله رشد قبل از بلوغ باشد در حالی که با مرحله بعد از بلوغ تعارض دارد؟ ج: خیر، این طفل است. در فرد هم همین طور است. بچه ۲-۳ ساله سراب سلطنت دارد. دستوری دهد و پدر و پدر بزرگش گوش می‌کنند. اما این برای ۲ دقیقه است و با یک پفک دست از خواسته‌اش برمی‌دارد و می‌گویند، رئیس خانه این بچه است. چند دقیقه که رفت و بازی کرد دوباره می‌آید و مثلاً آب‌نبات می‌خواهد. جولان بچه این طور است و مرحله بالاتر را نمی‌کشد.

س: یعنی شما می‌گویید مردم دارای حق حاکمیت باشند چون...

ج: چون بچه هستید. ظرفیت مطرح است. شما به بچه شیرخواره نمی‌گویید چلوکباب بخور و شیر نخور، غذای لذیذ برای رشد بچه همان شیر مادر است. اعضاء و جوارح و ساختار مولکولی درونش چیزی بیشتر از این را تحمل نمی‌کند. هر رقم کبابی که به او بدهید قی می‌کند.

س: یعنی بشر در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خلافت را تحمل می‌کردن و الآن نمی‌تواند. یعنی ظرفیت بشر پایین آمده‌است.

ج: خیر، این همان بحث‌هایی است که گفتم قبلاً مطرح شده. شما یک فلسفه تاریخ دارید و در آن تاریخ مرحله دوم خودتان را دارید، بحث، بحث تاریخ استضائه است نه تاریخ ایجاد نور. یک تاریخی است که چگونه رزق نور و صحف بری انبیاء و اولیاء و پیامبر ایجاد می‌شود؟ این‌ها بحث‌های اعتقادی است، بحث دیگر این است که ارتباط ما با آنها چه طور است. داریم مراحل رشد خودمان را بررسی می‌کنیم: می‌گوییم شیعه بدست غیر معصوم بعداً از هزار و چهارصد سال پرچمی بلند کرده‌است و تازه قبل از آن در مشروطه و بعد از آن آزمون و خطای قانونی کرده‌است نه ولایی. یعنی باز از بچه پایین‌تر. حاضر در مشروطه شده به درک قانونی از حکومت. مبارزات مرحوم مدرس و آیت الله کاشانی به درک قانونی بوده‌است. ولی همین که وارد صحنه شده‌اند برای حضرت مهم بوده‌است. تا حالا آمده و پرچمی بلند کرده و نطفه به دنیا آمده‌است. یک نونهایی است. تعبیر امام این بود که نسیمی از اسلام آمده‌است. همین که بدنیا آمد بوی آن هم آمد ولی بوی مشک دارد. ولی نسبت به تمام حکومت‌هایی که زاد و ولد کرده‌اند این طاهر و پاک و نورانی است. نطفه ایست پاک ولی نطفه است. طفل است. این که حرف از مردم سالاری دینی و جمهوری اسلامی می‌زنیم، تناسبات یک نهال است که تکلیف بردار نیست و از آن امور مهم خواسته نمی‌شود. ولی باید برایش تناسبات زنده‌بودن تعریف شود. تناسبات تداوم حیات باید برایش تعریف شود و ما هم می‌خواهیم این تعریف را انجام دهیم. اینها دفاع‌های محکمی است. به این معنا هیچ دپارتمانی از نظام دفاع نمی‌کند. از اسلامیت نظام دفاع نمی‌شود ما به این دلیل می‌گوییم اسلامی است. جمهوری

هست و اسلامی است چون بچه است و طفل است. با اینکه کودک بود مقابل همه شیطنتهای دنیا مقاومت کرد. معجزه‌بودنش در این است که اراده خدا پشت آن است که زنده باشد. نهال هست و جنگ هشت‌ساله با او می‌کنند و تحریم اقتصادی می‌کنند و در روابط سیاسی دنیا برایش بامبول درست می‌کنند. هزار مصیبت هست اما اراده او تعلق گرفته که این زنده باشد. بوسیله خون شهیدایش و مقاومت رهبرش و مقاومت ملتش این جاست که ارزش مردم و رهبری و شهدا معلوم می‌شود. شما بگویید هزار ایراد هم دارد. خب این را می‌دانیم. اما آیا مربوط به این تولد است یا به ضایعات گذشته و حمله‌های فعلی مربوط است؟ مگر گذاشته‌اند که یک روز درست نفس بکشد و مریض نشود. به نظر من این دفاع محکمی است از مردم سالاری دینی.

سؤال بعدی این است که کی به بلوغ می‌رسد؟ جواب این است: آن روز که انقلاب فرهنگی شود و ادبیات توصیف خود و حال و گذشته و آینده خود را پیدا کند و محتاج ادبیات فلسفه دموکراسی و شاخصه‌های ادبیات توسعه نباشد و نخواهد از اینها عاریه بگیرد. وقتی انقلاب فرهنگی انجام شود مرحله قبل از بلوغش تمام شده و به مرحله بلوغ می‌رسد و روزی که ارتباط بین حوزه و دانشگاه و اجرا قاعده‌مند شود و در یک سیکل جریان پیدا کنند و در قانون اساسی آینده معنای ساختاری پیدا کند آن موقع، دوره کمال و بعد از بلوغ است.

پس یک طوفانی از انقلاب فرهنگی ایجاد می‌شود که همان ایجاد بلوغ است. یعنی ایجاد عقلانیت جدیدی برای پذیرش جامعه و ایجاد اختیارات جدید برای دستگاه ولایت مطلقه فقیه. یعنی هم اختیار جدید، هم عقلانیت جدید (به پذیرش رسیدن منطق جدید) و هم زاد و ولد جدید و اینکه مدعی نسل جدید بشود.

این، از توجه به مباحث ریشه‌ای درون قانون اساسی مطرح می‌شود که فرق بین این قانون اساسی است با همه قانون اساسی‌های دنیا و بالعکس دقیقاً آن قانون اساسی‌های دیگر که از نظر ما مشروع و ظاهر نیستند، آن قانون اساسی‌هاست که بالصراحه در آنها لاییک بودن و نفی ادیان ذکر شده‌است. آنها تعبیرشان این است که این حکومت، حکومتی است غیر دینی و لاییک. آنها هم اموری دارند که فرا قانون اساسی است و می‌گویند اینها حاکم است. الآن هم به همان‌ها و حتی قانون‌های خردشان استناد می‌کنند و زن محجبه را از مجلس بیرون می‌کنند. با اینکه رأی آورده و پشتوانه مردمی دارد. اما می‌گویند میثاق ملی این کشور این نیست و مردم فلان منطقه اشتباه کرده‌اند که به این خانم رأی داده‌اند.

بحث دیگری که داشتیم و در جلسه قبل مطرح شد این است که هر قانون اساسی باید در هویت قانونی خودش، ربطش را با هویت ملی خودش تمام کند. ما هم هویت ملی‌مان، هویت اسلامی است و باید ربط خودمان را به هویت تاریخ خودمان تمام کنیم. جلسه قبل گفتیم که رهبری جامعه را ایجاد می‌کند نه اینکه جامعه‌ای هست و در دل آن رهبری می‌آید و می‌خواهد رفم و کودتا و شورش کند. جامعه‌شناسی وقتی است که علت فاعلی و تولیدی جامعه را معنی کنیم. لذا رهبر است که بنیانگذار آن سلسله می‌شود. می‌گویند بنیانگذار صفویه و اشکانیان و... اینها کیست.

(پایان طرف الف)

طرف ب:

نفرات بعدی روی آن تأسیس کار را جلو می‌برند و حفظ می‌کنند یا تمدن‌سازی را توسعه می‌دهند و مقیاس حرکت بنیانگذار را عوض می‌کنند و تحول جدیدی ایجاد می‌کنند. مثل شاه عباس کبیر که صفویه را به حد اعلای توسعه رساند

بعد از اینکه کسان دیگری آن را تأسیس کردند. چه از نظر کشورگشایی چه از نظر تمدن چه از نظر هنر چه از نظر سواد و آبادانی، می‌گویند این دو نفر شاخصه‌های اصلی (این حرکت هستند). البته همچنین کسی باید «ایجاد» کند. کسی که می‌خواهد ایجاد کند در نسبت بین زمان طاعت و زمان طغیان ابلیس باید آرمانی را و پرچمی را بلند کند و دعوت به توحید و خداپرستی در زمان و مکان خودش باید ایجاد کند (چون بحث در اسلام و ایمان است) خداپرستی مردم را منوط به این کلمه بداند. وقتی این را ایجاد کرد ربط بین جامعه و تاریخ تمام است. چرا؟ بدلیل اینکه هم زمان طاعت یک سیر دارد و هم زمان طغیان سیری دارد و نسبت تاریخی و تکوینی بین این دو (نه نسبت اجتماعی) دست خدای متعال است. حکومت‌ها و امت‌ها می‌آیند و می‌روند اما خدایی خدا نمی‌رود بلکه بوده و هست و خواهد بود و اولیائش هم خواهند بود. بنابراین نسبت بین زمان و مکان خاص و نه عام کلمه‌اش را به امام رضوان الله تعالی علیه می‌دهند. بنیان طغیان از ماده و آثار ماده در تبدیل کم به کیف در فلسفه رنسانس در عالم ایجاد شده، نظام‌های اسلامی التقاطی وقت فروپاشیدند و پرچم می‌خواهد به دست شیعه بیفتد. با کمترین بضاعت‌ها مبارزات مردم بوسیله علماء مدیریت می‌شود تا به امام می‌رسد و ایشان این پرچم را به نتیجه می‌رسانند و چیزی که تقدیر شده در تاریخ این است که حکومت شیعی قبل از ظهور بدست فقهای عظام شیعه بوجود می‌آید.

این بحث تاریخی مسئله است یعنی بحث ایجاد و تولد. حالا سؤال این است که این چگونه حیات خودش را ادامه می‌دهد؟ جلسه قبل انسان‌شناسی‌اش را گفتیم و مطرح کردیم که همه انسان‌ها در همه سطوح و رای همه نظامات اجتماعی عباد خدا با خدا ارتباط تکوینی دارند و تحقق آن یعنی طلب مستقیم آن به امضای معصومین است و تاریخی است یا اصل طلب را هم معصومین بالا می‌برند و امضاء که می‌شود بوسیله آن‌ها جریان پیدا می‌کند. این تکوین و تاریخ مبحث است. اینها اموری و رای نظام‌هاست. این انسان‌شناسی مسئله است اما جامعه‌شناسی آن چگونه است؟ جامعه‌شناسی قضیه این طور نیست. جامعه الهی، اجتماعاً و رای تکوین و تاریخش - که وجود هم دارد- از درگیری با اخلاق استکبار اجتماعی به وجود می‌آید. یعنی محال است ما یک رابطه‌ای با خدای متعال و اولیاء نعم برقرار کنیم و بگوییم جامعه اسلامی ایجاد شد. همچنین چیزی نیست. در سطح جامعه‌اش باید طلب درگیری با مظهر تولید قدرت کفر پیدا شود. ولو اینکه تکوینی و تاریخی آن بوسیله استمداد شما از خدا وجود داشته باشد ولی محال است که به اینها واقع شود. اولین مرحله برای غیر معصوم، توجه به قدرت استکباری، مرکز تولید قدرت کفر است و تنفر از آن پیدا نمی‌شود و فریاد بلند می‌شود. حالا از این طلب و فریاد در صحنه عینیت، احساس عجز پیدا شود و تولی به خدای متعال و معصومین انجام شود که راه پیدا می‌شود. راه بر آنها ایجاد می‌کنند. جهت را شما باید شروع کنید. طلب جهت یعنی درگیری با جهت کفر و تنفر داشتن نسبت به دستگاه موجود و مشتمن بوده از این دستگاه فرمانبری و فرماندهی و احساس اینکه در این ظلم جاری می‌شود و اینها دستگاه حق و توحید نیستند و نمی‌خواهند عبادت خدا را جاری کنند. درگیری جهتی با او، بعد رجوع به دستگاه الهی، پیدا کردن راه، دعوت به راه جدید و ابلاغ به مردم. این مکانیزم تولید قدرت اجتماعی است. لذا فرق بین جامعه الهی و جامعه التقاطی و جامعه الحادی درگیری این جهات با هم و تعلق پیدا کردن و تنفر پیدا کردن است. همه جانبه هم باید باشد و کل سیستم را باید بپذیرد نه بخشی از سیستم را.

حجة الاسلام موشح: آحاد مردم؟

ج: نه بحث سر رهبر است. چگونه به مردم می‌رسد بحث بعدی است.

س: مردم باید بخواهند....

ج: اول رهبری مطرح است. اول اینکه طلب از کجا شروع می‌شود.

س: بعد مردم پشت آن می‌آیند و...

ج: قبل از مردم خواص و مبارزین هستند. بعد از مبارزین به مردم می‌رسد البته ممکن است به مردم نکشد و تبدیل به شهادت شود و نفر بعدی این کار را می‌کند. ولی آن که تحقق پیدا کرده چه مکانیزمی دارد؟ ابتدائاً در وجود خودش برخورد با جهت می‌کند. باید بگوید این دستگاه، دستگاه باطلی است. از دستگاه ارتجاع منطقه هم برایش شبیه درست نشود که اینها اقامه نماز می‌کنند بلکه بگوید اینها نفاق دارند و مظهر نفاق هستند. تشخیص دستگاههای الحادی و التقاطی تا پیدا نشود الهی آن به رهبری اعطاء نمی‌شود و رهبر نخواهد شد. باید توجه به جهت پیدا شود و بلند فریاد بکشد. مثنی و فرادی قیام کند. قیام نسبت به جهت است و نسبت به اینکه خداپرستی کجا هست و کجا نیست. البته اجتماعی، نه فردی و صنفی و گروهی و نه التزامهای قلبی تاریخی و تکوینی. البته اینها هم سرچایش حق است و مقاماتی دارد و مقامات است تاریخی شیعه را رقم می‌زند که گروه شیعه پاک و سالم بودند و اعتقاد به کلمات معصومین داشتند و آنها را نقل می‌کردند اما محدث فقط معنی نقل کردن ندارد. این طور نیست که اینها نقل می‌کنند پس شیعه هستند. معنای نازلی بوده که وقتی هم، اصل مطلب بود و برایش خون می‌دادند. ولی حالا با مقاومت‌هایی که انجام شده پای آن خون داده نمی‌شود. حالا باید مقابل نظام‌ها حادثه‌سازی کند. بنابراین ابتدای مطلب، شاخص شدن نظام الهی از التقاط و کفر و اعلام موضع‌گیری است. یعنی ابتدائاً جهت‌گیری مطرح است و بعد از این جهت‌گیری باید موضع‌گیری داشته باشید. بعد از موضع‌گیری به شما حمله می‌کنند هم از درون و هم از بیرون، شما را تکفیر می‌کنند. درونی‌ها می‌گویند این چه دینداری هست که شما آورده‌اید. بیرونی‌ها هم می‌فهمند. اگر دست روی جهت بگذارید بساطشان تکان می‌خورد. ایجاد جرأت برای جهت در موضع‌گیری‌ها، مجاهده را نتیجه می‌دهد. آن هم مجاهده نسل به نسل نه یک روز و دو روز. چون تولد آن سیستم‌ها و نظام‌ها هم یک روزه و دو روزه نبوده‌است. پشت سر آنها هم مجاهدات عجیبی شده و سردمداران بزرگی با غلظت‌های شدیدی روی آنها ایستاده‌اند. امنیت‌هایی برای طغیان‌ها و سلطنت‌ها و سالاریت‌ها تفرعن‌ها و استکبارها و حکومت بر منابع و انسانها و به هم زدن بساط خلقت درست کرده‌اند، که مسیر خلقت این نیست، تردید ایجاد کردند و دست و پای مردم را به غل و زنجیر کشیدند و برای شهوت یک نفر و یک جمع.

بنابراین اول جهت‌گیری بعد موضع‌گیری و بعد مجاهده مطرح است. مجاهدات یعنی زندان رفتن و آبرو دادن و پست‌دادن و فدا کردن فرزند و زندگی و در به دری می‌خواهد. و نسبت به همه اینها خدا حافظ است. الله یتولی الصالحین. خدا سرپرست صالحین است. و قدم به قدم حتی تا شهادت همه مراتب نورش را این رهبر خواهد دید. پس ابتدا برای رهبری این است، اما این مسئله به یک خانواده کشیده می‌شود. خانواده دینی. آن خانواده دینی می‌خواهد فرزند رهبر باشد یا همسر رهبر باشد یا مثنی پابره‌نه، فرقی نمی‌کند که چه عضوهایی از درون و بیرون داشته باشد. قطعاً در ابتدا مسائل از خانه شروع می‌شود. چون مثلاً آن رهبر کتک می‌خورد یا حقوقش قطع می‌شود و از او می‌پرسند که چه

شده و مثلاً چرا چیزی نیاموردی؟ یعنی اولین کسانی که خبردار می‌شوند همان خانواده و ارحام و قبیله هستند. آن وقت این حرکت است که عضویابی می‌کند.

حجۀ الاسلام موشح: عناصر همفکر جمع می‌شوند.

ج: بله یعنی خواص تولید می‌شوند نه عوام. در بعضی از فیلم‌ها مثلاً یاوران حضرت عیسی را آدم‌های شل و ضعیف نشان می‌دهند که بخاطر لقمه‌ای نان صدایشان درمی‌آید. همچنین کسی به آنها نمی‌رسد. اینها کسانی هستند که این محرومیت‌ها را سال‌ها کشیده‌اند و با این امور صحنه را خالی نمی‌کنند بلکه با امور مهمتری صحنه را ترک می‌کنند. مثلاً از آنها می‌خواهند که به آن رهبر یا به دین و خدا بد بگویند و مثلاً وعده پست به آنها می‌دهند. یعنی ادبیات خواص گونه‌ای برای اطرافیان احتیاج است نه ادبیات عوامانه.

حجۀ الاسلام موشح: اینجا یک سؤال ریشه‌ای مطرح می‌شود. فرمودید اول جهت پیدا می‌شود. خب این شخص از کجا بفهمد که تشخیصش درست بوده شاید این فکرش نفاق داشته باشد. رهبری که می‌خواهد مردم را جمع کند شاید این حرکتش نفاق باشد. آیا باید با علم اصول جلو برود....

ج: خود این بحثها قواعد عام اصول فقه احکام حکومتی است. یعنی در فرهنگستان تولید شده و به پذیرش نخبگان نرسیده‌است.

س: حجیت این مسیر را از کجا می‌فهمند؟

ج: سه جهت داریم. من به بحث‌های گذشته ارجاع می‌دادم و الآن دوباره همان‌ها را توضیح می‌دهم. توحید یعنی چه؟

س: هر تعریفی از توحید بدهید ممکن است غلط باشد؟ حجیت می‌خواهد.

ج: در مورد تعریف درست است. اما قبل از تعریف شما وجدانی بودن را مطرح می‌کنید. مثلاً شما در بانک ملی شماره حسابی داشته باشید و بگویند هر چقدر صفر می‌خواهید جلوی بگذارید. فرض ریاضیش را عرض می‌کنم. مثلاً بوش چقدر ثروت دارد؟ مثلاً تریلیون است. اینکه عمری با این عددها زندگی کرده هنوز هم مدیریت می‌کند تا یک صفر بیشتر بشود. مثلاً ۱۸ صفر، ۱۹ صفر بشود. چون متناسب ۱۸ و ۱۹ صفر برای خودش شهوت درست کرده‌است و خرج دارد. و اعوان و انصار و محافظاتش هم خرج دارند. بنابراین برای من و شما ۱۸ صفر دلاری خنده‌دار است. بلکه ۵ هزار دلار و یک میلیون تومان و ۵ میلیون تومان مطرح است. می‌خواهم بگویم متناسب با فرد در نظر بگیرید.

اما همه ما از محدودیت می‌ترسیم. شخصی جوان و زیباست اما وقتی که نزدیک ۴۰ سال می‌شود و موهایش سفید می‌شود موهایش را تیغ می‌زند. یا جوانی موی زیبایی دارد. اما وقتی آهسته آهسته موهایش می‌ریزد به فکر می‌رود. هر چیزی را که دقت کنید همین طور است. هر دانایی و آبروی و اطلاعی که دارید. عده‌ای در این فکر هستند که ۲ کلمه‌ای که بلدیم اگر بگوییم تمام می‌شود. اگر هم نگوییم کنار چند اطلاع دیگر قرار می‌گیرد (و می‌ماند) و شاگردان را بازی می‌دهند. ولی اگر کسی پول و آبرو و مفهوم اطلاع را از جای بدون صفر بگیرد. (مشکلی ندارد).

س: همین که شما احساس می‌کنید وصل به نامحدود هستید راهتان حجیت پیدا می‌کند.

ج: نه می‌خواهم بگویم همین که تعلق به «لا حدّ له» پیدا شود، معنای توحید است و توحید غیر از این نیست.

س: بحث نمی‌شود که شاید چند خدا داشته باشیم....

ج: بعداً لوازم فلسفی‌اش یکی است. یعنی لا حدّ له، وحدت دارد. همین که دوئیت پیدا می‌کند نهایت پیدا می‌کند و لفسد تا می‌شود.

س: پس اصل تعلق به نامحدود می‌شود...

ج: توحید. توحید یعنی رابطه بین یک قدرت محدود و یک قدرت نامحدود. در اینجا است که آرام می‌شود. هر چه برایش اتفاق بیفتد نگران نمی‌شود و می‌گوید این مسیر را می‌رویم فقط دستم در دست او باشد. در این طرف دستگاه تکلیف محور، امتحان محور و ضلالت و هدایت و نور و ظلمت، تکیه به قدرت محدود و ابلیس است. ابلیس و بوش رفیقند فرقی نمی‌کند که شما زیر بار من بروی یا من زیر بار شما بروم.

س: این مقام توحید شد. اولین نقطه حرکت و حجیت فعل را بحث کنیم.

ج: این روش شد؟

س: به تمنی موت می‌رسد. این وصل است.

ج: یعنی بخشش نسبت به آخرت این است. بخشش نسبت به کلاس این است. وقتی پول دارد و مثل امام حسین علیه‌السلام می‌شود که در طول عمرشان چندین بار کل مالشان را بخشیدند. یک شیعه و یک طرفدار معاویه سه کرامت آل امیه بحثشان شد. با هم شرط گذاشتند که اگر در خانه اهل بیت برویم و فلان قدر بخواهیم می‌دهند ولی اموی‌ها نمی‌دهند. وقتی که در خانه امام حسین رفتند، حضرت همان مبلغ را که آنها خواسته بودند داد. بعد که سراغ اموی‌ها رفتند، اموی‌ها آنها را بیرون کردند و پولی هم ندادند. اموی ایمان آورد به شیعه گفت: برویم پول حضرت را پس بدهیم. حضرت گفتند: ما چیزی که داده‌ایم پس نمی‌گیریم. این بخاطر وصل بودن است. نظر تبعی به دنیا دارد. نظر تبعی به ولایت شما دارد. شما را ولایت کند چیزی که گیر خودش نمی‌آید.

حجّه الاسلام موشح: بحث سر حجیت فعل بود.

ج: تعریف شما ناظر بر یک فعل عینی است. من قدرت را مطرح کردم و آقایان ذات را مطرح می‌کنند می‌گوییم ذات چیست؟ تعریفی از ذات ندارند. مثال‌های من روی سکه و پول بود و تعریف ما عینی و کاربردی بود. توحیدی که ما تعریف می‌کنیم به تولی و ولایت بود. حتی به علت فاعلی نبود و نیامدیم فاعل را در علیت منحل کنیم. فاعلیت را به فاعلیت به خود قدرت و به خود فعل تعریف کردیم. تقویم فعل مخلوق به فعل خالق شد. ولی اختلاف پتانسیل دارد. در آنجا چون می‌خواهد تعریف مطلق ارائه دهد، دو فعل را یکی می‌کند.

والسلام علیکم و رحمۀ الله و برکاته